



در التماس التماس

بسم الله الرحمن الرحيم
والسلامة والسلامة
مشتا التماس
دولة

لام کتاب
تاریخ نیکه ۱۹ و ۲۰ و ۲۱
شماره ۱۸۲۲
مجلس مشروطی

(این کتاب)

موسوم بشاه آصف و تیسر
مبارک قدر با سلسله محالست و حکا که مشروطیت
مجلس نمایندگان آصفی و روسیاد و جهانی ترشال الطلاب
العلماء و الجندی من محمد ششم الموسوی المزدی المولی علی الله عن تامله جلاله بالشی
صورت البیت علیما و آلهما که از بهترین و خیار دینی است این باب الی غیره لا یکتفوا بالمشروطیت مجلس
آن بطبع داده شد که در مطبعه تیسرین چاپ مطابقت علی الاکمال و الاکمال بر آقایی حاج حاجی آقای ناصر کنایه شری
تسهیل بطبع رسید و نفع آن برای عموم اخوان و یویمه خصوص حضرت و مجلس زار الله تعالی فی توفیقاته
بذول شده باعث بقای نام از سلف جبر و بانی طبع و مخر آن کرد تا شاید برادران ایمانی با آقا
خیر و طلب مغفرت باد و بودی از مانایند و بلکه امتیاز آن موجب شتایان برای
باقی آن شده و مقامات آن نیز فراهم آید و بیشتر از همه باید دعای

دولت جاوید آیت که این گونه هر از تبلیح امنیت
حاصل از بهت و لیای امور شایسته
تعالی را که مهم باشد مری
گر دو کفی ایچنه
ار برای

هر مؤمن و مؤمنه و حبیبی مشیتا عره بخیر الله تم بحضرت
المشردی فی شهر جمادی الاولی
۱۳۲۲

کتابخانه مسجد اعظم
شماره ۲۰
۱۰۹
۷۷/۱۲/۴
شماره ۱۸۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صورت اجازت حضرت تاج الاسلام و المسلمين آقای آقا سید ابو محمد قاضی الاصفهانی دام علاء و تحقیق مؤلف را کتبیه محمد شام الموسوی مخفی الله تعالی عن جرائمه بالقبولی والوعی علیهما السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي فضل ميدان العلماء على دماء الشهداء والصلوة على محمد وآله الأئمة الأطهار. في هذا
جانب خطاب شريف بعد عدة العلماء الأعلام طه الأنا من ركن الإسلام آقاي آقا ميرزا شمس آقا دامت برکات وازاجل
علماء وپس از ریاضات نفسانیة و انقباب و سنین منظار و نمادیه بشهادت بعضی اخبار خصوص جناب مستطاب شریف
عمدة العلماء الطامثة الاسلام نوح چشم خودم آقاي آقا ميرزا ملک و است معالیة از توجهات و آتی مختار و احاطة به
عالیة و درجات سایه نازل و دارای ملک اجتهاد و عدالت گردیدند پس از برای ایشان است استنباط احکام شرعیة
بطریق مألوف بین علماء الأعلام و مقام فنا و قدی در امور پیکر از وظایف حکام شرع مقدس است و او صاحب نظر
التقوی و فی النفس من التوی و ان لا یبانی من الیاء کمال انشاء و استلام (تم منقح بجله الشریف) و قد است
منه است معالیة رسالة و جیزه فی بعض المسائل تمدل علی طول باعه و کثرة اطلاعه و دقة نظره و غور فکره و لطیف فریحه
و استقامت سلیقه و واجد قیمة ملکة الاستنباط فله التعلیل بما یستلزم من الاحکام علی التبع المألوف بین الأعلام و له الشیخ
لما یقتضیه الاحکام و التمس ترجوع الیه فی احکامیه الیهیة و الوطایف الشرعیة و المرجونه ان لا یبانی من صالح آقا
انه و آلی الأعلام و حرره المعصر ابو الحسن الموسوی الاصفهانی فی جمادی الثانیة ۱۳۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

31

السواد الممّون

مطابق و موافق لافصله

الشريف المصطفى والمؤيد

الحكمة

منها

کیمی کمال

五

۱۲۰۰

السواد الشريه

تابع لأصله المعطوف له

حزب الإقلاص محمد حسين

22

حبر اقدی عالی شانہ

54

الْقَلَامُ الْمَعْنَى

سورہ بقرہ

مطابق فی الاصله الشریف

المصطفى حرث الأصغر

الأمم خطيب عن عند

هذا
كتاب شفاء الصد
وخبرة القلب في تفسير
الفلاح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویدل سٹوڈیو

الحمد لله الذي دعانا الى ميعاد له بارسال رُسُله وفضله آياته والصلوة والسلام على محمد وآله
الى سبيل صباه والمواساة الذين بنى من هلكاؤه والفضة على عبادهم ومنكرهم
في آياته ومساغاة الى يوم الدين فكبد ابن بنده قهر وروستيا هرايا بقصر محمد اشمن
الحاج محمد عبد الله الموسوي عنهما بالني والوقفي (د) برادران صافيه برادران ديني ميگارد كه زمانى بود كه من
خاطر اين اقل بخت آن بود كه سوره قدر راجحه شمول آن بر اسرار غريبه و نو ايد كثيره از خواص فضائل آل محمد
تفسير كرده و بعنوان موعظه برشته تخر كشيده باشم چنانچه نفع آن بر اى اخوان مومنين مبذول كرد وولى تواند
حوادث غير مظهره و بيات غير مأموله نوشت افكار و كثرات كار در بعضى تجربات لازمه از خدا و اصول
اين روستيا را مانع از اقدام بر آن بود علاوه مكاني و اشتم در محلي مانند چشم حدود و ظلمات مثل قبر منافي
عمود و اهل كار را معلوم است كه اينست مانع از توسعه كار است تا اينكه امر و زاجان محض انجاب
افكار حاج و التماس و عده الا برادر الاخبار حاج محمد آقاي برادر خوني شكر الله مسايحه و جعل شق خيرا من فضله
محض غير تالدين و تشبالتبه الرسلين اغاشه للذوب الى الامة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين كيا
تباط پرونى و اندرونى جامع بر اين بنده فروخته و وجه آنرا بجل استقرار الدين في الامة مبذول فرمود كه
غالى و والديه في روضات الجنة و احياء الله و اولاده في الدنيا و لاخرة و در اين بين جناب مستطاب العالم
العال و الفاضل الكامل ابو المكارم و المفخر الشيخ فصيل الو اعطوه الله تعالى لما تمتد من الدين كه از جمله
علماى طه و ارباب رحمت بر اين داعي ميشتبه انجام مقصود و ذكر رافقا ضامن و ديس شكر الله لما

پس چون با قوم نام بود که هم بنام بخار بود و کعبه را نیز در ایام جاهلیت او بنا کرده بود و او اذن گرفته بنبرای تعبیه کرد
و بعضی صاحب بنبرای بنام پسر زنده داشته اند که بعد از قتل عمر بن عبد و ما و او از حضرت رسول استیذان
کرده و بنبرای ساخت و او از حضرت رسول سوال کرد که بنبرای چه درج باشد فرمود که سید پد برای آن قرار
ده و مثل دو مار تان در طرف پد اول قرار ده و در عرض بنبرای زراع و از قناعتش و در زرع بود و از قناعت هر مرتبه
و جب بود و سوره آن وضع بنبرای تعیین کرده و بعد از فراغت از نماز بر همان بنبرای تشریف بردند و سوره سوره
بر آن تکیه میفرمود بنال آمده و صد آمانند صدای شیری که بچه شش را گم کند از او ظاهر شد بر سجدیان از مال او
نثار شد و حضرت آمده و در این فعل گرفته دست مبارک را بر او کشید مانند کسی که بر کسی قتل بدید و از او سبب
ناکه بر پندیده باز بان هیچ درخت خرم با قدرت خدا نطق آمده عرض کرد که من از رفیق تو ناله میکنم فرمود
اگر میخواهی دعا کنم بنبرای شده و همواره بر سوره بود و باشی عرض کرد دعا کن خداوند مرا از درختان بهشت قرار
دهد که میوه من هرگز زایل نشود حضرت امر فرمود و او را دفن کردند و فرمود و در قیامت مثل مردمان محبور
خواهد شد و یکی از درختان بهشت خواهد شد و سوره سوره در جای آن وقت در آن نوشته اند استیذان
و بعد از دفن او سوره سوره آمده بالای بنبرای تشریف بردند و چون پای مبارک بر پد اول گذاشت فرمود این
و چنان در دوم و سیم آیین فرمودند و در عرض قرار گرفته پایهای مبارک را بر پد دوم نهاد پس سبب بین گفتن را
از آنحضرت پرسیدند فرمود چون بر پد اولی قدم نهادم بر آدم جبرئیل فرمود و در بار رحمت خدا کسی که دایه
او بر او خشکین باشد و ایشان را رضیه کند من بر او دعای او آیین کنم و در پد دوم گفت لعنت کند خدا کسی را
که ماه رمضان را در ک کند و خدا را در آناه از خود راضی سازد من هم آیین کنم و در پد سیم گفت لعنت خدا
کسی را باد که نام تراشید و صلوات بر تو نهد من هم آیین کنم پس بنبرای است صاف پیشه آنحضرت را
گرفت و از خواب بیدار شد با اضطراب جبرئیل عرض کرد چه میشود و ترا یا رسول الله فرمود و در خواب دیدم
که چهارده بنمون آتشین بر من بالا میروند و فرود می آیند و بازی می نمایند و مردم را از زمین بیرون میگردند
جبرئیل بعد از فرمود و در دل آینه فرمود و در او چشم خواب رسوخد و در آورده که مراد از آنها بنوا تیه اند که بعد از تو
بر امت تو مسلط خواهند شد و بر بالای بنبرای نور فرمود مردمان را از زمین اغوا و اضلال خواهند کرد و ایشان
در قیامت بصورت نوزده محو خواهند شد و بنظایفه شجره طوبی اند که اصل و فرع و بزرگ و کوچکشان
و دشمنان تو و اولاد تو خواهند شد و بنید نام از ایشان بیشتر از همه آنها طاعنی است چنانچه گویا یکبار

در این خواب که در این خواب

طیئان کبر است و در روایات بسیار آورده شده که سوره قدر و سوره قیامت را در هر سلسله بنی ابراهیم باشد
بود خدا نازل فرموده که مومن آن شب قدر را برای او صیای تو داده ام که آن از سلطنت بنبرای ایشان
بتر است چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس بنبرای این تذکر بود که این سوره چنین میشود و باید دانست که
در روایت سابقه خوانده است که بناید از آنها بجا نماند گذشت اول آنکه سبب وضع بنبرایان برای عطف
و اندرز بوده است پس اگر کسی در بنبرای از عطف و احکام و او را و نوای دو عدد و عید آبی چیز دیگری بگوید خدا
مقصود وضع بنبرای شارع مقدس است خواهد شد و فضایل آل محمد را از منظم احکام آتی است پس بنبرای با
رابع باین امور باشد و در آن در بنبرای و عابره و مضمی غیر از آنها در بنبرای روایت دوم آنکه حدیث
شریف مشتمل بر تعظیم کنه عتق و الدین است چنانچه با کتب و شواهد ثابت شده که عتق از اهل اسلام
کبره است بر تنه که در حدیث رسیده که عتق را بگوهری را که خواسته باشی بکن که ترا لامی خداست و اگر کرد
و بار را بگوهری را که خواسته باشی بکن که ترا لامی آفریده و خواهم کرد و در آن چند خبر داده که از بنی اسرائیل
بعد از توحید خدا و عدم شرک در عبادت او برای احسان بر او الدین بیش از آن گرفته شده و باید دانست که
رضیه و الدین بعد از عبادت ایشان نیز بواسطه ترواحان و رقی ایشان بجهت احادیث بسیار مکن است
چنانچه بجهت آوردن شان هم بعد از وفات ایشان بواسطه رکت احسان و عمل نکردن بر وصایای سالفشان
مکن است پس شش متین باید بشمار باشد سوم آنکه حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه بنبرای
افضل شهور است و خوشنود کردن خدا در آناه از سایر ماهها آسان تر است و اگر کسی در آناه بواسطه توبه و
انابه اعمال صالحه خدا را راضی سازد طوبی و در رکت خدا و در است زیر ادعای که جبرئیل بجهت رسول خدا
آیین گوید انهم در سجده و در ساحت اول منور آنحضرت بر منبر آیه متجرب است و در احادیث دیگر
نیز آورده شده که بدیخت ترین مردمان کسی است که خوراک در رمضان بنابر زاند و در رمضان نماز خوان
و دیگر کاره گناهی است که در مابین آنها واقع شوند چهارم آنکه صلوات فرستادن بر رسول خدا بر تمام
شدن نام مبارکش و محبت قدر خدا را از آنجا آورده که صلوات بر آنجانب و محبت و قناعت
نام او چه در نماز یا در غیر نماز و کی قوی بر وجوب آن در غیر شد مکن است و مقتضای قوا و سیر عدم است
و معنی حدیثین آنکه در احباب و احوط و وجوب و تخم آنکه سلطنت و خلافت بنی امیه کرده رسول خدا
بوده است و آنجانب بر خلفشان راضی نبوده است و ایشان دشمنان آن بزرگوار بوده اند و علم

نظر کرد

در این خواب

و طغیان بر زمین مساوی از همه شان بیشتر است بحشی که گویا خودش بجای طغیان شده که خدا او را بطغیان
گرفتار نموده و البته چنانست زیرا که حکم آن عین بر مردان مثل رسول غیر از حضرت نبی است که گفته شده اند که از
جمله شان بود و پیشتر علی الاکبر علاوه بر اینکه بر او بود استبداد بر او بود و او است که او را با
سپهائی خود یار و یار کرده و مخلص را از کرب و محنت نجات بخشید و اما انما المؤمنون هم المخلصون

تفاوت این روایت

المجلس الثالث

در آنکه مفسرین در شان نزول این سوره شریفه اختلاف کرده اند و در کتاب بیخ اقصا بقرین از تفسیر طبری از وجوب
این سوره روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خبر داد که در بنی اسرائیل عبادی بودند مشرک نام هزار ماه مسلح
بودند و در راه خدا جهاد کرده و صاحب شجاعت گردیده و گفتند ما با انجمنی که گناه و عملهای قاصد و عیسین و ولتی که با او
رسیده و بنی اسرائیل را فرستاد و بنا بر این خیریت بود و الله تعالی بابت خیریت عبادت و جهاد و جهاد
شد و محفل را و آن میشود که در همان یکشب عبادت کردن بهتر است از عبادت هزار ماه و گفته شده که این شئون
بر روی قوی بیکدل و شجاع بود و گفتار از خداوند عاجز بود و ندانایان و زن و او را با حطام دنیا فریب داده و از او
خوش تر شده اند که او را از خواب بیدار نموده و ایشان را از ملک سازند و از زن او را با برهائی بخت و خوشتر
اگر باشد بسیار بخت و از زن خود بخت برسد که هر چه را بخت گفت برای آرزایش قوت بازوی تو اکنون
بگوی که ترا چه توان بست که تو از آن عاجز شوی گفت بوی سرم شب دیگر او را با موسی شمشیر است و
و چون بیدار شد از کین آن عاجز گشت و از زن گفت که الله او را خبر داد که او آمده و او را بر دوش چشمامی او را آوردند
و گوش و بینی او را بریدند و او را در کارد الهی بنالیدند و در سعال چشما و جمیع اعضای او را با زهر و او را از زند طغیان
نجات داد و شاه که از اخباری بود که بر بالای سینه نهائی میگذاشتند و افق شده بود مشرک و یار و دوستهای آنقدر را
حرکت در چنانکه پادشاه از قصر افتاده و دراک شد پس بیخ کشید و لشکر او را بقتل رسانید با همین طریق هزار
ماه با کفار قتال نمود و حق سبحانه و تعالی خود را خبر داد که اگر تو دوست تو را در شب قدر احیاء عبادت نماید
آن بهتر است از عبادت هزار ماه و این منافات با حدیث افضل الاعمال آنحضرت ندارد زیرا که کای هر عبادت را
نظر به وقت عبادت منظور خواهد بود که هر دو کای بجهت دفع آن در زمانی یا در یکجا مخصوص نوال عامل بر عبادت
اثر دوی منظور خواهد شد پس اگر چه عبادت هشتاد سال از عبادت اولی افضل است و عبادت شب قدر از عبادت
آیه در تیره رسیده که بهتر از عبادت هزار ماه شد چنانچه در روایت مذکور شده که در کتب فارسی من حیث التوبة

افضل است و لکن در روایت مذکور ماه رمضان یا در سجد محرم مثل از روایت مذکور است و شوال یا در ربیع
محرمی البته افضل میباشد و ایندقی با خصوص خبره بنجام ثبوت رسیده است چنانکه در اهل اطلاع پوشیده
نیست و از تفسیر مفسرین نقل است که رسول خدا چهار بار نام برد که ایشان هشتاد سال عبادت عبادت
کرده و او را طرفه احسن عاصی نموده اند و از یاد آوری او خفت نور زنده اند و یکی و در کربا و غریب و یوسف و ابراهیم
از این عبادت بدو چیز شایسته است و او را یاد و در عبادت شب قدر بهتر از عبادت هشتاد سال است و یکی گفته اند که
در بنی اسرائیل کسی را عبادتی نامیدند که تا هزار ماه عبادت میکرد و چنانچه و تعالی در این سوره باز میفرماید که عبادت
این شب بهتر است از عبادت هزار ماه و آنکه دل مبارک رسول خدا بجهت عبادت است از این روایت نقل
نیاشد و از ابو بکر و رقی نقل است که در سلطنت حضرت سلمان اهرت ذوالقرنین هر یک هزار ماه عبادت
خداوند در این سوره باز میفرماید که هر کس بر عبادت شب قدر قیام نماید و از او بیشتر زیاده و از او کمتر کم است و ملک
و ذوالقرنین عطا خواهد شد و قول ائمه است که از حضرت مصطفی نقل شده است که اگر چه در وقت رسول خدا از عبادت
انعام آنحضرت از خواب دیدن و هم رسانیدن بر سلطنت بنی امیه نازل شده که در قبال هزار ماه سلطنت
ایشان او عیبای ترا شب قدر داده شده که آن بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه بر این سوره که سلطنت
ایشان سلطنت باطل است ظاهری و فانی و سلطنت شب قدر سلطنت باطنی الهی و حق و دایمی و غیر از آن است
چنانچه الحال نامی از بنی امیه باقی نمانده که با انعام لعنت و پزیری آمانام محمد و آل محمد در همه احوام و اخصا
عالم در زبان عالیشان با خبر و خوبی مذکور و با صلوات و تقییم و کرم مغفرت و نسبت هر کس را یکی از ایشان
اگر بدین باعث افتخار و امتیاز او میشود اما اگر کسی را نسبت بیزید یا سواد یا غیر ایشان از بنی امیه با توابع
ایشان بدین باعث انفعال و نادانی او شده یا چار انگار نسبت و اظهار بر است عبادت و بنی امیه و ابو مسلم
خراسانی نیز از غیر عمر بن عبد العزیز همه را بخش کرده اجاد ایشان را بزرگوارند و قضا جانی برای قضا ایشان معروف
و مرجع نیست بجز قبر بزرگ در شام که در اصطلاح عام مدفن بزرگ معروف شده همان محل است که با آنجا
و هر کس را از آنجا که زانقد یا چار بزرگ را لعنت میکند آقا قورانه بنده آنها را در مطاف عموم مسلمانان شود
و از دلایات دور و دراز جماعت پیش از آنکه مال مذاهب مختلفه برای زیارت آنقور بزرگ شده و حال کرده
با زحمات و مصارف بیکران حاضر عبادت عالیهت میباشد علاوه از احکام شرع و فرامین الهی بر
بنی امیه نسبت داده میشود و اما آنکه بدی مذکور و زیارت در همه احکام الهی مرجع خاص و عام و خلاصه بر حق

و علم اسلام با نادریت و بخارشان قلم شده و هیچ چیز جز به یکتا یافت نمی شود مگر اینکه در خصوص آن از اخبار
شان ابروایز نب و داده شده چه از قبیل احکام یا از قبیل مواظبت و حکم و اخلاق حسنه یا رتبه یا قضایای تاریخی
سلف و اموات و خلف پس شخص مشفق از سزاوارده و ملاحظه اینها بالمشاهده و البیان خواهد بود که سلطنت الهی
که اصل آن در حقیقت در حق قدر تائیس می شود چنانچه انشاء الله تعالی بیان خواهد شد بهتر است از دنیا و مافیها تا چه حد
سلطنت غاصبه هزار مائیدی است که موجب خذلان و هلاکت ایشان شد بلکه سبب طغیانت و التماس مردمان
نموده مگر همان سلطنت شان بواسطه انظمام امور مستعجله و اخلاق رتبه و اوصاف رتبه که در آیات خلافت از ایشان
سر زده از قبیل خیانت فاحشه در بیت المال و دمار و اعراض اموال مسلمانان و قتل مدعیان دوستی امیر المؤمنین
و اما در مورد سزاوارده که همه آنها صلحا و انصافا بودند با وجود ثبوت قول رسول الله و حق امیر المؤمنین و اهل من و عاده و عاده
من و عاده پس اینجا بحث مخالف نهادن احکام غیر نظام دشمنی با دوستان علی و دوستی با دشمنان او کردند و آشکارا
و بر طاعین عدلی و محاب او را کشید بلکه اهل تاریخ میگویند که خود و احکام موی به شهادت هزار نفر از سران اسلام محبت
علی سر بریدند پس قباحته نافی موی را که بعد از قتل حجر بن عدی بجزرت سید الشهدا عرض فرمود که یا حسین آیا
تر است است آنچه با دوستان و شیعیان پدر تو حجر بن عدی و کسان او کرده ام حضرت فرمود چه کرده ام
بر ایشان گفت ایشان را کشته و قتل دادیم و کفن کردیم و نماز بر ایشان کردیم و ایشان را دفن کردیم حضرت منتهی
فرمود گفت قوم بر تو غالب شده اند ایما وید و لکن اگر ما شیعیان ترا کشته باشیم غل غلبه سبب
ایشان را و کفن و دفنشان نمیکند و نماز بر ایشان نمیکند اگریم نظر بر این که اگر ایشان را اسکان می
سید اینی چه ایشان را سبب و حال آنکه قتل مسلم در غیر مقام خاص و اجراء قد جایز نیست و ایشان را
دارای استیجاب چیزی از آنها بودند و اگر با کفین و نماز و دفن گفتار در شرع اسلام جایز نیست
و چون ما شیعیان ترا کشته و کفن کردیم و نماز بر حق سید است مسلمان نمیدانیم اگر ایشان را
بیکم قبیل و کفین و دفن و نمازشان را جایز نمیدانیم و از این حدیث شریف منتهی میشود
که باید که معاویه و اشغال او را خلیفه بر حق سید است احکام اسلام بر ایشان جاری نیست اگر چه
من باب ضرورت و توبه کار مسلمانان مباشرت و معاشرت شان جایز است پس قبیل و
کفین و نماز بخار و ایشان جایز نیست مگر از راه تقیه که لازمه اقتضای وقت باشد پس تا آنکه

تقریب

که پرده تقیه دریده نشود و ملاحظه لازم است بلکه علاوه بر عموم در قوا و اعدا و شیخ بزرگوار و طهرانی و شیخ
در حدائق قبیل اهل خلاف را جایز نمیدانند و قول ایشان اقوی واقع است چنانچه این حقیر در کتاب
طریقه الوصلی بنسبت را با شرح و بسط ذکر نموده ام ولی در این مقام بیشتر از این را اقتضایست و محصل آنکه
فرق جائزه مسلم با جائزه کافر این است که جائزه کافر را فضل اذن و کفن نمودن و نماز گذاردن و دفن
بدین شرعی نمودن جایز نیست بخلاف جائزه مسلم که بر همه مسلمانان مطلق از هر کس واجب است
که او را غسل داده و کفن نمایند و بر جائزه او نماز گذارد و او را دفن کنند و این بحقیقت از هیچ
کس ساقط نمیشود مگر کاهی که بعضی از مسلمانان اقدام بر آشکارا کرده و آنها را انعام کنند و بجز شروع دیگری
بر قبیل شد بحقیقت قبیل او از دیگران ساقط نمیشود مگر سقوط مرامی که مشروط بر اتمام عمل است چنانچه
تفصیل این اجمال را بجز در رساله مرفوعه که برای تحقیق حال احکام ایست و اینکه آنها کفایست
و یا آنکه واجب و یا مستحب یعنی از نسبت بولی میت با شرح و بسط گذشته ام و در اینجا معلوم شد
که بحقیقت در آنها کفائی است و حق صحت علم موی با آنها مخاطب اند غایب است که ولی میت
در آنها اولویت است که دیگری نمیتواند با او سکا برده نماید و بهر اینها برساند که احکام بجز در نظر شارع است
و در و نظرش از تعمیم خطاب بر این است که جائزه مسلمان به دفن نماید و خود ولی میت که بواسطه
فوت او دادر شده و مجبور بر اقدام بر آنها نباشد و سایر مردمان در بجزر جائزه باری او نمیدانند
و نمیدانم ما مسلمانان که خود شام با چه عنوان بدن مجروح نمازین حسین بن علی و احوان او را انصار
او را به غل و بکفن در بیابان نموده و نمازی بر آنها کردند و ایشان را دفن نمودند و هیچ یک
از اینها را انکار و دسترس است بلکه این سکر افتادند که بروی آن ابدان طاهره است و اند
آنها را پاپیال شسم سوز نمایند و با چربی عمر بن سعد جاکشید و قتل ضرر روز عاشورا که کشته
بر بالای نقش حسین است بدو اندولی چون مدای تحبسته بود بدو است کافی شیری از قبیلان
ظاهر شده و غل قتل کرد و بدینجهت و شخص کف نش امام را در یافتند و بآن بدن مبارک نموده و او را
از قندی دشمنان حفظ نمودند و کفن مجلس را بجز کرمصائب و بجز بریدن ماندن ابدان طاهره و در اینها

از کفن

المجلد الثالث

فرهشس لمن

از دعای

بدانکه در عدد آیات این سوره اختلاف کرده اند چنانچه در منبع مذکور است که عدد آیات این سوره
 نزد مکبان و شباهان شش است و نزد غیر ایشان پنج است و اختلاف در لکته القدر اخیر است
 و در اینجا مناسب است که دانسته شود معنی آیه چیست بدانکه اصل آن آیات بالحرکت و لغزان مفرد و
 حاکم است و معنی آن آیه و آیات است و معنی آن بحسب لغت بنا بر آنچه فاضل طریحی زده در مجمع البحرین
 ذکر فرموده عبره یا علامت است و توان گفت که حقیقت معنی آن مذکور ما آورده است و آن اتم است
 از دلیل دیگر که دلیل بر این دعای مکتوبه و آیه مطلق مذکور است این است که دلیل بر آیه گفتن صبیح و مکرر
 آن غیر صبیح است و توان گفت که میان آیه و دلیل عموم و خصوص مطلق است که بوی آیه دلیل دیگری دلیل
 آیه است و در وجه اطلاق آیه بر آیات قرآن آن باشد که آنها اسباب عبره یا علامت است و ثابت بر آنکه
 یا مذکور از خدا و سوسه و احکام او میباشد و در ما یصدق علیه آیه من القرآن اختلاف کرده اند بعضی
 گفته اند که آیه کلایت که متصل باشد تا اینجا که منقطع گردد و بعضی گفته اند که آیه عبارت است از عبارت
 حرف بن فو لم خرج الناصی باقیهم ای جماعتهم و بعضی گفته اند که آیه عبارت است از آنها که
 سکوت بر آن مسلح باشد و باید دانست که این احوال که بر آنها منی بر قیاس بر کلام آدمی و تخریج
 فکر نیست در خصوص حکم خبری نتوان کرد بلکه حقیقت اول و آخر هر آیه را از قرآن منی توان شناخت
 مگر بواسطه تعلل از اهل بیت رسول که ایشان مخاطب آنها بوده اند و قرآن در خانه ایشان نازل شده
 و کسی را جز از ایشان بر این علوم راه نیست پس اگر بواسطه نقل متواتر و اجماع سلیمان و انصام قرآن منینه علم
 معلوم شود که از قرآن حرف تا فلان حرف یک آیه است و از آل محمد یا فلان سوره چیست آیه است و آنها
 و آنکه هر چیزی نتوان کرد اگر چه قرئت قرآن با همین طریق موجود موافق قرئت یکی از قرآء مجاز است و توان
 گفت که بعضی فرموده اند از این مجاز است که بر آن مرتب نمایم از اینجای مذکور است عدد آیات مندرجه
 موافق آنچه تعیین کرده اند و از اصول مثال در قرئت اعداد و دریه و استحقاق ثمره قرئت آن و نحو آنها زیرا که در
 و مطلقا حکم قاعده انحراف بر عین آیات مذکور بر یکدیگر و خصوصاً که از آنکه بی ثبات شده که فرموده اند اقروا
 کما یقرؤن السور کثیرا و کثیرا از غلطای آیه زاده و شرفا از اینجاست چنان فیهه اند که
 قرآت بعد از آنها متواتر و موافق واقع اند و حق اینست که گفته اند که قرآن با بیعت حرف

بجمله

منهج

یعنی موافق بیعت قرئت بر قلبت المسلمین نازل شده از برای آنکه کار قرئت بر امت است
 باشد و بنا بر این باید آیه است که اختلاف در آن موجب اختلاف حکم و اعداد و موضوع واحد است مانند
 شریعه حق و غیره نیز هر دو قرئت در آنهاست موافق واقع باشد و بنا بر آن حکم واقعی مختلف میشود
 و این غیر جایز و باطل است پس حق مطلب این است که قرآن با کجرف و کجراست و اسلوب و سبک
 شده آن جسم معلوم نیست که آن یکی از این قرآت بهنگام نبوده باشد بلکه ممکن است که آنقرئت
 در نزد ائمه مکتوبه بوده باشد و کسی از آن اطلاق نداشته باشد و این مطلب را سخنانی که فرموده اند
 نبوده باشد در کتاب طریقه الوصلی تحقیق کرده ایم بی اینست ثابت شده که آنقرئت من باب تفسیر
 و ملاحظه مصاحح است و امیر کرده اند که قرآن را موافق آنچه مردمان بخوانند بخوانیم و ادعی بر این
 آن شده که قرآن را در آیات غصب خلافت حضرت امیر موافق اسلوب نزول بدون کم و زیاد
 جمع کرده بود و آن را بعد از جمع کردن بمجده آورده و جماعت سلیمان خبر داد که این همان قرآ
 قرآن است که بر سوره نازل شده و من و در ابودون زیاده و نقیصه با همان اسلوب که نازل شده
 جمع کرده ام و چون بر آن تخریصا فتتاح مهاجرین و انصار را در آن دیدند و گفتند آنچه درست
 ما است از قرآن ما را کفایت میکند و ما حاجت بر این قرآن نداریم گفتند آن در زمان
 عثمان تمامی نسخ را جمع کرده یک نسخه موافق رای ابرار نمودند و باقی را سوختند و در دور و مساجد
 لکته قرآء برای او استیجاب کار شده بودند و غالباً از جانب او عامل و قاضی بودند و عدد
 شغل ایشان خلل بخار و در مناقب بنی امیه و مسال ل علی که بود و آیات این قرآت
 بر ایشان منقش میشوند و چون حضرات مسوین علیه السلام از ابرار قرآء است که موافق اسلوب و معنی
 است منع بودند و در منبع از منو افقت این قرآت خطر بکثرت پرده نقیصه فرموده اند که
 اقرافها کما یقرؤن السور و در اخبار متواتر رسیده که قرآنیکه نقیصه ندارد و موافق است
 نزول است و نزد امامان است حضرت امام نافع عشر تا بهنگام ظهور آن را ابرار خوانده فرمود
 و تاویل آن را موافق واقع بیان خواهد فرمود و تا قبیل اینجالب را در کتاب ترجمه احتیاج
 مشروحات نوشته ایم پس ملاحظه کن بنا بر این چگونه فتوی توان داد که نقیصه قرآء در قرئت
 واجب است بلکه از آنکه معلوم میشود که ایشان اهل بدعت و نقیصه بر ایشان حرام است

و بهر حال

المجله الرابع

انضبت قرائت این سوره بسم الله الرحمن الرحيم و سوره توحید و سوره جحد از اغلب سوره پشتر است و در مجمع از این بین
 کتب حضرت رسول خدا نقل شده که هر که این سوره را بخواند چنانست که تمام مادر رحمان را روزی و بیشتر
 و بیدار کند و طاعت و عبادت اجبار کرده است چنان بنی ابی عذرا حضرت ابی عذره نقل کرده که هر که آنرا ازین
 در فرقی از این قرائت کند منادی از جانب آسمان ندا میکند یا مکیلا لا تعجزن الله تعالی فاستجاب الله له
 بنده خدا گمانان گذشته و آفریده شده عمل را از سر گیر و اگر شریف بن عمر از حضرت ابی عذره روایت کرده که هر که
 آنرا از نماز را بجز بخواند بچنان باشد که بشیر کشیده و در راه خدا جهاد کند و هر که آنرا از نماز قرائت کند همچو کسی باشد
 که در خون خود غصیده باشد و این حق را بنام خدا و خود از طریق ابی حمیری در ترجمه صحیح و شرح صلوٰه شریف روایت کرده اند
 و نیز از آنکه محسن بن جابر است که حمیری نوشته از امام ثانی عشر سوال کرده که در خصوص قرائت یعنی سوره مادر نماز از انضباط
 بسیار از آنکه اطلاع نقل شده و مانند سوره تکرر که روایت شده هر که او را در فرقی بقرئت قرائت کند برای او بسیار از او
 دفع شود و در خصوص سوره توحید نقل شده که پاکیزه شود و ثوابی که نقل کرده اند و او را خواند شود و در خصوص سوره قدر
 روایت شده که چنانکه قبول شود و ثوابی که سوره آنرا از آنکه او را خواند شود و ثوابی که سوره آنرا بخواند چنانکه
 جاب است جانب حضرت پیرون شده که فضیلت قرائت سوره با چنانست که نقل شده و در هر کس را داده شده باشد
 که سوره را قرائت کند و بجز فضیلت سوره توحید و سوره قدر عدول بر این سوره با بکند خدا اعلم میکند برای او
 ثواب آن سوره را که از او عدول کرده و بنورده که قرائت کرده و بنا بر این شخص متواند که بواسطه قرائت این سوره
 سوره تمامی ثوابات را که در خصوص قرائت سوره های قرآن که در نماز رسیده و در کتب نماید و این صحتی است
 که فوق ندارد است که در فرقی بقرئت عدول از این دو سوره بسیار سوره با جایز نیست بجز شروع و ولو با یک سوره
 نیست بجز از آنکه عدول کردن از آن سوره را بکند و از آن سوره و لو بعد از شروع جایز بلکه مستحبست و جمعی از شیخ
 شروع کرده اند که هر یک از نصف سوره بخواند و عدول جایز است و بعد از آن تفاوت جایز نیست و لو
 تنها این شرط در بجز ثابت نشده است و اشبه بقوله جازع دست که بی بعد از فراغ لازم نیست غرض از
 سوره و بجز دیگر کتب بلکه مشهور میان علما آنست قرآن بین استور بین جایز نیست و حرمت آن
 نیز در بین جمع محقق نشده و قول بجز است انهم و موافقت مشهور احوط است و باید دانست که بنا
 بر ادول روایت حمیری آنچه در خصوص قرائت سوره مفضل از سوره محمد تا آخر قرآن اطلاق میشود

سوره مفضل بکتاب فضیله مدون شده و سابقا می شود بزرگ سوره که در خصوص قرائت آن ثواب بسیار
 قرائت سوره توحید با سوره قدر از او افضل خواهد شد که با جمعی بی خاصه و جمعی از غیره است و این
 و افضل و از او قرائت سوره توحید و سوره منافقین است و در سایر نمازها افضل از قرائت یکی از این است
 و مستند از اخبار معتبره آنست که قرائت سوره توحید از قرائت سوره انفال و سوره بقره و سوره یوسف
 که سوره امیر المومنین را در غزوه از غزوات بالکربان رساند و در جهت کراهت از این است که
 و امیر خود را بکوشه دید عرض کردند با رسول الله خوب است که در جهت خود او قرائت کند که نسبت بقرئت
 نامی این سفر در نماز با سوره توحید چنان خوانده حضرت جده اینکار را از سر میبرد و به بعضی از
 من و میان سوره های قرآن سوره توحید را از همه سوره پشتر است و بعد از این سوره باقی است
 که با رسول الله تعالی گوی که بجهت محبت تو بر سوره توحید ترابیده از سوره خود افضل از این ادق مومنان که در
 منقول بالمعنی با وجود این ظاهر اینست که در کتب اولی خواندن سوره قدر و کتب ثانی است
 سوره توحید و کتب ثانی را رعایت کنند چون نقل نامی اخبار بگوید این باب نقل شده و در جهت این است
 اکتفا به توحید اینست بی قضا قرائت سوره توحید در نماز افضل است از سوره قدر و از سوره بقره
 بکاره قرائت سوره توحید مانند ثواب قرائت ثلث قرائت و اخبار در خصوص سوره توحید است و اخبار
 فضیلت قرائت این دو سوره در نماز آن باشد که چون اصل حدیثی است و قبولی نماز توحید خدا و اقرار
 بر ولایت محمد آل محمد است و سوره توحید مثل اقرار بوحده است و سوره قدر مثل اقرار بر تولد و تولد بر ولایت
 است که اصل معنی رسالت است و سوره قدر در سخن اقرار و ولایت اولی است و بعد از سخن حقیقت چنانچه
 شروع خواهد آمد آنکه چون ما بهترین عامات است پس باید که از او شروع کرد و بن دو سوره و در نماز جمع کرد
 و بواسطه اقرار بوحده و رسالت و ولایت نماز نشان بخش کرد و شاید اینکار را در نماز و سخن و شنیده
 چون بقول ما کوناه است اسرار احکام شرعی و در حجاب است و اجابت است و اقرار کنی و شنیده
 حتی این عمل مقصود نیز از قبل معرفات چنانچه و سخن مثبت منطقی و اثبات حکم بوده باشد که بجز توحید
 مخصوص باشد مانند اینکه بفرماند که شراب مستحرام است بجز سکر است از این نون و است که
 سکر است غایب است و اینکار در انجام حرمت شراب غیر سکر است اقل از سکر است و بجز که فرموده اند
 اسکر کثیره خلیل خرم ثابت شده با اینکار و بعد از توحید است بدین و توحید مناجات ملکیم و این

مستند

روایت شده

من

چنانچه از این توان دانست که هر چه که سبب سر و رخ است ازین منقش است چنانچه حضرت صادق
 علیه السلام فرموده که شناخته شود این و امثال این از کتاب خدا و قول او که ما جنت
 علیکم فی الدین من خرج و امثال آن که بقدر راهشید و نیست و در غیر اینها عمل مخصوصه را ساطع علم
 قرار نیتان و او تا چه رسد به عمل سبب که از آنجا که سبب که قیاس بر ساطع حاصل شود که در آن صورت
 قیاس در عمل کردن بر قیاس خود و راست با وجود این بعضی به جهت یافت شده اند که بنام اهل بیت علیهم
 السلام خود را ساطع و در افریقین و قیاس موضوعات احکام الهی دانسته و تصرفات خود را در این الهی میکنند
 و شایع متدش را حکیم نامیده و حکام خدا را فقط بنی جبرک و اهل راجع بنی جبرک و ساطع این نشانها
 میدهد و حال آنکه حضرت از فرموده اند لا یخفی علی احد من عباده من غیبتی و لا یخفی علی احد من عباده من غیبتی نیست
 که دور تر باشند ازین خدا مانند دوری عظمای مردمان بی مضایقه داریم از اینکه خداوند عالم مصالح
 و مفاسد دنیا را بر زمین و امر و نواهی خود ملاحظه فرموده باشد و الا اصل نظر خود را در تعبدات بر مصالح
 و مفاسد دنیا باشد و بگذارد عقوبات و ایات عات نیز اگر چه منظور تنظیم معاش و نیابت و لا عده و نظر شایع
 صلوات است و فرایات رسالت از روی مصالح و اهرار که حصول ناقصه بشر آنها را امکانی در ک
 کند نیست بل ما بطلی عن العباد ان هو الا ان یخفی عنی از جمله مفاسد این سبب است که جبرک را بر ساطع
 که از زبان بگویند که لا بد میان بگویند که سبب بر ناسد یکی از عظمای فرشت یکمی بوده است غایب یکی از اهرار
 آنها بوده است چنانچه در زمان خویش بعضی از منافقین اصحابش گفته اند خلا ان الحکمیرای جبرک -
 فالجبرک انما هی بالتمام حال آنکه جواب این شبهه را در قرآن مجید بدین مصلی داده میفرماید قل
 لیست فیکم غیر اول ذلک اشاره بر آنچه یکی از سببها بگویم خود فرموده و شاید این که خود رسول خدا را امر کرد
 چنان بگوید که من نمی بینم ازین در میان شما نیست کرده ام شعر بر این که اگر این سخنان را از نزد خود گفت
 بایست پیش نبی است زیرا که دانسته و گفته بودی پس معلوم میشود که من آنها را بخودی خود نمیکشیم ویم بلکه از
 روی وحی آسمانی ایشان از من ظاهر میشود و من ما نور خدا ایم نه حکیم و مراد بر و فیلسوف ازین جهت آمده اند

عمل بر قیاس و تخانات و اسع و تخیر فرموده اند چنانچه در بنده فرموده با صیغه قیاس که این
 ویرجند چون قیاس شود و فرموده اند که در قیاس حدیث از حدیث اگر چه در حدیث خود فرموده اند
 این حدیث را در کتاب جوده الجوان و میری و بیست و در ترمذی نقل کرده من باب لغت حدیث
 به الامعاء و جبرک است و او را سبب است که در اینجا هم نقل فرموده اند که در حدیث خود فرموده اند
 حدیث بر سبب قیاس پس و گفته اند که حدیث خود را در حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 خود قیاس میکنند آیا اوست نهان بن ثابت میگوید من در حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 با و گفت بل من ایام اخلک الله پس فرمود با و جبرک بر سبب قیاس که حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 اول کسی که قیاس کرد و این بود آنکه که گفت آنکه حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 بعد فرمود آیا میتوانی که سر خود را ازین خود قیاس کنی گفت نه بهتر فرمود و فرمود هر فرموده اند
 عونه و شور و جبرکها و مراد از کوشا و آب را در حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 کرده گفت غیبه ام جبرک علیه السلام فرمود چشما را از او آید و آید از او پاره شود و او شور و جبرکها را
 فرمود از راه مت که کاری بر بی آدم و اگر آن بود هر آینه ضایع میشد و میرفتند و از او کوششها و
 و او را بابت مت که کاری بر او که اگر آن بود هر آینه خیرات الارض با ازین که گفته و دان و ایامی
 خوردند و آب را در حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 کریم و حدیث را در حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 فرمود جبرکها را اول آن که فرموده اند که حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 که لا اله الا الله است پس اگر بگوید لا اله الا الله است شود که حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 بر سر است نزد خدا را بابت کناه قل نفیکه خدا حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند
 جبرک علیه السلام فرمود بدین حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند که حدیث خود فرموده اند

در حدیث خود فرموده اند
 که حدیث خود فرموده اند
 که حدیث خود فرموده اند
 که حدیث خود فرموده اند

چهار نفر از این است آید برای توفقه قیاسه پس ز آن فرمود که ام یکت برتر است نزد خدا
روزه بماند گفتند ما نمود پس چرا این صوم را خدا میکند و نماز را خدا میکند بر سرین از خدا ای بند
خدا و این را با ای خود قیاس کن بگو ما و فی الفین با فرد پیش خدا ایستاد پس بگویم که خدا گفت در حق
گفت و بگو تو صاحب توشیحیم و برای خود گفتیم پس بگویم برای ما و برای شما آنچه را که میخواهد صاحب
این ب معنی دیگری بگوید در آنکه در نماز چهار نفر قبول نشود آنست که این را مخلو بستر و
پوشیدنی است و بعضی نماز را خدا میکند برای دفع شفت زیرا که نماز مکرر میشود و هر روز پنج بار بخلاف روزه
که در سالی یکبار است و آنکه عالم مختلف گوید که حضرت در ایند و کله اخیره بطلان بنای مذسب بنما عتر
اثبات کرده بیکه ما هر چه بگویم اصلا و فرعا از خدا و رسول الله بگویم بجهت آنکه اهل بیت و خیم و اهل
الکیت از محبای الیت و اما مذسب شما اصلا و فرعا خود از خود از فوادمردمان و قیاسات خود مان است
ولی مع ادسف نه بگویم و نه بشیر روز دیری از این احتجاج که قاطع عذر و حاسم اشکال است تبه نشد
و این نیست مگر از غیبه نقایست و کفر من شیطان مجامع قب بآن را قال ثم افلا یقیدون ان القرآن
ام علی قلب قیالها و اگر چنان بود خطاب بمناف و رجحان الله آل محمد چنان نبود که برسد پوشیده
بماند آنکه هر دمان رزوی نقایست و بگر از این بیان نشانیدند مانده منصور و دافعی را تقدیم
بر حضرت خداوند کردیم بجهت آنکه آنحضرت در دست آنجا بل شقی سیر بود هر چه میدانست در حق آنحضرت
منافیه میگردد غایب بگویم آنچه را که خدا نخواسته بود و بسط منور سخرات و خارق عادات منسوخ شده و است
بکند و آنکه میفرمود آورده بود که و را بکجه پناسخ فرستد و خوراکش بود به اذن داخل شود و در حالتی که
او را بیا به پناش میاوران به بخت هم هر طور که بود چنان کرد و زود بانه مناده از دیوار داخل شد و دید
معن سر بیکت پیر منی سر کشاده نماز میگفت داشت که نماز بکند و کفش برپای کند و عبا به کوشش افکند
پنهان سر کشاده و پیر پیشش آورد و شای راه رحم کرده و سرش نمود بعد العتق سه فقره تن را از تمام

مرا تیسیم

کشد بقتله آنکه آن بزرگوار را بقل رساند ولی حضرت میرالمؤمنین علیه السلام را دید که دست بپنجه بند
کرده و رصده این است که بر او حو کند تا چهار روز و بعد تیمم را بخلاف ننهاد و برخواست دست بکشد
آن حضرت کرد و او را آورده نزد خود بالی تخت بنشاند و برایش مبارکش نماید و ولی میباید بر او
علیه السلام کجا مانده بود در شام و مجلس برید علیه السلام که بگویم بقتل حضرت بناد کرده و کسی نشد که زود دفع بد
کند مگر عمر که شش حضرت زینب سلام الله علیها که خود را از او دور آویخته گفت اگر از او بقتل دوست
مرا هم با وی بکش فطر البها و قال عبا للرحم الخ ختم کن بزرگوار شاست بپنجه بند و شش

المجلس الخامس
بسم الله الاحمر الاحمر

اما کما است سلطی معنی تحت اللفظ آنست که برستی ما چنانچه پادشاهان بگویند بگویم ما فرمودیم
و مراد از آن حقیقتی غیر نیست که نظریه نقد قائل باشد بکه منظور همان تقیم و تقیقه قائل است بنی آنکه
قائل بیکه یا فاعل بفعل مانده سایرین نیست بگو و لحد و ایت است حضرت باری عز و جل خود
چنان تفسیر میفرماید مانده قوله انا ادرسلنا انا اندرناکم انا خلقتنا السموات و اما کثانا
نبین و کثانا عاقلین عرض در اغلب آیات قرآن به صیغه متکلم مع البیر از خود تفسیر میکنند چنانکه اهل نظر را
پوشیده نیست و مقصود از آن اعلا کبریا نیست است که مخصوص است بذات الله تعالی و غیر از آنجا
کبریا نیست غیر باری و موجب وقوع در پاکت است عزالی در اسرار الهیه بگویند که چون حضرت یوسف
گفت اخی و ایت احد عیشره کوبا حضرت یعقوب فرمادی کشته عرض کرد پدر جان این چه
عالت فرمود و تقوه بخزده اعدی با این مگر مگر اینکه در محنت افتاده زیرا که نیست سزا باشد مگر او را
که برای دوست نیست اخفا اشارت کنند از چهار گوی نادار مالک افتاده باشد
گوی من و دیگری من و نه زدن و نه زرا که طاکر گفتند و آنجا که در جواب اخی جانیه

و چون با او
در محنت است

فی الادب خبیثه و گشتند اجتماع فیها من فساد کتبها و لایماد و سخن بجا یان
 آتش ایشان بنیاد بان و اینان بومنت و سلطان گفت آنالخر منته پس معرو و معون که
 و فارون گفت عند بختران الاصل پس او را فغانه او را بن بر خود کشید و فرعون گفت ملک مصر
 پس سخن کردید و در غایت پیش من دیدم در خواب پس بر سر او آمد آنچه معلوم است چنین است
 شخص میگردد گویا با حق خود دعوی شرکت و بر کبریا نیت میکند زیرا که از حقوق غیر از حق او و وضع چیز دیگر
 معلوم نیست حضرت امیر علیه السلام میفرماید ای پسر آدم مسکین ترا چه رسد که از خدا بگریزی و حال آنکه
 نقل شده و هر دو آمده از مخیر بول دوباره بلکه وفات بسیار آدم تا پدر و مادر خود آفریننده
 کشیده و آخر تو چه ترسیده و تو در این بین استیلا و دورانی اگر ندیده باشی تا بآسیب بعضی به آرام
 میشوی در واقع انصاف کن کسیکه ضرر از خود توانای دفع دارد و نه جلب منفعتی داشته باشد چگونه
 حق بخیر میکند که کبریا نیت نماید تمیز باید اگر بآید از ایشان پیشه چیز را نیت کند که او را از ایشان با
 ستانده و حدیث قدسی میفرماید که کبریا نیت عبادی من است هر کس که بگریزاید چنانست که عباد
 مرا زمین گرفته پوشد و در میان فجد میفرماید زده شده برای شما مثل از خودتان آیا هست شما را
 از آن بنده من که شما مالک ایشانند شریکانه در آنچه مخصوص شما باشد و چنین غرض در جهان
 کتاب نقل کرده که حضرت موسی ملاقات کرد در راه طور با ابلیس پس شناخت او را و عصارا
 بار کرد که او را بر نزد عرض کرد با موسی من از خصمانی برستم و لیکن میترسم از وی که در او صفا باشد
 موسی فرمود عصاره صفا نیست گفت ترک خد و خدا کردن خود و انتظا و صراط قبل از آن گفت
 ای موسی هیت میکنم ترا با چاه چرخ خد کن از خد بدی که قایل باشی را گشت پس ه فرست
 بجد از شوی شد و چه چیز کن اگر بر کسیکه من معون و معرو کردیم بجهت کبر و خدایت کن
 که خدمت کنی با زن چنینی که من و من شایم و خواست که چهارمین را بگوید و آنچه نازل

درین

شد عرض کرد مشد از او که چاهی را بر روی که خنق نام شد از سوال خد صلی الله علیه و آله
 فریقین نقل کرده اند که هر کس در دل او مشغال خردی از کبر بوده باشد داخل جبهه خواهد شد چنانچه
 خلیفه نامه در غریبیت الله تس چون با مر از شکر بان و امر برای اینکه در نظر خوار نماید
 لباس ناز و پوشید و سوار است بخدی کرد و چپ قدم فقه از آب پیاده شد و گفت امیر خود را
 در کت کیند که من تاب آتش چنین ندارم زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ملائکه خد را لجنه
 من کان فی قلبه مشغال خردی من الکن و هم فرموده داخل جبهه می شود کسی که در دل
 او مشغال خردی از ایمان باشد و لا زنده آیند و حدیث این است منکر را بهر از ایمان نیت
 و من از این وقع در دل خود استقامت کبر نمودم این است صلی الله علیه و آله از او بگریز آور
 تجت میفرمودند و در اقدام بر امور یک باعث خردی است عابد بودند حضرت امیر علیه السلام
 سواره بجای تشریف میرند و جماعتی پیاده همراه او میرفتند فرمود آبا شمار در این حرف حاجتی
 است عرض کردند نه بلکه برای مشابیت و مساجت تو بایم حضرت فرمود بگریزید و چنان که
 کمیند زیرا که پیاده تر و سواره رفیق موجب مغفرت است برای راکب و ذلت است برای
 راجل و بخشش با نفس نفس خود از بازار برای اولاد خود بشبها از قبل خرماد غیره گرفته در دامن
 عاقلانده میآورد و هر چه اصرار میکردند که غذای تو شویم بده ما بر داریم میفرمود لا یفتقر
 لکامل من کاله ما لک من نفع الی عیاله پدر عیال ادلی است که بری شان محل
 نوشته نماید شخصی میباید آنحضرت بود بعد از صرف شام قهر آفتاب دشت آورد که دست
 بشوید حضرت امیر علیه السلام بر خسته آفتاب را از قهر گرفت شست و پیش روی نماز عباد
 فرمود دست بشوی آنمرد خود را بر خاک افکند عرض کرد یا امیر المؤمنین چه میگوید که دست مرا
 بیند تو آب ریزی و من دست بشویم حضرت فرمود چه میشود که چشمه ای باشد که با درون تو که بماند

[illegible]

چنانچه برای او صورت بشر است و در دو کای سلسله هم چون دوام فیض غلظت که در دنیا و آخرت
معدوم شایع نشود است که نه محبت و عین ایشان بنشیند بر او و او نیز بنشیند بر او و این
بر وجهی از غلظت و ریاضت بشر است و در قیاس عاقل بر عاقل و با وجودی که در عین ذات است
و عاقل غیر از عاقل نیست بلکه صفت است نه ذات و عاقل است زیرا که ثابت است نه در
نفس با عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
مرد و الیکم مخلوق شما که ما غیر از شما نیستی ما الیکم که در عین ذات با عاقل است
در این صورت تقدیمات و نسبت بذات و تصرف در عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
رسول خدا و عاقل است ثابت شد که فرموده اند که آن ملک و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
که خدا همواره عالم بوده است بلکه فرض چون در خدا از نفس و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
جابل بر عاقل عاقل است و عاقل از عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
آنکه نام عاقل است را حقیقت گذارده اند و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
عوام الناس هم در اطراف بشرشان از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
خوایند که در این شای نشد و اگر آید دین و مذنب در فقر و دمان موبون شد چندان در بند آن نشد
چنانچه اگر در بند است بود و استیت داده بودند با استیت در ذوق نیز استیت داده باشند و با جان و دین
ایترمان در او امر و نواهی آتی به آنها شده اند غیر از همانند که از پدر و در عاقل و عاقل است از عاقل
بیچ گویند و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل و عاقل است از عاقل
شده است و آلا در نظر مستعد و عاقل که تفاوت میکند همه را یک خدا و یک پسر و یک کتاب و عاقل
کرده نماز و روزه چون در میان جماعت سعاد شده اگر کسی آنها را بکن کند هم خوش حشمت میکند و هم
دیگران او را بدست و توجع نمایند اما امر معروف و نهی منکر را بکن میکنند و خوش عاقل و عاقل است از عاقل

اما ایشان بر آن ماسور نبوده اند و از هم سلف تا کنون ماسور بر اخبار آسمان نبوده اند نیز محمد است بود و خدا
 نبی اوفی بنوعده مذکور است بدینچه کذب نبی عینش خبر دهنده است و در این پیام است بر اینکه این
 ماسور بر اخبار مذکور بود و اندر هر کس در کتب اخبار و احسان نظر نماید خواهد دید که ماسور بر اخبار مذکور
 عبادت اعتیاج بکر احادیث و اطلاع کلام نیست و اما کیفیت نزول و حق آنچه بواسطه ملک نازل شود از
 صدق نقل است که فرموده امعا و ما در حق آنست که در بیان و چشم هر فیلسوفی است پس چون خدا اراده کند
 که با وی سخن گوید آن لوح را چسب برافیل بریزد پس در آن نظر کرده و آنچه را که در دست میخواند و آنرا بیکای
 انعام بکند و آنرا بیکای بنی بکشد و آنرا بیکای بنی برانیا و ظاهر اینک مشر است بر خصائص نزول
 و حق بر این کیفیت و در اخبار هم اشارت شده که نزول و حق بر دو قسم میشود و یکی آنست که بواسطه ملک نازل
 گردد و دیگری آنست که بواسطه بر دل او نازل میشود و تغییر منیع در معنی شریفه انا سنلک علیک قوله مقبلا
 از غارت بن شام روایت شده میگوید که من از سوره آوردم که یا رسول الله کیف یا نزل الوحي
 فرمود احیاناً یا تفتی مثل سلسله الحزمین و هو اسفل علی بقصم حق و قد عبت ما قال و لجانا انجل
 الملك و جلا فاعی ما یقول و بکان این فقیر بحدیث و مثال آن منزه نباشد با اینکه میگویم که حق
 برانیا بواسطه ملک بوده غایب میگردد و آنرا در آن ملک حق را بر دو نوع بعد است یا آنکه مثل شده بلکه با صدق
 مثل صدای درای و میخواند و بر قلب او افتاده و کلامی مثل میشود و حضور آمده ابلاغ و حق بیکر و بنی
 نازل و با اینکه بر رسول اکرم الهام هم بشود بلکه توان گفت که مستقار از روایت این شام بر خط بین سنی
 پس بنا بر آنکه حق می بر سوره آورده است و دو قسم بواسطه ملک و یکم هم همان الهام است بواسطه
 بعد است و چون بواسطه کثرت احتمال فقط بمالجهاء بالکات اطلاق میشود و مفسر حق از این پیام بر نفس
 کیفیت بر اینست که آنچه در مطلق آنرا میگوید با این طریق نازل میشود و اینان از آن نیست که چیزی
 بعد از تلقی و می آنرا با آوازی مثل آواز درای برساند که اینچنین و چون بگوید حق تلقی آن از محمد و

بل مستحکم و شایع بود و خدا آنرا با قول نقل و کلام نامیده و چنانکه میگوید که اگر در حق نزول و حق اینان
 بر شری ماسور بودی دست و پای شتر هم کشی و اگر بگوید بدان احادیثی خوف سنگین کان بودی و آنچه در
 تواریخ و اخبار معلوم میشود آنست که همواره در زمان نزول و حق حالت و ملامت و بکران میشد و حالتی است
 غشوه بر آفتاب را میداد غایب میگردد و می اینچنانکه کرامت میشد و آنرا مابین نقل است که در درون یکسر
 بنایت سردی بود و سبب بدیدم کدی بر او فرو میساید و چنین پس او غارت عرق بچکید و نام نمی نزل
 و اندکیان مرض قباد نموده اند حال آنکه نباید از اینجمله حالت و نادانی و غایت ایشان بر احدی شوی
 بماند زیرا که مرض علی اطلاع اگر باعث احوال محسوس نباشد آنرا سبب نریختن نمیتوان
 دانست و تنها یک در حالت و حق از او صادر شده و غارت اسلوب حق نظام و غارت معنی
 تمامی عقل و فحای را از ایشان آن عاجز شده بودند و خدا نیز ایشان را مثال آنها از حق بشردنست
 بعین که از غویات آنها کفار و سکرین نبوت و او را شخص اول و یکم الیکانامیده و اندکیان بچکید مرض
 بوده است که سوره اینهمه مطالب که بیان کنند و کاشف از نهان درجه کمال آن شخص است الحق بود
 سخنان از انجماعت مصنف تر بود آنکه که آیه شریفه ان الله یامر بالعدل و الاصلان الحق گوش زد
 او شد گفت یا آل قریش اتبعوا محمدا فان الله یامرکم بماکم منکم و الاصلان الحق گوش زد
 ایشان محمد فالد فیم ما قال و انکان بنده فالد فیم ما قال بلکه انصاف و عدل و در انجماعت
 بیشتر نه است در کتاب ترجمه انجم از شام بن حکم نقل کرده ام که میگوید جمع شدند این ابله و ماسور
 شاکر انصاف از بن و هو عبد الملك بنجر و ابن المقفع در زندانیت محرم که ستم را میکردند بر حاجیان و ماسور
 بر قرآن پس گفت ای ابله عا بیاید نفس کشیم هر یک از ما ربع قرآن و بعد کاه و در سال آید و در انجم
 که جمع شویم در آن و تحقیق نفس کشیم با شیم بعد قرآن پس در نفس قرآن ابدال میفرمود محمد است و ابدال
 و پهنری او ابدال اسلام و اثبات ما حق فیه است پس اعلان کردند بر آن و جدا شد از قریب آن سالیان

برخی خصلت‌ها را در حدیث نیز ثبت است زیرا که تفرع در او بجای تصور نیست پس مراد از آنها آنست که باینسان
 خود را می‌بیند مانند معاد و مرید و کاره و راضی و غضبان پس چون احکام و اوامر قرآنی بر ما راجع است
 قریب باید اول فرد نخستند و او را بشناسیم ولیکن ممکن نیست که در تفصیل بشناسیم و حقیقت بیوتیت او را
 بدانیم زیرا که حشر بر او راجع نیست باشد عقل که در عالم انسان از همه چیز درک تراست بر او در آن نیست
 و جهان را نداند و گفته اند **لَا يَكُنْ لَكُنْ عَدَاكَ كَلْبٌ** انت تبرزت فی وی التلب علیک العتولاً کما قدم کفری
 فیک شرف قریلاً عابداً عیالاً فی اقله لا ینبذک سبلاً و هم ما قبل به به شد کردن چو بر کار
 بدید آنکه خود را بکار ملوکانه جهان است از ادراک دانش زبان لال است از ذکر صفاتش خبر
 جز نام تنها در میان از او بود در این عالم نشانه عموم انبیا و اولیا اقرار بر عجز از معرفت او دارند و اینست
 که **لَا يَكُنْ لَكُنْ عَدَاكَ كَلْبٌ** گویا که اندک باشد که پیغمبر خدا و او را در شب معراج با چشم سر دیده و حال آنکه خدا
 میفرماید **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** و ما با اسامیه خود را نمی‌شناسد
 و شرح اربعین روایت کرده ایم از صفوان بن یحیی که میگوید ابو قریه محمد شریف خویش کرد که او
 بجنوب حضرت قیام برسانم پس از آنجا بزن گفتم پس داخل شد بر او و پرسید از او احوال و حرم
 و احکام تا آنکه رسید سوال او بر توحید ابو قریه گفت که برای ما روایت شده که بدستی خدا دیده
 شدن و کلام خود را بدو پیغمبر تقیم کرده پس سخن گفتن خود را بموسی داده و محمد را دیده شدن را داده ابو محسن
 فرمود پس گفتم که از آنجا بگذر ایستاده کرد و بر ششین ارتقى انس که **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ**
 و کس کشته شد یا محمد اینها را گفته گفت بل حضرت فرمودی میاید بوی جمع فلان از نزد خدا بعنوان آنکه
 او بنواذیر از ابوی خدا امر خدا پس میگوید چشمها او را درک میکند و یا علم او را میبیند و نیست مانند او خبری
 پس آن میگوید پس در با چشم خود دیدم و احاطه کوم بر او و بر صورت بشر است یا حیای میکند ز نادانده و نداننده
 که بر آنحضرت چنان خفته بود که از جانب خدا با خبری بیاید بعد از آن با خلاف آن بیاید از وجه دیگر

ابو قریه گفت نه ایگوید که خداوند فرمود **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** ابو محسن فرمود و باید بر این است
 دارد بر آنچه دیده آنجا که فرمود **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** میفرماید که نبی خود را در دل نمیداند و خبر
 چشای او بعد از آن خبر را آنچه دیده پس فرمود **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** پس آنجا است که نبی
 و حقیق فرمود و یا علم احاطه میکند پس اگر چشمها در اینست حقیق احاطه است در با علم و شایسته و نبی
 پس ابو قریه گفت حال آنکه کتب میبینی و یا از حضرت فرمود **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** پس آنجا است که نبی
 میگویم آنها را آنچه میدان بر آن جهان کرده اند آنست که بدستی و یا عجز و بر او نیست چیزی مانند
 مولف میگوید مضمون نماید که حضرت این سبب موجب شده اینجا را داده و بزرگ بود و همچون بد علماء است
 دارد و اینک مخلوقات نمیتواند که بر او احاطه شود و بداند که در او چیست و نیست اگر بدین اوصاف را لازم فر
 که چشم بداند او چه چیز است و فرمود **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** و یا در اینجا خدا مانند و ما را
 دیده شدن نیز مانند و مشابه است پس اگر خدا دیده شود در این مشیت شده و آثار نبات خواهد شد و اگر دیده
 مانند یکی از نباتات بعد باشد و این دو مانند بول آیه است **لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ** و یا در اینجا
 است حضرت و جمع قلی الام افاده عموم میکند و رقی و اشانت کما تدری و ما تدری و ما تدری و ما تدری
لَا تَدْرِي مَا يَتَّبِعُنَا وَمَنْ يَنْشُرُ لَنَا مِنَ الْقُلُوبِ پس اینست که گفته شود خدا بر بعضی بندگان از او علم میکند و بر بعضی
 محسن نیست و لا و آنچه دارد بر اینک هم چشم او را درک میکند و از اینجا دانسته شود که بر او خبری نیست که در
 برای عموم قرار داده و ما فیہ رساله همه در خود خبریه قرار داده پس معنی آیه را موافق مذمت مذمت کرده
 که او را بعضی چشمها درک میکند حال آنکه در نظر اهل انصاف همین محاجه حضرت رضا که خویش قطع نظر از
 از قلی عیال است ابو قریه که عریض است و مرث و بصران قول فراری می‌کند است چه اگر آنچه گفته
 در کلام عرب اصلیتی داشت نبایست که باین دو نفر پوشیده باشد و دیگری در کتاب عبودت انبیا و انبیاء
 بکار دیده شدن خدا میکند و میگوید دیده شدن خدا ابتیالی در دنیا و آخرت با بر است و از تعبیر
 و تعبیر اما اول عقیده پس سر و دست در علم کلام و آقا نقیب پس از آنجا است سوال کردن حضرت موسی

و آفریده شده ایم ولی سائر خلایق برای ما خلق شده اند و میگویند فلان شخص زنده من است مراد از این
 آن نیست که من در آن زنده کرده ام بلکه نظر بر این است که من نسبت به زندگی او زنده ام و منی چند
 همین است نه اینکه خلقت لغت میگویند و ما شرح دادیم حدیث را در کتاب فرایده سوط
 ذکر کرده ایم در انقیام پسر ازین گنجایش ندارد و هم اگر ایشان اول ما خلق الله اند یعنی اول ما خلق الله
 ایشانند یعنی اولی که ایشان اول چیزند که خدا آفریده و لیکن حکم بر آن شکل است زیرا که خلق با هم
 مد معنی قد حقیقت است که اینکند بلکه کتب لغت علاوه بر آن با ظاهر منافعی است و موجب
 تقدم شئی بر نفس نیست و اما تفسیر در بعضی احادیث با نسبت سوری بر ایشان که ظاهر آنها صدور از
 واقعی است که در کتب کنا خبیج و امثال ذلک بی حد نیست که نظر از تفسیر ایشان باشد که در علم خدا همان
 بودیم و آنچه از دیدن آدم و طاعت ایشان از بعضی حالات شمرن است بعد نیست که مراد از آنها که اطلاع
 آدم و طاعت که بعد بر حالات ایشان در الواح آسمانی بعد نیست که اشباح سازند افلاک و
 عرش مثل از بی دوشان ایجاد کند برای اینکه صفات ساز را بر لایوتیان بنماید و توفیق این است آنچه
 اغلب اخبار تقدم خلقت غیر با شایع شده است و ممکن است که مراد از نور نیز با ادنی نسبت باشد
 بوده باشند باری سکوت در انقیام اولی است بی انقیاد محقق است که ایشان اول مخلوقند و
 امکانیان بنی فلان اولی که جلی فی البلد یا فلان اولی شخص است و محتمل آن میشود که مخلوق باشند
 ایشان نیست و بتفصیل مطلب هم در کتاب میزان الاضاف ذکر کرده ایم تو هم آنست که در
 و ما در آن شان من نحن آدم اله منایه ملا بداریان بدان و ما در آن سائر بشر من زنده اند که بشکوه
 طریقه عین اشعلت ناکت نورانی الاصلاب الشاهجه الاصلاب المظفره هموار که در خشنده که
 از چنانهای بدان و از سینه پستانهای ما در آن بود و چون آنچه عالمان آن انوار همیشه معروف
 بودند بر تبه که ایشان را نبینا نموده و میدانند که غیر آخر از زمان از نسل آنها خواهد آمد حتی اینکه از نسل

و نشان از پس بود و نزاری اسباب قتل ایشان را فراموش میآورد و در صد آن بعد که شاید
 آن برگزیده خدا را گذارند و بیاید که رشد که بودند مکیین بر حضرت عبدالله نمودند و اطراف او را
 گرفته و استند که در او را بکشند خداوند عالم چون نخواسته بود مانع شده و یکبار ایشان را بخودشان برگرداند
 و زمان بسیار منجر ای اسبکه محبط آن نور شوند بر اذن و روح آنحضرت بایک شدند و برخی از ایشان
 تصریح بر این نمائند و مبلغی در سر انجام مقصود اخطام دنیا بدل نمود چنانچه کتب تواریخ را در حدیث
 شون است و بکند در عالم ارحام و ایام انعماء و لذت و ولادت امتیاز دارند باید بدیشان ارشد
 بشی بخورد و نطفه شان از آن مخلوق گردد و ما در شان در ایام حل و صلح از طهر نبشت بخورد و بطریقه
 دنیا تربیت آنها نموده تا اینکه ماهیت بدن ایشان از عینین مخلوق گردد و معنی خلق بدنشان از خاک
 قلیین یعنی نیست که این باشد این است که بعد از توفیق روح بر افعال زندگان از ایشان ظاهر
 میشود زیرا که در خاک عینین جو مخلوق ماده حیوة است چنانچه ارواح شعیبه از آن خلق شده اند و سایر
 از خاک نیز پای چیز دم که از ذواب بیست بود و یکساله پاشیده آخذت قبضه من فی الارض و مولی چون
 جبرئیل و عرق فرعون با دوسوار بود و منی مردن ایشان همان روح ایشان است که از چیزی بالاتر
 از عینین خلق شده و این منافات با بشریت ندارد زیرا که غایت آن باشد که ایشان بسم توفیق
 بشر باشند فافهم منه آنست که در عین نفس اماره ظاهره شان بدن خود بخود با نظرف و نظرف حرکت
 میکند بدن حضرت فاطمه زهرا در توفیق کفری شکام و در حینین صریح خبر است محبت و کفایت
 بعد استنار از کفری بیرون آورد و پسران خود را در آغوش گرفت حضرت سید الشهدا هم گویند سید
 در فلکاه با خوشش کشید عبدالله بن و کیده میگوید در بازار صیاریه که بودیم سر آنحضرت را از درخت
 آویخته بودند من بخواهم نگاه میکردم ناگاه دیدم سر بی بدن تخی گرد و بای بدغم از اضطراب است
 ایسا اند ما که دیدم میفرماید اما علمت با من و کیده اما سید الشهدا صلوات الله علیه و آله و ع

اینست که ما را برسد غوری در آن روز که مرتبه ناصیه می تواند که عوالم مرتبه فوق العاده که غایب چنانچه
 در عوالم ما بر نشا است که طفل غیر متبر از ادراک عوالم جوئیت و ناقص العقل عوالم کامل العقل را نمی تواند
 بعد پس با با اینفولک ناصیه که از عوالم حیوانات که مرتبه آنها از مرتبه ما آذونست به خبریم ممکن نیست
 که اسرار آن محمد را که طبقه اولیا از انظار آن بجز دارند فهمیده باشیم کیفیت لا و محال آن که از رسوله نقل
 شده که فرموده یا علی خدا را نشاخت مگر من تو و هر کسی غیر از خدا و تو و ترا غیر خدا و من کسی نشاخت و
 در احادیث معتبره نقل شده که فرموده اند حدیثنا صعب المستصعب لا یحتمل الا لنبی مرسل او ملک مقرب
 او مؤمن الحق الله قلبه بالایمان حضرت ابتر نجاب سلمان میفرماید ایسا تو نبوی که از اسرار آل محمد
 خبر دار نبوی باشی با وجود اینجه بدیخت ما عمر خود را در سر بختیال خام اطاف کرده و در نتیجه جز از کراه کون و کراه
 شدن ثری برده اند حال که از لحاظ فصایل و کمالات حضرت مصطفی بر قدرت و عظمت خدا
 که خالق و معبود ایشان است چه برده باشیم نه اینکه آن باعث کوچک شدن عظمت او نباشد و
 اشراک اینان در محالکت او جنت عظمه به باشد زیرا که چه معرفت خدا را را ای بجز از اینکه از
 مخلوقات بر خالق شان پریم نیست و اهل مخلوقات که جامع عجایب قدره او عز و جل باشد همان
 ذوات مقدسه آن بزرگوارین است باید هر کس بیشتر از عوالم آنجانبان خبر باشد در توحید و احوال
 پروردگار کامل تر باشد نه اینکه بخواهد بر عکس نمشد این نیست مگر اینکه از حب طینت و ناپاک طوئیت
 جماعت غفلت و آگاهی که دیده شد که حضرت ابتر و سایر ائمه با آنکه عظمت و جلالت باطنی عظمت
 و جلالت در نهایت تکست در درگاه خدا روی نیاز بر خاک ذلت نهاده با بیانات عجب الهی عبودیت
 و سکت بنماید و صریح میکنند که اسئالک من لا یملک لنفسه فصلا الی قولهم ولا مونا کلا
 حیوانه ولا مشهوره باید در نزد هر کس واضح گردد که خدا کسیکه این بزرگواران مخلوق او و محتاج بوند

و ما اینجه از او خائف و ترسانند چه عظمت را و ویدیدنی بطور نقصان ان حقیر و حقیر خود
 چه بر دو جاده در خود را که نه اینکه از لحاظ فصایل شان بر جیست کاری جو که در خود جاد است ما خود
 و سابط نماید در حقیقت هر کس انصاف کند خواهد دانست که در بین بشر کسی در عوالم طریقه و خواست
 سیر کرده با اینطایفه خفته غلاش بربری نتواند کند و جماعت بیشتر از این متبیل آن محمد علم کرده اند زیرا که بوند
 معرفت گویند و نشر احادیث معتبره فصایل حقیقی ایشان را در نظر خود بر نیز نهیون کرده و ابواب ابرار
 کفایت بر اسلام کشوده اند چون در هر جا هر حدیث ضعیف مجهول را بدین نقل کردند که در شال بر
 از قبیل اوست حدیث است بوده باشد مثل ما حضرت ابتر در کتب در جای حال که شدی و حد
 محدوده و وجه او در آن واحد که شد و محال است اقدیه بحد عدم قابلیت حق را آنقدر و غیر
 و بکده انکشاف من و جو حضرت ابتر بطریق که با وجود اینکه او مردان ندو بود میگفت زمانی نقل بعضی از بجه
 کرده اند بر اینکه باطن مردان هم همان علی بود که کاشکان دادن بناد بصرک الیوم حدیث حقیقت
 مردان را سیدید و حال آنکه یا وحدت وجود و یا وحدت موجود را لازم گرفته و تالی روی بسم
 از روی قاعده وحدت وجود از زبان حضرت ابتر باین طریقی گوید نویسنده من تو ام ای محشم
 تو علی من علی اگر کنم غم مخور جانما شمع نوشتم مالکت روحم نه تو که غم بد بخانه بعضی از غمهای ما بر
 از شدت محبت که بر آنجانب از من باب اینکه احب نمی و تقیم از عیوب این چشمتون
 غافل شده و قریب بن تقریرات از قلم شان بروز یافته و قانا الله من غلیات الی قولم پس باید
 باین پیش طالبی بدیقت شد بخود اینکه فلان سخن را در کتاب فلان عالم دیدیم یا بر نشود که بر تامل
 از آنچه قرار بدیم مثلا علی ما نیست من الله آقا نیست از خبری علیه السلام در کتاب نور انبیا
 نوشته باشد که حضرت عزرائیل که برای نفس روح حضرت موسی آمده بود حجاب موسی چنان طیار
 از روی او زد که چشم او احوال کرد بدو یقین اگر این نشسته من هسته باشد تیر از رخسار مقدس

اینجی غوغا بود که مدتی است نقل کرده زیرا که اینها با قواعدهای مذکور متفق است زیرا که
 اینها هم از این جهت اجازه داده بودند یا حضرت موسی که در برنده اگر و اینها هم خرافات است و معتقدین
 سخنان از اینها بهر جهت است و که در عالم معصوم شمرده شدند و یکبارم و دومی شود و این
 قبیل است سخن گفتن از اینها که در اینها دلیل اینهم درست نمی شود و معقول
 نیست که بگوید با وجود قول بوعدت یا اینکه گوئیم حضرت رسول تقید از اینها نمینماید و در حق
 با الله شبهه گری مسکرو علی الانصاف باید شخص حیایانید و از برای اجرای خواستش نفس و غلب
 عوام نفوس محترمه رؤسای دین را در نظر گرفتار و مورد طعن بکنند و نام بلند اسلام را مستحق تحقیر سازند
 حال آنکه در تمام فضیلت گوئی حاجت بر این لاطایلات نیست با طرف محقوله و در محو مخلوقه
 موافق قواعده اصول مذرب حق هر قدر فضیلت گوئیم است و فضایل آنرا تمجید نه چنانست
 که احدی انکار تواند نمود و بعضی مطالب هست که از کثرت وضوح خوابه رسانیده و گفتار و لغات
 نیز تمییزند انکار کنند از جمله اینکه تمامی آنرا با آنهمه عجز ظاهری که در دست دشمنان سپردار
 بودند و یار و یاری نه شدند در هر زمان محمود سلطان عصر خود بودند و غلبه با ایشان مرآت شد
 و با انواع خیل در قبیع ایشان بیکوشیدند نوشته اند که متوکل روزی در خلوت بفتح بن خاقان
 میگوید بنو ابراهیم علی بن محمد را ندیدم که در میان من و او فسخ گفت ترا با این آرزو نه نیست اگر
 نایاری بفرست برادر او موسی بن محمد را احضار کن و در میان مردمان شایع کن که با این انصاف
 مناد است و ارم آن بود که نوشتن می که بدین موسی را احضار کرده و با اجمیت و اعظام تمام
 او را آورد و سام و کرد حضرت موسی او را پیشوار کرده و نماز فرمود و خلیفه ترا برای مناد است و
 خطابیده شان و مردمان را ضیاع کن گفت من در مقابل اراده خلیفه چه توانم کرد حضرت
 فرمود که چنانست خدا میان تو و او را جمع میکند چو نموی و ارد شد با تیره از خاطر متوکل رفت

و هر چه موسی ثبت کرد و رای بر او نیافت تا آنکه متوکل را کشیدند و الما خطه غوغا بیکار می کردند
 مگر برای آنکه آن بزرگواران بسکه جامع صفات حسن و قبح ملکات هستند و بدین جهت بیکار نمی کردند
 با عظمت ایشان را انکار کنند خطه وجود ایشان با بقاعه تعرف الاشیا با اصل اربهاره
 مردم کاشف از بعد ان خلقت شان بود و خصوص که کاه کاهی که بعضی از اینها را نشان در
 مسایام است با سقرله و غیرهم مباحثه کرده و صفات لازمه امامت را با این عقاید اثبات فرمود
 و خطا خود را عاری از انصافات میدیدند و آنرا را منکر و اداری گنایید و نشدند در آتش
 حقد و رینه ایشان مشعل شده و بتل و حب و توهم آن بزرگواران میکوشیدند چنانکه
 هر دو در خلوت با جعفر و پدر او یکی برکی نشسته بود و شام بر یک درخت درختی
 بود با سقرله با جعفر در مسایام مباحثه میکرد و اثبات نموده امام باقر را در
 و اعلم و از پدر و زکا را باشد هر دو رسم سخنان اداری شنیدند و شام پسندیدند و
 کسی که در ای این صفات بوده باشد کسیت گفت که اینها که از پدر و زکا را باشد
 شد حال میکنند یعنی هر دو تا درون پیچی گفت که معصوم و اوست مگر موسی بن جعفر
 و چنان ضررش بر من بیشتر از خد بر ارتع کشیده است چون میدانست که این
 در ادینست آن بود که از آن روز بگر فتنه شام و حضرت موسی فتنه را تمام فرمود و
 رفت و در آنجا از ترسش مرض فیه در گذشت و با حضرت موسی بن جعفر را
 از مسجد رسول خدا در حالتیکه مشغول نماز بود گرفته و در پیش او بردند و در پیش
 برای آنیکه که را عقیق نماید بجنب کوفه فرستاد آن امام معصوم بیکار تمام و بهر وجه
 بود با لآخره عامل و از جبره نوشت که مرا خدیج اید و او معذور و از آنکه در این است
 و ما دست کار را از اندیده ام همواره در مساجد است و اظهار شکر میکند که خدا را سپرد

جای خلوت برای عبادت بخوانم که گوشه زندان را بجا و نگاه من قرار دادی نه بر من و نه بر تو
 بنسبیکوید و نفرین نمیکند نوشت که اورا بفرست به بغداد و در بند او هم اول مدتی در خانه
 جبر مجبوس بود با آن خرد و او بند بن شاکست ملعون او هم اورا در زندان خانه عمومی برنج پخته
 مجبوس کردند اندام هفت سال یا چهارده سال به انفراد در آنجا مجبوس بود آخر
 دید که وجه او در مجبوس نیز محفل خلافتت زیرا که جماعتی از ملازمین جستجاری بواسطه ملاحظه عباد
 و ریاضات و کرامات آنحضرت متنبه شدند هر قدر سند ملعون امر از سبک کرد و بر آنحضرت
 اذیت میکردند پس نارون بدینجه در زندان رسم بجات اورا ضعیف شد بشارت رفت و مندر
 گفت تا مرخصت من کار او را تمام کن **الحکم الحادی** الفی التماس دعا دارم و السلام
 عین

أقولنا دوم تزل که عبارت است از قرآن مجید و چون قرآن بر طبق مقررات اطلاق شود
 کمافی قویم اقول فیه القرآن پس ممکن است که مرصع ضمیر در اینجا خوانین سوره باشد که
 حضرت علیه السلام یاد و آتش نازل شد. اشهر آنست که مراد تمامی قرآن است که استبرک است
 و موافق اخبار ائمه است و بهتر حال قهر و سبک قرآن از جانب خدا نازل شد و نعمت و فیض عظیم
 در حق ما چندین روز اقل آنکه اگر کسی خواهد که هدایت یابد و طریق رشد و پیشگیری و هدایت وجود
 آنحضرت متعلق خواهد ماند بلکه آسان می تواند شد از غمی تیر و بد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فیکم التعلیل احدى ما اکر من التعلیل الله جل مجد و دین السما الى الارض و غیره
 و در حدیث دیگر آمده تاذر فیکم التعلیل ما ان تمسکم بدلتی قتلوا کتاب الله و عنقه و قال قتال
 فیه نبیان کثیف غرض هر کس طالب سلوک را بهشت باشد باید از قرآن جو نماید در وصف
 قرآن سیراید صد للناس و بیانات من القدر و القرآن حدیث است القرآن موبد الله

تفسیر با وجود قرآن کسی را جای عذر و هدایت نباشد باقی مانده دل چنانچه می بینیم خانه بند و در زند
 حبس نشده ایم زیرا که آثار آنکه در قرآن است از عدالت و عزت و جود و انصاف و کرم
 و دیانت حسن اخلاق و صداقت و برد و حسان و در ایام یافت نشود بلکه مفسر غایت نهادن
 نه وجود است الحق در آن خصوص جز اینکه بگوید قرآن تجلی ایمان نام کرده و ضعیف با عاید نشود بلکه به
 در انظار اهل نظر رسوای شده ایم که با وجود چنان کتاب جمعی از لوازم اسرار است و انقیاد است ابد و خرد
 بر دکان خویش تعین نمیدسیم که قرآن کتابی است و چه پرده از دکان بخا و ز کرد و مکتب محرمات
 قرآن از قفس شراب و رباییم نوعی که از کفار برسم نیاوریم پوشیده داریم و گفته اند که تلاوت
 او عبادت است که موجب قربت بر خدا و باعث رفیع درجات است میفرماید هر حرف و حقه دار
 میشود بنسبیکویم که اگر کجرفت بلکه معرفت و اگر انیر است و در بعضی باشد و در بعضی سایر
 ایام اضافی میشود پس ثواب تلاوت آلم در آنما نود و نه سبک و حضرت امیر مجتهد تید الشیخ
 میفرماید و اقراء کتاب الله جملة و الله ان المقرب عند الله هو من قرأه که باید قرآن را جمیع
 و شروع خوانده شود و از امتداد باید بخشد **فیما التعلیل** فیکم التعلیل الله جل مجد و دین السما
 بقله لا یخلو فی الذین یهدی و ایضا کما ان شرایب در قرآنست عمل برضایین قرآن است و اگر
 بیا شود که تلاوت باعث لغت و دوری از رحمت خدا گردد کافیه التعلیل ما ان التعلیل الله جل مجد و دین السما
 بقله و چون فعل برضایین آن کما هر چه میورنی شود مگر بواسطه علم آنست که در حدیث آمده قد فرموده که
 یکماست و در مجلس عالم نشستن و صحبت و گوش دادن افضل است از تمام قرآن دو ارد و هر چه تیرا
 که عده فایده نزول قرآن چنانچه اشاره الله گفته باشد اندازد و علم بر وجبات رضا و سخاوت
 و کار است و باینسانون رستید مگر با علم مخالفین بخیها باشد که در عین و خط و خط قرآن شود
 و صحبت و گوش نمیدهند و حال آنکه فایده قرآن تمام نمیشود مگر بستن دعا و حدیث و اخبار الله

آنکه در جنگ چنین که اسلامیان هزیمت شدند آنحضرت سوار استری بود و عیال و خاندان
 استر گرفته بودند حضرت میخواست بکشته شود بر کفار که در حالتی که میخواند انا النبى لا کذب انابن
 بن عبد المطلب و از دین منوره بکشته سوار دراز گوش گردیده رفت بر محمد قبا و در آنجا بفرار از
 روسای قبیله افرمان داد که گوش رازند و باز تنها سوار فرشته مرصبت فرمود و اهل انصاف را
 پوشیده نیست که ظهور اینطالع کشف رغایه در جماعت و قوت قلب آنحضرت است که اهدی از
 سدها و پهلوانان و دارای بخت نبوده اند باری با وجه اینها بعضی از غلظه و زناد و راهمان
 این است که امیر المؤمنین از آنحضرت افضل است و بعضی را عقیده این است اگر چه در جمیع
 حضرت رسول افضل است ولیکن در بعضی صفات امیر المؤمنین از آنحضرت افضل است و
 قول حق که متناد از قواعد دینی و احادیث اندیشود آنست که ترجیح مروج بر جامع قبح است و
 تقدیم مقول بر فاضل جایز نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا منصوب بر امامت
 در ایست عاده و امیر المؤمنین بر مونس او بود اگر چه حضرت امیر صیبت تقدیمی بر آنجانب بود
 لازم آید که حکیم مکتب قبح کرده و انگی اگر جایز باشد که حضرت امیر در صفی از اوصاف حسنه از
 حضرت رسول افضل باشد لازم آید که فضیلت بعضی از است آنحضرت امیر در بعضی صفات نیز
 جایز باشد و این در مذاهب است و با تصور و جایز نیست کیفای و حال آنکه موجب اخبار حضرت امیر
 المؤمنین از نور رسول خدا خلق شده است و فضیلت او از آنکه مسخره و از این دست که وقتی
 بلا فضل و اقرب بر رسول خدا بود و در ایمان مطلق است که با ربح است و آن بین است و آن
 این است که مبعوث بر سایر ائمه و امامان از قبیل حضرت فاطمه و حضرت علی و حضرت موسی
 و حضرت عیسی بودند اما ما مأمور ما مبعوث موسی و حضرت خاتم الانبیاء است و لحظه کن بکینه
 این است که پادشاه امیری از لای خود با مأموریت میفرستد و یکده این است که نفس صدر

عظم

عظم را با مأموریت میفرستد اگر چه در بی صورت هر امر پادشاه است و فی لغت ربح است
 و لاکن نافرمانی بر صدر عظم بالاتر است بدو وجه یکی که خود مأموریت او با نظمی که دارد و
 از اجمیت مأموریت است و دیگر اینکه صدر عظم عدوه از امارت و نفس متعصبان
 خود نیز جراتی دارد زیرا که سلطان صدارت را با و نداده مگر به خط مرقم است و آتی او پس اگر ارم
 ساله فی لغت مثل حضرت موسی کرده اند اما اگر فی لغت کنیم فی لغت خود مصطفی را کرده ایم
 عدوه نافرمانی بر اینجانب نافرمانی بر سایر انبیاء نیز لازم گرفته زیرا که عدوه آنچه که از جانب خدا
 بودند بشارت بر نبوت او و توصیه بر فرمان برداری او بود پس بکینه فی لغت بر آنجانب بکنند
 تمامی اخبار و رسل خلاف کرده چنانچه اگر شخص بر صیبت علی خلاف کند بر عزم امر اخلاف کند
 است زیرا که امارت ایشان بفرمان صدر اعظم بوده است بکنند او را نمون خیز چنان است
 زیرا که نبوت تمامی اخبار از فیوضات آنذات بابرکات حاصل شده جای شوقی نیست که
 مابسی از کار سایر ائمه بالاتر است که اگر اطاعت کنیم افضل است تا خواجه شد و آلا اسود بدترین
 آنها خواجه شد بلکه چون گفت که غلب و حقیقت آنست رسول خدا پیغمبر زیرا که او صاحب باری
 است و در کتابهای آسمان خبر داده اند هیچ یک در ما یافت نمیشود سهل است که با صفاتی
 خدا آنا مستف شده ایم مثلا از توریه منقول است که حضرت موسی خبر میداد که است آن
 حضرت است عالو ملحا الوما صا صا الوما یعنی ایشان عالم و با علم و با بکده که در صفی
 کنندگان و در حق یکدیگر سالم میشوند که با زبان و دست بر کسی زبان نمیرسانند اما بر عکس این
 صفات پیغمبر غالبی مایل شرعیه و غیر علم و دشمنان یکدیگر پیغمبر و همواره با مسلمانان و اخوان
 نوینین طریق تقایب میوریم و حاضر بر ایشان با دست و زبان مضایقه میوریم اینده خبری که در عالم
 اسلام دیده میشود که همه آنها از خود ما است نه از غیر ما پس باید شخص از روی انصاف در حال خود کند

و نافرمانی پیروی مثل رسول خدا را سهل ندانند چه خداوند عالم عذر از این جهت بریده است پیغمبری مانند
 رسول خدا و امامی مانند حضرت امیر و هر چه امامی مانند ائمه برای مانند نبوت و کتب به مانند قرآن فرستاده
 با وجود این بین در روز قیامت بچند تشریف نامیم که بچند پیغمبر بنماید یا وحی برای او قرار نداده
 کن یا بی نفعی نرسد یا علی عاقلین و ضبط آثار و اخبار الله اظهار حضور کردند و قسم بی خود که علی
 بی شک و ضبط آثار و رسای خویش چنان سعی کرده اند که علای ماسی و کوشش نموده اند بی
 آنچه شاید بعضی از عوام در برخی سوار و نسبت حضور و تقصیر بعضی از علای عصر در تبیین احکام و امر و نهی
 و نبی از شکر و عدم برگ مراد و تجا بهرین بعضی سبب عذر و دست آور باز باشد آنهم عند الله
 از خود است زیرا که در هر زمان بقاعده الناس الامثالهم و اشباههم امیل در هر جا که حقایق
 متبلین بلیست عالم شد و پیر و پوای نفس خوشه و برای تأسیس اساس ریاست برای خود غیر از خدا
 جذب قلوب عوام کاری از او ساخته نشد بدو را جمع شدیم و او را بلا حظه آنیکه در تقلبات و تحولات
 که در این کار میجوید ترجیح بر علی و عاقلین دادیم پس کار دین بدست مقتدیان نشاد و اینها
 محض بلا حظه آنیکه مردمان از خود ترسیدند ام معروف و نبی از شکر از ترک کردند بلکه در بعضی موارد
 احکام خدا را احضار کردند و در بعضی مواقع تغییر دادند و علای عاقلین که در حقیقت استحقاق ریاست
 مسلمین را داشتند در کج خانه خود ماندند از ایشان نامی در اله مردم و نه نشانی در خیمه ایشان باقی
 ماند آنست که احکام الهی ضایع شد در میان مردمان اگر در هر زمان امور شرعی را بمنزل لایق
 سقوط میباشید یقیناً کارهای ناپیچ میگردید و شده است نمی شود بی بدعتانه انبیا از روز
 احبب رسولی که دنیا امروز بر نیامده ما شاء الله لعلنا ان عجب انتخاب کرده اند که بی فکر و
 کاری میروند و کاری میباشند که بی معاویه و کاری برید انتخاب نمودند از خدا مستجید اینجاست
 اطراف مقابل باقیان شان که ایت است و ششده یکی در مراتب جهل و فسق و اخلاق غیر

حمیده بالتر از همه خلافتی که نه عابد بوده اند که در هر زمان جهل و فسق و ابدی اخلاق
 کسی را یافته رئیس قرار بدینست اگر زحمان بود و در حلقه کن بر زمین معویه با خبر سینه باشند
 طرف قیاسی نبود بلکه نسبت ایشان نسبت بران نور و غلبت بود و جوان لازم و نشد
 که با یحیی بن علی بریزد بیعت کند و اگر کند و در اندام است چنانچه قریح میگردند که بنا
 بریزد بیعت کنی و اگر نه ترا خواهم کشت چنانچه در آخر عمر او را در سر نهیست کشیده الحاح

الده عار الناس المجلس الثالث عشر و عا ریم

اولکناه یا بدو است که عند المدح و التامل اتمام از قیامی اخبار و پیوسته چنان بدست
 کرات مفسرین بود که مرکز شرافت و فضیلت گذشتگان و آیندگان است چنانچه در
 بیکر با حضرت آدم برگس بر انتخاب نزدیکتر است اشرف فضل از کی است که دورتر است
 مثلا حضرت عبدالله افضل از حضرت عبدالملک و بدین قرار شمار با حضرت آدم یکبار نیست
 که این فضیلت قدم بابت لانتاب بوده باشد اگر چه بعضی از کلام که دورترند از شرافت
 دیگر افضل بوده باشد و تفصیل این اجمال چنان است که در جایگاه بیا حضرت رسول
 محمداً و قریب این مضمون را فرموده که خداوند عالم از تمامی مخلوقات آدم را برگزید و مرد
 صلب و قرار داد و از بنی آدم عرب را برگزید و مرد از ایشان قرار داد و از تمامی عرب قریش را
 اختیار داده و مرد از ایشان کرد و اینده از میان قریش بنی هاشم را اختیار نمود و مرد از ایشان
 کرد و اینده و کابی میفرماید که بنو آدم بر سایر ملایق افتخار میکنند بجهت آنیکه من از ایشان
 بنی آدم عرب افتخار میکنند بجهت آنیکه من از ایشان هستم و قریش بر عرب افتخار میکنند و بنو هاشم
 بر قریش بجهت بودن من از ایشان و از این منبده میشود که شرافت بر نوع بر نوع دیگر بر نوع

آن بزرگوار بوده است پس بنا بر آن باید آخر هم نسبتا اشرف باشد قال الله تعالى ان الله
اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين این آیه که تصریح است در اینکه
آدمیان از میان عموم و از میان ایشان حضرت نوح و از میان نوحیان آل ابراهیم و از آل
ابراهیم آل عمران منتخب شده اند و انتخاب دلیل فضیلت است و در بعضی اخبار است که مراد
از آل عمران آل حضرت ابراهیم است که موسوم به همان بود و در اغلب اخبار معجزه رسیده
که قال محمد علی العالمین در پس نزول بوده است لیکن آل محمد را کاتب مقادیر کرده است
در و هم در دنیا از اینها معلوم میشود که سبب فضیلت همان عنوان قربت بر رسول الله بوده است و آنچه که تکریم از
فضیلت حضرت عیسی علیه السلام بر بزرگوارش غرضی نداشته است اگر چه حضرت خلیل الرحمن مثلاً من
حیث ایتوده الا ما نهیم ففضل بوده باشد زیرا فضیلت در نسبت فایده با سقوط است و صفت ندارد
کافی القدری الجاهل بالنسبة الى القسطنطینی العالم و مع التامل در احادیث واضح میشود که اختلاف مراتب
انبیاء بر اختلاف مراتب ایشان است حضرت رسول اکرم کما قال الله تعالی اشرف عبده ابراهیم
علی سایر الانبیاء و آنچه در فضیلت حضرت عیسی علیه السلام در بعضی اخبار و ظاهر عقیده این است که چون
دوستی خدای عز و جل را جز از اطاعت او نمی مقبول نیست و عده و امر و فرمانی که از او صادر شده و از او
از تمامی مخلوقات در خواست نموده محبت این بزرگوار است پس هر کس او را دوست تر بداند خدا را
میل تر است و میل تر محبت تر است پس حضرت ابراهیم که از همه انبیاء رسول الله را دوست تر رسیده است
ناچار باید خلیل خدا بوده باشد و توان گفت که در همین عنوان هم وجه مستحسن و در قرب پروردگار
مناط و مدار و مرکز است فاکثر الناس حیالاً لفرعهم علیه السلام و با همان تر سابق چون امیر المؤمنین
از میان تمامی مردمان است و جای بر انتخاب فضل بهر گو که عباس موی او بود و حضرت امیر مومنان
بزرگوار که او پسر عم ابوبنی و عباس موی او بود و هم آنحضرت اکثر اشخاص جایزه بود و از انبوی فضل و جلال

این

النبی و ممکن است که گفته شود که حضرت فاطمه و حسان و حبیب استنباط نمودند و فضل بعد از حبیب است
و ظاهر این است که امیر المؤمنین چون پیش از ایشان از نور او متولد شد من حیث الاصل است و فضل بعد از حبیب است
و متولد این است آنچه در حدیث آمده است حضرت جعفر بر بزرگوارش واقع شده که فرموده است انما
هو افاضل منی در مقام افتخار با پدر و مادر و برادر و برتری و لیکن در مقام فضیلت که فرموده است
بر بزرگوارش من برترم و بعد از امام حسن که جامع از فضیلت نسبت ببری و از اتفاق باطنی و از مشیت
و در صفت و نیابت میباشد امام حسین اگر چه از هر جهت با او مساوی است لیکن در مقام مذمت و
از حیث نیابت امام حسن از قرب بر رسول الله است قال الحسن افضل من الحسین و از بقاعده
مراتب فضیلت نبی خلافتی اندک اندک نیز معلوم میشود اگر چه در نفس منصب است برابر و اما
همان کیفیت است و اما فضیلت حضرت عیسی علیه السلام از آنکه گفته که در بعضی اخبار رسیده آن
بجهت عیسات و دیگر است و اما در حیث نسب و خلافت البته سابقین افضلند و اما حضرت
فاطمه نسبتا افضل خواهد شد اگر چه امامان از حیث آخری از قبیل خلافت و نیابت افضل میشوند
از آنکه بعد از آنکه از اولادشان هر کس در نسب نزدیکتر است افضل از دورتر است چنانچه آنها
هم چنانکه که هر کس نزدیکتر بر زمان آن بزرگوار است افضل است کما قال علیه السلام و من
سافات نذر و با آنکه از مساحتین یعنی از جنات دیگر افضل از مقدسین بود باشند چنانچه در خصوص همین
زمان غیبت امام زمان علیه السلام در بعضی اخبار بنوی تصریح شده که ایشان افضلین و بهترین و آخرتیه و بر خیار است
شوقا انما نودو حوا عرض کردند انما نودو حوا گفت فی الدین رسول الله فرمودی و لیکن ایشان گمانه شده
که در آخر زمان خواهند آمد و مرا چندند و بسیار مراد که گمانی بر وی کا فایده و بر او ایمان آورده انتظار
ظهور فرج پسر میکند پس معلوم میشود که چه فضیلت شان این است که فرموده و این لازم
انگرفته که مردمان زمان حضرت رسول الله از فضیلت و کثرت حضور نبی افضل نبوده باشند حاصل

مورد

الجهل لا ستوت هذا الله حال الصالح والطالح والمحسن والمسي ومن سقى بهم لم يكن
عقلها و

ما هو جوابه فان قالوا قال فماذا حال سلعين لانه موضع منتفع منقول فنفط طامرا
وهو اشتغال ثم الله ما امره ان يباع حتى ينفذ الصلوة عن وقتها واما اذا دعا قمرنا

و صراحت و دلالت دارد بر اینکه ضرر را بجماعت بر دین بیشتر از ضرر شرک بر دین است ثانیاً قیاس
 ایشان با شرک بر اینست که آنکه آله محمد ایشان را هم دشمن میدارند و یکبارگی شرک بر دین را دشمن میدارند
 بلکه عدوت ایشان بیشتر است ثالثاً نقل است در اینکه ضرر بر دین با آن حضرت حسین بوده است
 و آن ضرر را بجماعت بر دین خداست و معین است که اگر ضرر بر دین در نظر آل رسول بی با است
 از آن ضرر بر خودشان بزرگوار آن بزرگواران ضرر دین را با نفس اولاد خودشان دفع کرده
 و مدافعه نموده اند و هر کادامه دایر شده باین ورود ضرر بر دین یا ایشان ضرر را با شوق دل بر جان
 خود قبول کرده اند حضرت امیر حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود اگر تیغ کشم و حق ترا بستانم هر
 نوحه در رسالت در سار و نگفته نخواهد شد آن محدث عرض کرد و حال که چنانست من صبر میکنم بر ظلم ظالم
 شرک بر دین که در کربلا جمع شده بودند در وقت آن تیغها و تیرها را آورده بودند که بر اسلام نبشتند
 حضرت سید الشهدا با جان خود و جوانان خود را آتش فایه نمود و خود و کسان خود را شانه گاه آن تیرها قرار
 داد حتی اینکه تیر چوب را بر پا کوی ناکت علی صغیر مدافعه فرمود و ختم کن مجلس را بدگر شهادت آن
 ظل معصوم مظلوم و اما

المجلس الرابع عشر

التمس الله العفو

آنکه گفته در این مجلس سیم باید غلظت نزول قرآن صحبت شود که مقصود از انزال چه بوده است
 و در استن آنرا از این نیست مگر اینکه باید از خود خدا که منزل قرآن است تعلیم کنیم و بر او سبحانه را
 ندانیم مگر اینکه از آیات سوره و بیان ترجمان وحی او استمداد کنیم در سوره تسبیح میفرمایند
 قوما ان الله انزلکم فیهما فلون و قبی دیگر میفرماید یلغوا للناسیر لعلهم یهدوا
 و از اینها استفاده میشود که غرض از قرآن دو مطلب است یکی آنکه بواسطه او فرامین الهی اصول و فروعاً
 بر مردمان ابلاغ شود و دیگر آنکه بدان واسطه ایشان را از سوء عاقبت مخالفات خدا ترسانند

و مطیعان را بشارت از حسن عاقبت به بد جز که گریه نماید انا انزلنا الیل و نزلنا نهاراً و
 هم باید چنان باشد زیرا که عقل حکم است بر فحش قریب فی الخشب نهاده اند
 پیش از بیان و خطاب کی عذاب کند و اگر نخواهد میباید که در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و با حه نماید و آن موجب اختلال نظم علم و معنوی بر بک فسل و نزل و در کتاب بیکر نهاده اند
 پس معلوم شد که انزال قرآن برای ابلاغ احکام و بیان جزئیات احکام و معانی مطیعان بود
 و در اینجا باید بدو مطلب توجه شود یکی آنکه انزال قرآن از اعظم نعم الهی است دوم ملاخذه بیکر
 آیات بشارت قرآن ما را نیز بهره است باز پس میگویم در مقام اول که بعد از نیت ایجاد
 اعظم نعمتهای خدا آنست که ما را بر سر خود نگذاشته و ما را قابل خطاب خود قرار داده و بری ارشاد
 ما آید و رسل فرستاده و کتابها نازل کرده است و اینک شاف است از غایب است و لطف و سخاوت
 در حق ما که از برای ارشاد و دلالت بر مصالح و مفاسد امور دین ما مقربان و درگاه خود را بجهت
 افکند و ایشان را ماسور بر تحمل اید و حرکات باطله را فرمود و بر سوان خدا میفرماید یا صبر یا صبر
 اولوا العزم فی القتل حضرت نوح در عهد عمر ضرب شتم و کذب قوم تحمل بود و روز آفتاب
 میزدند که عین بر جاکت او میزدند و پدران پسران خود را وصیت میکردند که مبادا بعد از من این
 پیر ترازدین بدر آورد و ضرب و شتم کردن او را مشق میدادند با وجود این بعد از این که میبایست
 که نفرین کنند رؤسای ملائکه آسمان اول برای شفاعت آمدند که نوح در میان ایشان نشاند
 و عقل برسد اگر صفتی باشد شاید بشوند بعد که مدت عدت تمام شده است که نفرین کنند
 ملائکه آسمان دوم آمدند با وجود این صبر و تحمل بنی شیطان از نفرین و اظهار حقان کرد حضرت
 نوح تا رنده بود از نفرین کردن خود و نفس خود و بفرموده ملاحظه کن که بر سر اینها چه آمده و بچه حساب
 صبر کرده اند بعد از اینها نیست مگر از برای اینکه شاید اماند است یا نفع از عذاب قهرمان باشد

بجز در آنم از قدری برای ساهی خویش در آوریم روزی است افکار و تحسین دنیا آخری الف قانون شرح هشتم شبها
روزمانند مردگان در خوابگاه افتاده ایم بجز از هیکل شهای پشاور و روزی بسیار در خاک قبر خوابیم و اینک از پوت
و گوشت در گند آید و آنرا با شتران و گاو و مرغ و حیوانات دیگر که در دنیا با ما میباشند در حال آنکه مثل این
انسانها میشوند و از این عالم برین عالم میروند که در حال نماز مانند چوب می خشکند و چون میوه است و ضعیف و لرزه
بر انداختن می افتد و در دنیا نیز در این عالم میسرود و آید میزند که میجویم به با کلام پادشاه قدم
باید و اینها خیر است که هر جا که بدست حضرت پادشاه میسر میماند که او در میان ما بیشتر از همه حضرت است و در
عبادت شلخت و در رتبه کار ما بسیار است در غلظت کار ما و در خدمت دایم مثل آن بزرگواران که
خدا را با عباد تقوی و خسته الله تعریف و توصیف میکنند یعنی که علی سلف در یکی از این صفات بود از آنجا
شان ترقیب داده اند تا با جماعتی از ما یافت شده که اینها را در ایشان منقبت شده و ایشان را با اوقات غایت
عزیز و توصیف میکنند نسبت به مادیات ایشان میبندد و اینها ضایع و منافعی که در عالم ناسوت است در ایشان
آنها را ضایع نموده و حال که اولاد چون آنها را در عالم بشریت ما هم در این عالم قرار داده اند که در این عالم برای اینکه
هم به این اوصاف داریم تا با آنها کار و سرگرمی کنیم چنانچه باید از آنها انبساط نگارند که در این عالم که در ایشان
و در این عالم که در آنجا در توفیق و عدم انکار است و دشمنی بجای رسیده که قابل انکار نباشد بجز ضایع و منافعی که
بجای آن نیست که اولاد عالم را با اینها در این عالم قرار داده اند که در آنجا در توفیق و عدم انکار است و دشمنی بجای رسیده که قابل انکار نباشد بجز ضایع و منافعی که
حاجه مانده با سواد بر انکار میشود و با مودی بر غلو که هر دو کفر است تا با انکار و سرگرمی آنها را دست آورده و بر اینها
میکنند آنست که حضرت مصطفی با کمال در منع از او و انکار از ایشان کرده اند منع از انکار که بر خداوند در عالم
موجود و کاذب مغری گفته میشود حال آنکه اینها عالمی از خدا و اگر اوست حور مالت و ذکر صفات و صفات
بجای اخلاق ایشان که اگر آنها برای مصلحت است و تواند بود که جهالت از استماع آنها متنبه شوند مثلاً وقتی که شنیدیم که
حضرت امیر المومنین را بر فدا کردن از دنیا برای دوزخ نامی بدست میگیرند که بگوید در دنیا دیگر یافت نیست از برای آن بجای
یهودی تشریف برده بود با آن اہمیت و در حضرت دیگر از برای مصلحت آنجا را بر امیر المومنین یکت نام خواش
کرده بود با وجود این اہمیت و انکار از غیر را در خرابی چند و بر بالین میآید و میزند که دست میخورد و میگوید یا نارحم
میخورد و اینان اندر انداخته اند دست خالی بجا و بر یکدیگر دستهای از استماع آن ما هم انصاف کرده ایم و محارفا

سفر خود را بفرستیم یا با سبکس از شتران و گاو و مرغ و حیوانات دیگر که در دنیا با ما میباشند در حال آنکه مثل این
انسانها میشوند و از این عالم برین عالم میروند که در حال نماز مانند چوب می خشکند و چون میوه است و ضعیف و لرزه
بر انداختن می افتد و در دنیا نیز در این عالم میسرود و آید میزند که میجویم به با کلام پادشاه قدم
باید و اینها خیر است که هر جا که بدست حضرت پادشاه میسر میماند که او در میان ما بیشتر از همه حضرت است و در
عبادت شلخت و در رتبه کار ما بسیار است در غلظت کار ما و در خدمت دایم مثل آن بزرگواران که
خدا را با عباد تقوی و خسته الله تعریف و توصیف میکنند یعنی که علی سلف در یکی از این صفات بود از آنجا
شان ترقیب داده اند تا با جماعتی از ما یافت شده که اینها را در ایشان منقبت شده و ایشان را با اوقات غایت
عزیز و توصیف میکنند نسبت به مادیات ایشان میبندد و اینها ضایع و منافعی که در عالم ناسوت است در ایشان
آنها را ضایع نموده و حال که اولاد چون آنها را در عالم بشریت ما هم در این عالم قرار داده اند که در این عالم برای اینکه
هم به این اوصاف داریم تا با آنها کار و سرگرمی کنیم چنانچه باید از آنها انبساط نگارند که در این عالم که در ایشان
و در این عالم که در آنجا در توفیق و عدم انکار است و دشمنی بجای رسیده که قابل انکار نباشد بجز ضایع و منافعی که
بجای آن نیست که اولاد عالم را با اینها در این عالم قرار داده اند که در آنجا در توفیق و عدم انکار است و دشمنی بجای رسیده که قابل انکار نباشد بجز ضایع و منافعی که
حاجه مانده با سواد بر انکار میشود و با مودی بر غلو که هر دو کفر است تا با انکار و سرگرمی آنها را دست آورده و بر اینها
میکنند آنست که حضرت مصطفی با کمال در منع از او و انکار از ایشان کرده اند منع از انکار که بر خداوند در عالم
موجود و کاذب مغری گفته میشود حال آنکه اینها عالمی از خدا و اگر اوست حور مالت و ذکر صفات و صفات
بجای اخلاق ایشان که اگر آنها برای مصلحت است و تواند بود که جهالت از استماع آنها متنبه شوند مثلاً وقتی که شنیدیم که
حضرت امیر المومنین را بر فدا کردن از دنیا برای دوزخ نامی بدست میگیرند که بگوید در دنیا دیگر یافت نیست از برای آن بجای
یهودی تشریف برده بود با آن اہمیت و در حضرت دیگر از برای مصلحت آنجا را بر امیر المومنین یکت نام خواش
کرده بود با وجود این اہمیت و انکار از غیر را در خرابی چند و بر بالین میآید و میزند که دست میخورد و میگوید یا نارحم
میخورد و اینان اندر انداخته اند دست خالی بجا و بر یکدیگر دستهای از استماع آن ما هم انصاف کرده ایم و محارفا

سفر خود را بفرستیم یا با سبکس از شتران و گاو و مرغ و حیوانات دیگر که در دنیا با ما میباشند در حال آنکه مثل این
انسانها میشوند و از این عالم برین عالم میروند که در حال نماز مانند چوب می خشکند و چون میوه است و ضعیف و لرزه
بر انداختن می افتد و در دنیا نیز در این عالم میسرود و آید میزند که میجویم به با کلام پادشاه قدم
باید و اینها خیر است که هر جا که بدست حضرت پادشاه میسر میماند که او در میان ما بیشتر از همه حضرت است و در
عبادت شلخت و در رتبه کار ما بسیار است در غلظت کار ما و در خدمت دایم مثل آن بزرگواران که
خدا را با عباد تقوی و خسته الله تعریف و توصیف میکنند یعنی که علی سلف در یکی از این صفات بود از آنجا
شان ترقیب داده اند تا با جماعتی از ما یافت شده که اینها را در ایشان منقبت شده و ایشان را با اوقات غایت
عزیز و توصیف میکنند نسبت به مادیات ایشان میبندد و اینها ضایع و منافعی که در عالم ناسوت است در ایشان
آنها را ضایع نموده و حال که اولاد چون آنها را در عالم بشریت ما هم در این عالم قرار داده اند که در این عالم برای اینکه
هم به این اوصاف داریم تا با آنها کار و سرگرمی کنیم چنانچه باید از آنها انبساط نگارند که در این عالم که در ایشان
و در این عالم که در آنجا در توفیق و عدم انکار است و دشمنی بجای رسیده که قابل انکار نباشد بجز ضایع و منافعی که
بجای آن نیست که اولاد عالم را با اینها در این عالم قرار داده اند که در آنجا در توفیق و عدم انکار است و دشمنی بجای رسیده که قابل انکار نباشد بجز ضایع و منافعی که
حاجه مانده با سواد بر انکار میشود و با مودی بر غلو که هر دو کفر است تا با انکار و سرگرمی آنها را دست آورده و بر اینها
میکنند آنست که حضرت مصطفی با کمال در منع از او و انکار از ایشان کرده اند منع از انکار که بر خداوند در عالم
موجود و کاذب مغری گفته میشود حال آنکه اینها عالمی از خدا و اگر اوست حور مالت و ذکر صفات و صفات
بجای اخلاق ایشان که اگر آنها برای مصلحت است و تواند بود که جهالت از استماع آنها متنبه شوند مثلاً وقتی که شنیدیم که
حضرت امیر المومنین را بر فدا کردن از دنیا برای دوزخ نامی بدست میگیرند که بگوید در دنیا دیگر یافت نیست از برای آن بجای
یهودی تشریف برده بود با آن اہمیت و در حضرت دیگر از برای مصلحت آنجا را بر امیر المومنین یکت نام خواش
کرده بود با وجود این اہمیت و انکار از غیر را در خرابی چند و بر بالین میآید و میزند که دست میخورد و میگوید یا نارحم
میخورد و اینان اندر انداخته اند دست خالی بجا و بر یکدیگر دستهای از استماع آن ما هم انصاف کرده ایم و محارفا

بشود

شهر نیست که بجز باشد محدوده یعنی چنانچه گفته شد از پیش قوله ان تسبقه لهم سبعین مقل و بن بران حاصل
آن باشد که سلطنت شب قدر مخصوص آن محدوده غلغای خداست بهتر است از همه سلطنت دیو اگر چه در هر در و دیوار
محدوده حسب سینه بر راه یا پشته باشد بجز آنکه او در تمام ذرات عالم و اقسام موجودات نافذ است بجز
سلطنت ساینده و دیگر محاکات ایشان محدوده محاکات در ایشان موقوف باشد و هم سلطنت آن محدوده در آن شب بهتر است
از سلطنت سایر غلغای آن در بهائش زیرا که ممکن است که نزول و تکرار خدمت سایر غلغای از برای تعلیم باشد و در شب
آن محدوده برای تعلیم یا اینکه بخدمت سایرین در خصوص بعضی کارها برتند و بر خدمت ایشان در خصوص جمیع کارها یا اینکه
سلطنت ایشان در آن شب منقطع شده و سلطنت آل محمد باقیام قیامت باقی است پس سلطنت شب قدر آن بزرگوار
از سلطنت شب سایر غلغای افضل است و از بزرگوارین جانب آنست که چون تعداد از اخبار آنست که بچکاه عالم از
شب قدر و رفیق در آن شب مرجع باشد فایده است چنانکه گفته شد پس قول بر بخش آن محدوده با آن منافق
صحیح چنان خواهد شد و چون در امور بعد از آن محدوده محبت قاعدت به نام چار باید از امور بعد از آن محدوده از غلغای خدا افضل
باشد زیرا که خلقت و ولایت ایشان بالاتر است از خلقت و ولایت غیر ایشان و قضا پس ما بر آنچه دیگر کرده غایب
و مدلول روایات در آن خود خواهند دانست و اما در جث عباده ممکن است که بگویم و بدست آنست این
فضیلت که ذکر شد مخصوص امت موحده است و اما سایر امتها در آن شب مثل عباده ایشان در سایر دنیا بود اگر چه
سلطنت آن شب از آل عالم مقرر بود زیرا و سلطنت و حقیقت غلغای آن در آن شب با هم مخلو است و عباده آن و غیر
فضیلت و اعتباری داشته باشد و متعاد از اعتبار همان بودی شب قدر بهتر که نزول آن محدوده در آنست و آنچه اول
دیگر کردیم آن نیز احتمال است غیر برید زیرا که خداوند برای امت موحده امتیاز است بیا رده است و هیچ عبید نباشد
که از خبر امتیاز ایشان آن باشد که عباده ایشان از اولیله بعد از عباده سایر امتها در هزار ماه اگر چه شب قدر هم
بوده باشد افضل قرار بدو اگر چه عباده شب قدر از ایشان نیز افضل از عباده هزار ماه فایده آن شب قدر بوده باشد
یا اینکه در آنست موحده در آن شب قدر فضیلتی قرار بدو و آن سایر امتها نمی توانی در غیر و احد از امور این امت

[illegible]

همیشه آن درخت به تو از میوه آن نیر آورد و میثا مانند میوه او بود پس سیدم اینها چه درختند و میگویند که نام حسن و نام
 دیگری حسین است و در بهشت درختی بهتر از اینها نیست چون بر من برسی باغبان بگریز و گشت کن و گشت تو معلوم شود
 به پسر علی است و چون کن هر پسر از او متولد شود نام کبر حسن و کوچک بر حسین بگذار و هر دو پنج فاطمه را نیز اسمی نماید که حاصل
 دفعه ها که میفرستد خلیفه خواند و هر احدی شد و آنی غیر ملک قالی لایحی پس شخص قتل و منصف پوشیده نیست که
 هر یک از اینها بر میسر نیستند با فوی چون ملک گفت و افصح است و علی احمق و آن اخصاف هر نگذیب رسول الله
 قول بر اینکه طایفه فوی اند با چیز دیگر مسیح نبوده پس قبول به اشکال که فرمودی بر نگارداست و اگر هم بر
 آن لازم گرفته چیزی از خواهر قرآن و سایر کتب نرفته و حدیث نبوی عجب نباشد زیرا که بعد از تنبیه نباشد
 تجویز اینکه شاید مثل مراد از قال وقوع مثل در عقب سینه و از با مثل اول و از آنکه مثل حدیث و از ناول مثل
 سکنه فرموده و مثال آنها بجه باشد پس هر احتمال غیره که مراد از شراوت مثل تاسع و تبدل و مجاورت است
 و اثبات بجهان و از جوان با نشان بوده باشد و یا اینکه محمد در قوله و اما محمد الا رسول محمد و منی نباشد بفرمودی
 پس دیده در آرتان در میان کفار و عبادت بواران و جن و غیر اینها اگر باب غیر دنا و دل یا سید که گفته شود و در
 و خصوص محترم شود از چیز تازه در برابر حق و اصطلاح پوشیده نیست هر آن صورت نمود با آنچه استبعاد
 نمود آنچه که بعضی زناد و گفته اند در عذاب الیم عذاب زندقه یعنی خوش و گوارا مستحق است و اما در
 هیچ معتر با قرار او نتوان گرفت چه ممکنست بگوید معنی در قول من لعل من و من را آن است که تقریب و اخبار
 از اتفاق افتادن آن بعد از اصرار و در مثل صدف و آن پسر خود را بر سر هر گدشته بپوش خبر و ادم در قول خود
 علی ما در هم صد تومان او بر بالای من بود بلکه قول هیچ چیز نیست و در اینها بر این احتمالات مدرک
 چیزی نتوان قرار داد زیرا که اگر خبر دهد و خبر آید و پالان او بگشته بود شاید مردی بلیه به فهم است
 و از پاران مقصودش عبارت است و اگر گوید نیز آید بلکه مقصودش در شیعیانست یا قوه و خشمش ایام
 منصف نیست اینها که خیالات و ایه و کلمات مراد و در خبر و از این سخنان خود را حکیم میدانند صافند

محسن است که چون را از دیده ایم و صد و امور محسوب باشند در عالم ما معقول نیست و در غیر عالم
 پس باید به این غیرات و ظواهر بایست و احادیث را ناول بر خرافات کرده یا تو حال اند غلام چروان از
 مورخو نقیاد اثبات کنند صدیق و کذب بدقت و نقل قمع است پس اینکه با بقیه را فرموده از این خبرند
 و استبعاد نماید و صد و این امور از تخریج ممکن نیست پس باید گفته ای آنچه تا وین شود و فوی آنچه در تخریج
 و فوی میدهد و معقولست بدین این استبعاد و قبول از او چه قد شیع و فوی است زیرا که اگر فوی طایفه خبری
 خبر از دین مکتوبه صحیح است که از معلومات نه با نشان مجهول که در دینش از فضل او شرکت ندارد و باید
 کارهای او را با کارهای خود قیاس کند و حال آنکه با انسان نیز با جدی شرکت در جنس دارد و آنکه انسان بود که
 آنکه از غیر شرکت ندارد و اگر تنها در کسم مخلوقه و میثا مانند تفسیرات بود که او اخبار است و است غیرت
 اند و در حالات طایفه خبر نمیدهند و غرض در میان آنکه علی بپوش با خلعت و از دل و چیز نور
 خداوند عالم بر او غضب نموده باشد و از او رسیده در خبر از دنیا افتاده باشد بلکه بپوش با خلعت و از دل و چیز نور
 تنبیه بر ولادت حسین میاید غرض از آنان مذکور بود آنقدر که بر من نازل شود تنبیه بر او خبر پس
 حل قاصد الساعه خبر نیز فرموده بلکه برای سید المریدین موعود شود و به پیرای تنبیه بر او و
 عرض کرد و موم که آنم که در روز قیامت تقریب است مرا هم زیارت و بیک زیارت او در دین علی
 شو پس جبرئیل او را بخود برد و پیش رسول خدا چون غرض از حال خود کرد و فرموده خود را بگوید و حسین با لید
 و غرضش خود را بگوید مبارکه باید فوراً بالهای او و دیدن گرفت و خداوند تفسیر گشت و مقام اول او
 بر او عطا شد و نعم اقل من قاتل من جن لاذنجه شفت جود الله علیه و آله و سلم چه در این صاحب
 این تقریب و شرافت را بداند که از جمله پیغمبر اسلام و خصوص من هیچ ذی نفس و غیره را در این حدیث
 اطراف او گرفته با هم جری که دارند بر تنه تا آنکه از خیانت افتد و پس از آن هر خود او را صبر آگشته چنانکه حضرت
 سجاد میفرماید قتل جبرئیل و کتب الله عز و جل و حضرت زینب که منکام دره کوفه برایشان خواب کرده و میفرمود

سیستم هر آنچه که از من خواستند پس گفتند خدای تو همیشه گفت خدای من اینست پس هر که در یکی از
ازین بیگانه بدیگری و یکی بدیگری گفت که این در خلقت است از آنها یکدماغی شده جویم از آنها جدا
اندازم شرک باشد زیرا که ما که برین منعم سجده کرده و عبادت کرده باشیم خدا را شرک قرار داده ایم و این است
والب زنا هستیم و عدوت بر علیه شویم بر آن ندایم و آنهم بدون شرک حاصل نمیشود پس گفتند آنرا که ما اینست
میکنیم ترا در آنچه خواستش کوی گفت بیایند ازین شراب بنوشید در برتر آن اسباب تقرب است از او
و بواسطه آن رسید بر آرزوی خود گفتند این در خلقت است از غفایات ما شرک و شراب غم و زنا و بارتعصا و طر خوش
نمایند و هر که در بعضی شرک و شراب پس گفتند چه بزرگ شد که ما با تو پس حقیقت اجابت کردیم ترا گفت حال این
این شراب بنوشید و بر این منعم سجده کنید پس شراب بنوشیدند و بت را سجده کردند پس از او طلب خلوت شدند
و زن مبتدی را ریشه ساقی با ایشان دخیل شد و این را از آن ل وید پس ایشان از او در فرغ افتادند و او ایشان
گفت و آنرا خلوت کرد و اید با این عطر زده و زیاده نشسته اید و در زوایح آن فاحشه بدرستی شمارد و کار و بعد ابر
پس تنه را در آنجا که یکم و با این قصد چون شد پس زن برخواست و گفت زخم بخدای من میرسد آنان بر من خنجر
خیزد و ریشه ایزد و جان شمارش ساخت و او را چنانچه شمارا قشره از او ساخت پس با دست که او را بجایید پس
یکم بعد از آن غایب و بعد از آن بیایند تصادف کردند با ایشان و آنکه که پس از بدیگری است نزد او اگر گفته باشند پس
از آن برشته بودی زن و او را ندیده آیدی ایشان بر ایشان ظاهر گردید و پس ایشان از ایشان متعجب شدند و از
دست در آن اندوخته اند و نقل میگوید که در سر شمار نشدید میان بشر از خلق خدا اینست یکی است اندر پس
دیدند با یکگاه از یکرو سال آنکه غنی کرده و جو شمار از آنها و پیش از این شمارا که او گفته بود و خدا
در قبت و از او میخرید و شد بدین تجوید در عیب گیر و بر این کن و در آن پس بیایند غضب او بر شمار
چون از او در شمارا طبع است خلقت بشر را و حال آنکه شمارا معصوم کرده بود اگرکن همایش چگونه دید بدین وضع
که او بر خفا ترا بود و طبعی آن او هم بشمار رسید میگوید خود در شمارا از محبت به آن زن پس از آن و این هر

[illegible]

زیرا که از کجای توکل دانسته. محمولت چطور جمع صفات ذاتیه خالق بر باشد اعتقاد علی الله ما علمون و محمول
 محمولت سر یک خدا باشد و صفات ذاتیه او ذات خدا چگونه محمول شود بر محمول تصور باشد علی انصاف از
 این سخن بوی دهنده جوئی برآید و آنرا اینکه در اخبار وارد شده که اینرا خلق الله نور بر سرش است و بر کف او برآید و نمیشود در
 اولاً از غیر رحمت ثانیائی خلق در آن احادیث معلوم نشود که ایجاد است یا تقدیر باشد از غیر محلول بر کف
 و بعد از اینها می شود از آنکه اول مخلوق بن لازم گرفته نشود و نیز از روح الله نباشد مثلاً لازم نیست که سایه از او
 از او دیده باشد پس ذالک محذور واجب نشود که آنرا در این صورت جمیع صفات را بر او سر یک است و صفات او باشد
 عند و بنا گفته اند از آید روح فرعون و فرعون و شد و او بن جمل بر از روح رسول خدا باشد و نیز به سن سواد
 و غیره این الاقام و قرآن الی اعلام و از اینکه ما کنیم گمان کن که ما صاحب بر سر خدا و کار کنیم زیرا که بعد از سر
 سخن حقیقی تجلیات و هیئت که الزام را بیاورد خدین جدا باقی اند مذهب منافات دارد بلکه در تفصیل است
 نیست اینک دلیل صریح ثابت شد که جنابش فضل کمالات و صفات و وجه است و حق آنکه در مازن و قیاس
 محموله و جوئی او از غیر شریعت و کرامت خلق و احادیث صفات بر فضیلت که ادعا میشود محتاج و دلیل صریح است و به دلیل
 و با عنوان حکم توان اثبات ضمیمه نمود و دلیل در امثال بحر فی خبر دلیل صریح است زیرا که حق را در عالم کونان
 فساد هر مرتبت بجهت عزت از ادراک عوالم دانی از قبیل عوالم حیوانات و نباتات و اجادات محمولها جز نیست خودی
 زمان بگویند نه نیست اندک نفس حیوانی است و نه نفس را چگونه میسازد و چگونه از شکوفایی قیاسی بر داشته اند
 شیرین میناید شنیدم شخصی از کجای خبری را بگوید بشکل ممکن پس ساخته و گسار ابر آن کرده بود و از پرده شده که در
 چهره عیسی علیه السلام از طرف راست با بوم اندود کرده بود و بعد عمل سازی نموده بود پس صفتی که از درک
 عالم حیوان ضمیمه که درجه از بشر او نیست عاجز باشد چگونه میشود در عالم ارواح برای فاقم انانیات در درج
 با در ترازو جمیع وجه است به قیاس خود اثبات ضمیمه که پس باید دانست که بحکم عقل و شرح ما اجایز نیست
 در مازاد عالم خود تصریح که با شکر خدایم حمدی از گفته ای نموده و آن نموده است و ای خدا ایند و از جمیع عوالم را با

[illegible]

وایجاب جزا الیه
 ۲ کل غنی از خروج
 التون ۹

المطهری خداست یعنی در اصل آن نروده است پس ایراد صفت بعین در این صورت چگونه جایز باشد
در خبر دوم در باب بر صحت عقاید چیزی اثبات کرده با آن متدین باشیم و در دعای اخبار که در کتاب قدوس
نیز یکی از ابواب از بعد از تسبیح علی ظاهر از بیاض الموده بطریق جابر بن جبرئیل و از صفات جبرئیل علیه السلام
در حدیثی نقل میکند که در آخر آن میفرماید خداوند عالم نور من نظری بایست فرموده پس زاد و فترت بعد از او پنج
بیاستقامت شد و از هر طره از آن شش پیر برآید از صفات این اسم با گفته آن خراف و وفق نمیدهند چنانکه نمیست
و اصل که اثبات امری از امور دینی با عقل و قیاس و سخنان در مذہب با جابر نیست و قول علی التبعیض علم است
ثانی در مذہب غریب نداده خبر را اصول و دروغا برای اثبات کرده اند شیخ تاحی صفری و کبری نزدیک
او که برید بگویم بیت مصداق امیر المؤمنین است اگر کس بر امام زمان و خلیفه رسول خروج کند ممد و التمد
اجب القتل است حسین بن علی هم بر او خروج کرده پس نتیجه اندنمود حسین ممد و التمد و واجب القتل است آن
بوده نوشت تحقق ثبت شدی آن حسین بن علی بن ابی طالب و شوقی اخصا السید و خروج علی امیر المؤمنین برید
بن معاویه فالواجب علی السید قتل و دفعه سلمان علی نظر از جوابات قلیه اینفتات آن ملعون تنها نقل
و دفع را نوشته بود دل کافران کوفه و شام انکار بر آن میزدند بلکه جابر پیدان اسب بر سینه او کشیدند
سوار او را بر نیزه کردند و چوب بر لبانش زدند خنم کن مجلس را و انا اتمنی سکت التعداد

المجلس السادس والثلاثون من الملائكة والروح فيها

و از جمله چیزهای که روح بر آن اطلاق شده روح انسان است که بحسب اتفاق ممکنا عطا و بر روح حیوانه در انسان است قال الله تعالی لیسکم من الارواح قبل الارواح من امر ربی و ما در کتاب سوره اربعین نوشته ایم که تحقیق مشهور شده میان امامیه بلکه همه مسلمین که بعد از انسان را در رحمت یک روح حیوانیه است و آن اعتبار است از حضرت غریزه از خون نبض میشود و یا اینکه بخار است که منبسط میشود از قلب و منتشر میشود در حمل بدن از میان

که انسانی خوارب که برسانه قوه باهر در چشم و قوه ساه در راکوش و پیمان سایدوز بر هر کوه آسمان و زمین
تا در زندگیت با هر شیء زندگانه باطلان او مشارکت میکند از آن جمیع حیوانات و جمیع نباتات با جمیع
حیوانه نامیده شده و قوام او با اعتدال رابع است و خوردن طعام و هضم اوست و غذا برای او مانند غنچه است
برای چراغ و وجه انبروض در انسان بدین است و جهت بر بران مذکور و او بین آنها روح فاعله است بر هر
انسان که مشارکت میکند او را و او بیایم و بگویم که انسان تکلف قبل خواب و خواب و خواب کعبه را
جانب رتبه نارباب و انبروض منقح خوانده شد بعد از آنکه باقی است یا در سعادت و نفع یا در شقاوت و
نقمة تصریح کرده بر وجود اینها جمیع کثیر و قبیح غیر از اساطین و این آنرا هست که در جبر نازده و امام از درک آن و
که در حقیق بر عجز از معرفت او و از بعضی اعلام نقل است که قول حضرت ابراهیم علیه السلام من عرف نفسه عرف
ربه منی آن این است بپای آنکه ممکن نیست توصل معرفت نفس بکذا ممکن نباشد و متبر معرفت رتبه بتجلی الهی
سینر باید بداند روح کاهی اطلاق میشود بر نفس مطلقه بیکه کار در غم آنست که او مجرد است و او متفرع و در
و در تدریست و کاهی اطلاق میشود بر روح حیوانه و آنجا رتبه است از بخار لطف که منبت میشود از قرب رتبه
که در جمیع حبه و برای سبب اینها است در شرح قول: و تکتون فیهم کل کرب تخلف نعم یوم حشر و این
من ابتدایهم و حشر آن در اینجا خاله از فایده نیست میفرماید هر قول و هر یوم خروج از نفس من بدانهم است
نفس در مثل است بدن پس آن نزد مرکب برون میشود از او و این بظاهرش نماند میکند ذل مسکین و تجرد
نفس را مانند نظام که فایده است بر اینکه نفیها اجام لطیفانه سار شده اند و جمیع بدن مانند سران آب
کل در کل و جمیع متفرع که فایده بر اینکه آنها هم لطیف بخاری میباشند که مسکون میباشند از الف اجزاء و فایده
که در در عرف و خوارب و زندگانه غرضی است قائم با نفس و حال در آنست که اندک که کیفیت نفس کون ملک است
نفس اجزاست که او در مثل میشود در زمان انسان و میرسد قلب و در آنرا که اجسام لطیف هوای است متعده میشود و در نفوذ
از مخارج متعده پس مخلوق که در غرض او مانند شبیه بر او است زیرا که اجسام لطیف بخاری است پس از آن پروانه

الهی بمانده از محمد بن مسلم از حضرت ابی جبرئیل علیه السلام میفرماید آمد مرا به نامیکه بسیار در غایت سجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مردان باهت نظر میکرد پس دید حضرت ابی جبرئیل شترخ را فعال کرد و داخل شد و بر رانوی خوش نشسته
 حاشیکه شترخیکه داشت بر او پس حضرت فرمود اگر کسی آمده ای احزاب عرض کرده ام از اقصی و لا بیات پس حضرت
 فرمود لا بیات بر کز است از آن پس از کجا آمده عرض کرد از اقصی و لا بیات پس حضرت فرمود بی
 آیا پس و بیات از خجسته سدر راه چون بخار از آنجا کنند و سایه اوی نشیند عرض کرد و چه میباید آنرا و نه
 آن روز دگر گشت به است و چه چیز دیدی باز عرض کرد وایت دادی اعلیٰ فیما فیها و الیوم لا یبصره و نه و آبا
 سید که که آنرا وی و چیز است گفت نه قسم نمیدانم فرمود آنجا بر پشت کرد و آنجا است کرون هر کافرو یکی رسید
 پس سر تعجب گفت پس عرض کرد رسیدم و تو میفرماید هر روز از آن کفای و شترخ را نه بود که شترخای که سندان
 نشان پس از آن غرت بوی آسمان نظری کرد و فرمود خدا یا اورا بخت کن پس عرض کرد و با هم نشان او
 نیست از خدا و از خدای تو کرد اند فرمود او قابل است که بخت میزد با گرمی قناب و سردی زهر پس از آن
 مردی را در دست بر او حضرت باد فرمود و آیا جبرئیل و دیده او را بخت خیر است که از آن سوال میکند گشت پس از آن
 گفت بجان من و چه جای تعجب است این خبر رسید به او از اهل آسمان و نمیدانم که پس از آن است و نه و آنرا
 و احزاب از غایت ایشان جز و او که با قندشان جمله متر شده است در زمین مذکره عالم بر رخ و در آن من کوبا
 حضرت بنیاست صحبت آنی از او پس ستر گشته است و او را است فرمود است و روایات در خصوص بر سوت و
 ستر بون کفار در آنجا بسیار است و در آنجا است آنچه سید از اخبار از الله و جات محمد بن الحسن است که نقل کرده
 و از وادی تیر بار سنا و حضرت ابی جبرئیل فرمود میفرماید در پشت پدرم و از سوار شترخ بود پس سترم خود
 ناگاه دیدم مردی که بر گردن او زنجیری بود مردی هم از پی و سایه پس عرض کرد به پدرم با قلی بن عبید بن
 پس آنرا که از پشت سر او میآمد عرض کرد لا تشکک لا معناه الله پس معلوم شد که او سعادیه است و از حضرت
 جد آنرا نقل کرد که میفرماید آنکه که من با پدرم شترخه کرم پس پدرم پیش شد در موضعی که آنرا من میگویند ناگاه

نزد من آمد مردی که بر گردن او زنجیری بود آنرا من میگویند پس پدرم گفت و از بک بن یزید
 پدرم و با و از آنجا که گفت میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و دیدم در آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 او را بر روی در آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و دیدم در آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و دیدم در آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 به پدرم عرض کرد خدای تو شوم که میفرماید فرمود که از من آنی است که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 او پروان شد و تو از من سوال کرد که هستی که من برای او پس من گفت که غایت آنست که او را میفرماید کن و از آنجا که
 جیم است و گفت که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 با قریب صادق او را آب بدیندی استخوان را بکند و حال آنکه ساسن قان داد و حسین ظهور و او را پس از
 به و پدر او نوشت براده زیاد و حسین و صاحب و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 نشه گشت و شکر باین نیز چنان اطاعت او را کردند و میفرماید آب برای حضرت و گستا و خدا و خدی از
 بر حواله آن او نیز نصیحت آب بود و که نشه گشت که جود آب بنشیند حق آنکه نگاه که حضرت علی که از آن
 آب آمد و بود برای طایفه تمام در بار نشه بود و میفرماید آب و در آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که
 گرفته و با دست راست طرف آبر مقابله آن او آورد آنفل معلوم چون بر دست آبراح سس که فعلی و
 آنک شرب فاما هههم محله مستوم و وقع علی خلقه و فجاءه حجرا یسره من الاذن الی الاذن الخ

الدعاء المجلس الثامن من الملوك والارواح فيها

چون در مجلس سابق بنیاست ارواح و گری از عالم نبوت و نیا و جیم آن گشت نظر بر تمام فایده و لازم دیدم که
 مجلس نیز از جهان ستر گشت و شد مجلسی چنین فاست ناقص فانه به آنکه خداوند عالم ارواح را بعد از وفات از
 از ابدان قهر و محفل میکند از جمله ارواح با نعم خود مستحق و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که میفرماید کن و از آنجا که

او مقصد است آنچه را که بجا می آید و این پس محصل آنکه خلقی لغات بمنی تقدیر است و لغات آن بمنی او جبر است
 و در کتب لغات این گفته بر آید و در منی تقدیر این است و اما کتاب لغات مقصد است من خراب و قال و بمنی منی آن
 بجا بماند و بمنی آنرا بمنی نشان گفته اند و او فخر را بر او دارد استدل آنست که بگویم که کتاب منی آن
 محبت و غم و مل بر منی مکتوب بمنی محبت و منی کتاب لغات بمنی چیزی که در آن احکام طایفه جمع شده و کتب
 کتب منی ای کتب معنی و کتب حکیم ایتیم و جمع از لغات الله که لوجب التیام و بعد از فی قوله کتب علی نفسه التیام و بطلان
 کتاب بر او را منی مکتوب یا مقاربت و جمع کردن آنست معانی و لغات مکتوبه را و ما در شرح منی صلوته شریع
 منی کتاب را که در او آمده ایم بقا علی ما قدم منی مقصد از لغات تقدیر آن باشد و صله علم طینت ابدان آن تقدیر
 از خاک عین منی که مکتوب که در نزد او مخزون و مکتوب و در محل بر مکتوب خاک نبرد و بلکه از عالم عوی و شش
 حیات باشد در کتاب مرقوم که جامع مقدرات خیرات مقدر فرموده که ای دعا و روح ایشا را ایم از نور غلت
 خلقی که که او فاضله روح انسان و روح القدس دارد که شاید منی خبیث کردن هر روح در ایشان همین باشد
 و استنها و بایر شریفه کلا ان کتاب لا یولد الخ باین در نهایت با موقع است و قضیه جمع ما بین این اخبار
 و روایات ارواح غمه در و است احتجاج سابقه و توفیق آما با قواعد مذنب حقه لازم گرفته که بگویم هر چه در لغت
 تقدیر و بجا و آن بجهت عالم بود بر طاعات اختیار ایشان چنانچه لو فرض کرد این اختیار را از او باشد و با سایر
 مردم آن مساوی بود و نیز بطبع و فرمان بردار خواهند پس در قبال اعمال محقق الوقوع شان این اختیار را
 قبل از وقوع آن اعمال ایشان داد و همچنان چنانچه است که اعداد شان اگر مساوی با سایرین هم باشند و با
 دشمنی و دستان خدا خواهند کرد پس جزا را که به مقتضای است و بطلان توفیق را در ایشان فراهم کرد و کتاب
 شرم جامع مقدرات کرده است مقدر فرموده که ایشا را از غایت جهم دنیا که ستمین است آفریده باشد پس در
 اینجا استنها و بایر کلا ان کتاب العباد الخ بجا باشد و لغات آفریدن خدا از ایشان از غایت عینین بین
 خواست و از رویه ای منی مکتوب اند از منی عالم علوی نازل میکند و در مقصود آنرا بجز و در صلب او

نقطه پاک مقصود از او مکتوب میشود و در این مقصود روایات بسیار است و ما با شرح اسطوره از آنجا
 چند مجلس باشد آنچه نقل نمائیم کرد از آنکه سید بحر الدکن ب زنده الابرار کتاب بجا بر آید و است تقدیر
 بحسن اقتضای از تقدیر بین سیدان دینی از پیش از حضرت صادق روایت کرده که میفرماید لغت نام زبنت است
 و آنکه که بر افتد بر زمین از شکم و درش بر افتد و حقی و دوست خود را بر زمین گفته و در سر خود را بوی آسمان بیاورید
 عرض کردم خدای تو کردم چرا چنان میکند فرموده که کتاب بجا میکند و از خود آسمان زبانت عرش از زبانت
 یا فلان بن فلان ثبت فاما لك منقوة من خلقی و صیغه علی واجب کرده ام ترا رحمت خود را در ایست
 گفته ام بجا من نازل بیش قسم بخت و جلال خود را بجا بر تمام آنکه که ترا دشمن دارد و بر آید از منی که در دست
 دارد و بایسم بر ایشان روزی که در دنیا خود را در روزی خویش میفرماید چون آنرا خدای نهایت رسد و نام او را
 میدهد و جواب او آنست مثل الله لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم قائما بالالفه لا اله الا
 هو العزیز الحکیم و چون او را که به عاقلند خدا را علم او تین و آخرین را و منی که در نهایت روح در شرف
 و نیز در جهان کنان بنی الله ان قب قمر بن علی بن شهر آشوب زبید بن قتب و بیا نصاری رحمة الله فی کما
 را بی توجه او را قمر بن و حب میکند خدا را بیکه و نوسال عبادت کرده بود عاقلتر از او در خواست خود بود
 از خدای خود که سوال کرد در یک از درستان خویش با و بنیاد پس خدا حضرت ابوطالب را بر او فرستاد پس
 عزم از مکان و قبله او پرسید و چون جواب داد او را برخواست بسوی او و سر او را بپسندید و گفت الحمد لله العزیز
 لم یخین لطفه طیبه پس از آن گفت بشا است با و بر سر خدایم الهام کرده که پسری از منی بیرون رود
 که در اول خدمت نامش علی است پس اگر او را در کنی از من با و سلام برسان پس گفت بران او
 گفت چه بجای گفت طری از نبشت در همین وقت من پس حجب دعا کرد و آنرا از خدا در خواست نمود پس
 دعای او تمام شد و بجهت طبعی آمد بر آن از خانه بیرون و طب و انگه و از بر پس یک نام را نازل کرد و آن را
 صلب و بجهت تحمل شد و با فاطمه شربت کرده و آنکه از با علی صادر کرد و زمین بگفت آمد و زبنت خود را بر ایشان

در کتاب

به آسان نشیرونی برآورد میره فرزندش را در برید انکشتش با ضرب خنجر گرفت انکشتش انجا که بر سر
 کمر است و دست اینچنان بود شدین کوفی از اینجه گرجان را اینانماید قتل با لگد کوبه بایند فدای
 آن قتل با و او نام نوشی من بابت در خانم سکی بستم کم عود برده بدیده نوشه که ماندن
 شاه زاولا تو هم کرد و سیاهم بخت و نیت در عالم پیاهم مر از دران بمن هدایت بخاتم ده از این
 و در وقت شهنشاه شمشاد هم بستم و بستم محتاج نامم الحسن عا دام مر از عا فغان
 غلو پسیده که از عا شش شد و قامت غمیده شوشان ز نو کربار دارند برای امتات غلت آرد
 بدست کرده اینطوری برانم بجز تو برده که آرد که بن پیره و سکا تو بستم اگر چه از بهای نفس ستم
 سکنش در بر زبانه ترا باشد ز تو دارم نشانه بسی هر است از اطاف سلطان و خوارم کرده سر و در شرین
 نظری بر این آید امانت که از هر در بر بهر شد دست ترا بر صحت زنده ای از هر که یکبار و نظر سوم
 برآورد بهر عقب ز نیت ان کرم و ایم کن از نیت امانت بیک از ظالم من تقای در ماندن
 دنیا بخدای و منی از غش بدک المصلی و آله المصومین العا س دعا دارم

الجلس الثالث والاربعون من الملک کنو الوج فیما

صفت ابدان از خاک بستی بقیضا آنچه این خنجر از ساق اخبار فیده هم بدین نحو است در چون نطفه قوی
 مرده در بهر ماکولات و مشروبات و با یک در عالم خام سکون میشود در صلاب آباء شان مخلق کرده و در عالم
 امانت نیز بهر ماکولات و مشروبات ایشان پرورش یابند اما بدین خنجر است مصومین از عا و مطالب
 میزند و نطفه مصوم از آنها مخلق کرده و بچنان مادر ایشان نیز در لایم حل از نو که بستی خورده و مصوم در وطن
 ایشان از آن انچه پرورش یافته باشد و اگر چه فتنه خنجر بر سر تقسین تفریح برانید قادی مایه باشد لازم و در
 خیال دارم که اینها نیز از اخبار استفاده نموده و در خصوص بستی از آنکه مصومین تفریح شده و در پاره از

فانکه بهشت خورده و نطفه و از آن سکون شد چنانکه روایت جابر در خصوص مصلی و نطفه حضرت جبرئیل است
 و در مصلی اخبار هم هست که مادر حضرت امیر المومنین و از اقامه و از نو که بستی خورده و از نطفه نطفه که شد
 که نطفه قادی زهری از نو که بهشت سکون کرد و بدیده چنانکه خواهد آمد اشتغال و در مصلی روایت جابر در آنست
 در نطفه مصوم از نطفه بستی مخلق می شود چنانکه گذشت علاوه در و باست تقدیر و بفرمانید ابدان و نطفه عقیق
 خلق شده و با وجود اینکه با تقدیر ابدان ایشان از ذریه آدم و اصل بقاء بود و جمع میان اول آن چند
 و اینها ضروری بر غیر از نطفه قادی ماد و مستور نیست اگر چه فاضل محلی عا براه نقل میکند از بعضی اهل علم و خلق شدن
 ابدان از ملکوت مصلی این است که ابدان حقیقی ایشان آنکه بستی ایشان نیست در باطن بخند و با و بستی
 این بدن است و جراین نیست ابدان عنفری ایشان بدن بدن ایشانست و ایشان از نطفه قادی نیست پس که
 ایشان در حجاب باشد از این بدن که بختن آنها را که کرده و از آنها بزرگ شده اند بجهت عدم بسل شان بر آنها
 و شده شوقان بر نشاء آخرت و لیکن ایندی با وجود متوان از ویل محض رسم ندارد و بیک بار نسیم آن نیز نطفه
 مدقای مانیت و در زیر که ابدان عنفری ایشان بکشد یعنی در و نطفه متولد شده اند و آن بدن که این شخص سیکوید و بستی
 بدن عنفری شانست بعد از ولادت بر بدنشان حلول کرده پس بهر حال باید تربیه بدن عنفری و غیر عنفری ایشان
 در اصلاب و ارحام بهر باشد و در اینها ظاهر اختلاف نطفه از نطفه بستی برسد و هال بدن خنجر ایشان از
 بهشت مخلق شده اما روایتی در خصوص خوردن حضرت فاطمه در حضرت امیر و روایت است که مستید
 کتاب رتبه الابرار تجده این شهر آشوب و عباس شیخ و بالاسا و اربا و بسندی از انس بن مالک از عبید
 بن عباس و هم سند از حسن بن محبوب حضرت صادق علیه السلام دیگر از حضرت نقل کرده او هم از پدران خود
 عیلم اتمام روایت فرموده عباس بن سلیمان در بستی بستی نشسته بودند در میان هر طایفه از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب
 در حجاب میت انداخته اند و دیدند فاطمه بنت اسد بن هاشم و امیر المومنین آمد و در حالی که در تمام از حضرت
 امیر المومنین بود و روز قادی قادی حل بود سیکوید این ایتا و جابر است و انحراف در حجاب و در این او را گرفته

بویس با کوشش و محنت و آسمان غریب و عرض کرد ای مومنان و بنایان من عند الله
 و بعد از آن بنیاد و بکل کتاب گرفته و ای مومنان بگویم که ابراهیم الخلیل و الله فی بیک
 الیق فامساک بحقی هدایت و من بناء فی هذا الموضع فاحسب الله یکنه و یونس مجدینه
 یا مومنان احدی ایاک قد لا ملک لایحی علی ولادی عباس بن عبد المطلب و یزید بن قیس
 چون فاطمه بنت اسد حکم کرد با ایند عاقل و مومنان دیدیم که فاطمه از طرف پشت شکفته شد و فاطمه در آن داخل شد و
 از چپهای ما غیب کردید پس آن باب که شکفته شد و بوجو بر حالت او که برکت و چسبید و دید با اذن خدا پس
 خوشترم در کاشیده باشیم تا آنکه بفرزندان داخل شوند و او یاری نماند مکن شد پس و انتم هم بدینتر استیجاب
 از کارهای خدا و فاطمه سه روز در بیت با اندر حالتیکه هر یک در بار و از آن در پردهای خوانین فاطمه را
 صحبت میکردند پس چون روز گذشت در بیت گشوده گردید از همان باب که فاطمه را خواب داخل شده و بوجو فاطمه
 پرو شده و علی در دست او بود و بیکت ایرومان بدینتر فاطمه را در قتل برگزیدم از رضو خود و تقصیل و احوال تقصیل
 داده شد و آن از زمان گذشته پیش ازین و تحقیق محنت کرده بود و آسید و غیر تمام را بدینتر او عباد کرده و خدا را پنهانی
 در موضعی صورت میداد و در آنجا عباد کرده بود و دیگر منظر را بدینتر میمنت هر آن که آسان کرد و بر او
 ولادت میستی را پس حرکت و او را و خرمای خنک شده و او را بیایان از زمین تا آنکه از آن خرمای تازه
 افتاد و بدینتر فاطمه برگزیدم و تقصیل و احوال بیکت گشته اند پیش ازین از آن عالمیان زیرا که من زایدیم
 در خانه میگویم و او را ندیدم در آن سه روز در حالتی که بخوردم از نماز و ربهشت و روزیهای آن پس زمانه هر خواستم
 بیرون شوم در دنیا سیکه پریم بر دست من آید و تقی را شنیدم و من میگفت ای فاطمه نام او را علی گذار پس
 علی را بدینتر من آفریدم و او را از قدرت و عز و جلال و فضل و عدل خود و شوق که نام او را از نام خویش و
 تاویب کرده ام و او را با ادب خود و او را کسی است که اذن کوید و در آن خوانده من و میگند اصنام را و در
 افتد آنها را بروی آنها و تقیر مکنید و او را تنید و بگویم بر او دوست میباشید و غیب و بی و برگزیده من از خلق

انهم رسول الله و مومنان دوست خوشحال کی در او را دوست و او را یاری او گشته و وی بر وی
 حسیان و روز و محمد دل بدار و حق او را انکار نمایند پس چون عید او را بر حجاب شد و در آن روز و اسلام آن
 یا ابتداء و دخلة الله و بیکت میفرایند پس از آن روز و در حضرت ابراهیم الخلیل و الله فی بیک و حرکت کرد و
 و خنده و بوجو من کرد السلام علیک یا رسول الله و حمد الله و بوجو که بگویم پس آن تنه
 باذن خدا و الله گفت سبحان الله الرحمن الرحیم فذبح من نیت الذبیحهم فی صلواتهم خلیف ان یخ
 پس رسول خدا فرمود: ترسید که رشدند با تو و خوانند نام آید را تا قول و اولیایم الوارثین ازین
 انهم من اسم نبی خاندون پس رسول خدا فرمود: و الله پریشان نمیرم بصلوات شما و در آن روز
 و با تو هایت میباید پس از رسول خدا فاطمه فرمود و بر وی او مکره و مژده و در او عرض کرد و آن
 روم من بر قید پس که او را بر میداد قال اما اوید فرمود من و از شیر میداد فاطمه الله توفیق و در عرض کرد
 تو شیر میدی او را فرمود و آنست قوله فانتجرت منی اثنی عشر عینا میفرایند پس نمید و شد از روز و
 تروید و چون فاطمه بخت اسد مر جنت کرد و نور او دید و تحقیق میند شد و آسمان از غل میگوید پس از آن اوست
 و اند فاطمه کرد پس آن فاطمه را پاره کرد پس هر تا قوت و دست بر او و آسمان را پاره کرد پس فاطمه را که در تیر پاره
 نمود پس آن را چهار قطعه کرد از باف مصر بجهت درستی آن پس در اینتر پاره کرد پس فاطمه را بست و از دیاج بجهت
 صلوات آن پس بجهت آسمان را پاره کرد پس آسمان را شش کرد و از دیاج و علا و بیکت فاطمه را از دیاج بر او بست پس
 آنحضرت خیاره کشید و بجهت آسمان را با اذن خدا پاره کرد پس بعد از آن فرمود یا در دست مرا بسته کن فاطمه
 احتاج اسطان اصبعی لی یا صبیح پس ابوطالب در آستینم فرمود بدینتر فاطمه باشد او را شانه و خبری پس
 و چون فرمود شد و در خانه او نشاند و فاطمه را چشم علی بر سر نهاده و فاطمه را اسد م و او را در دست بدینتر و او را
 کرده او که مرا بخیر و سیراب کن مرا از آنچو سیراب کردی و بدینتر میفرایند پس گفت او را رسول خدا آپ فاطمه
 گفت شاخت او را فاطمه بر پروردگار که میفرایند پس بجهت علی فاطمه را نمید و شد از روز با عرفه یعنی

در

سینه و شجاعت و تبحر احاطت و بیان خون از خراعات حقیقه و از اسیری در حالت ابتلا بدرد غیر و گریه و
 ندی ز رخسار و اندازد از آن و باد جوین زنده ماندن حضرت بجا آورد و مقل در علوم غریبه با توره از حضرت باقر
 و صادق و کاظم و رضا و خورشید از وی در و مبارک حضرت جوید با آن حدیث استیلا می بین که حق در مجلس ماسون
 و غنوم و سحر است و سودا امین هاین مسکریج ز جهان آشکار است که قابل نگار باشد و چه ابا چیتان نباشند
 و دل آنکه اصل نظر ایشان از عالم عین بود به طاعتی نازنده و لا محاله که افتاد و فتنه بدو واردشان علی انقضی
 و فتنه زهر آلود مخصوص با خود است چنانچه شنیدی و در ده برآیند در زنده الابرار از حسین بن محمد انجمنی نقل کرده که
 او در کتاب هدایت گفته که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه مدح و دادند با آن و بوی بر آنچه در کائنات بود
 و داخل شد پس نه اگر در امر آنچه در بهشت بود حق میوه های آن گرفت و دست من جریل سبی را از سپهر
 بهشت پس عرض کرد یا رسول الله خدا ترا دم میرساند و میماند بخوارین قفا حد را از آب خلق خواهم کرد و قفا
 دنیا و آخرت را و او خرقه را در دست و جگر را دیدم و سر آنچه در او بود پس سوخته کردم با خدیجه پس حل منوفا طهر را
 و صدق یخیزد و خنوس قفا در سخن عایشه معلوم می شود و شکایا و فتنه زده را در آن اوقات و دختران با کوه
 شان و زبان شریات و گفتند ای عایشه آمده ایم نزد تو که بر سر از غلی و خروج کردن تو بر او آید و در ضلالت
 بود پس حدیثی نقل او را یا ایسکه او بر حق بودم کردی بر او پس عایشه گفت و بلیکن با عرافیات فدا و سلالت
 عن الداحیه تدعی انما خلقه العینا بر حق علی بود از اباری گسسته و برای دین ناکه و بر با کشته و خدیجه بهشت
 و سودب با او بیگانه و شنیده و می پوشیدند از همه و شاهان و گاه میداشت آنرا که کوشهای نموده و او
 خدیجه بود برای خلق و او باب و جوین او و بیان و من چه می توانم بگویم در حق او بحسن و تحقیق شکیست شده و علم
 با رسول خدا و مانند شکیان ایشان که شکیست باشد با بنده ای که بهر بافته شده باشد پس ایشان مانند کفین شده
 و در بدنه داده شود در آن و جسم پس عید می کشد و می جویی است برادر رسول خدا و پدر و مادر او و دشوهر و کشته
 در چشم او و جوین ترین خلائق بود و می گری و دوری که ریخته شده از آب بهشت و اسطیسی خصل

رسول خدا و علاج شده با گریه ترین اتفاقا و آنچه داده با گریه ترین آنچه داده و او را چون است که گویند و بعد از
 پدر خوش است و از این خبر طوی با سوادش از فضل بن شاذان در کتب سماعی بدون مرفوعه نقل می کند و حدیث است
 بگوید و شنیدم بر حضرت فاطمه در حالتی دین حسین در پیش رو او نشوون بازی جویند پس شنیدم که در کتب
 شادی شد پس آنقدر با ندوم در حضرت غلام شد پس عرض که یا رسول الله خبر او را از قصیدت ایان تا نزد محبت
 شاز بهر ایم پس و منو ایستاد شکی که در امر جریل م بگرد و بنید در سماعی حدیث است او پس در
 هنگامیکه من گردش می کردم در بعضی قصور و با طبع و مقاصد بهشت ناکه در بختی ابر استقام نمودم در آن بخت
 مرا خوش آمد پس گفت اید دست من ای راجد خوش بست هر چه رو به پیشی غایب شد عرض کرد یا رسول
 الله بیست که فدای تبارک و تعالی کرده آنرا با دست نخه پیش از رسیدن مالیدند و بعد از آن چیت
 پس در آن هنگام که من مشغول بودم ناکه دیدم علی که در رسیدن و آنست نماز و من عرض کردم که چه کرده
 دعای السلام قیر اعلیک السلام و انکلت هذه الفلاحه و هر چه آمده بود پس از آن کتب است
 آنرا زبال جریل و چون بر من سبوط نمود آنست را خوردم و پس حسیع کرد و آب آنرا شرب من پس
 با خدیجه بهشت و خدیجه غنیان کردم پس عایشه با فاطمه آن آب همان سبب بر خدای کردن و تحقیق زاده
 شد بر او حواء آنست پس ترویج کن نور از نور فاطمه را از غلی بدترین و در آن بخت که در آن پنج یک
 زمین را هر دو فرار دادم و زود باشد از ما پس شان بیرون آیند و ذی پاکه و ایشان چراغ بهشتیان نماند
 کشته می شوند و خدیجه و بیکر و غریب و ابرق نشان و خدایان موقوف گوید اخلاق کینه از اتصال فغانه و خدای
 او و اینکه در بعضی اخبار اتفاق بود بعضی مطلب واقع شده شاید از آن باشد و هر چه اگر از تفاحات و رب
 بهشت خورده و نور آن خورده در همه آنها بهشت بوده باشد و حاصل این روایات آن باشد که فغانه
 از بهشت میگویند چنانکه روایت در خصوص اخلاق نظر حضرت ابریز گزشت هر چه در دیده و حب
 و حالت اخبار اصل شجره است و مبد و مختار همان بازده کاز است از غایب بهشتی سکون شده و اهلان

خ

خانه است چون ایشان را پدرم نمودم گوش خود برداشتم و او که درم و پرستم از او از هر آنچه بود و زنی است
 در خانه و پس کردم آنچه را پس خبر داد مرا آنچه خواهد شد تا آنکه که قیامت قیام کند و هیچ فتنه واقع نشود و اگر کسی
 می‌نامد این ضلالت از اهل حق آن دهم باشد و دیگر از عبادت جفا با بدعت فساد و همان صغیر از اهل کفر است
 و هم با محضر تفاوت باشد و دیگر از او با صغیر از اهل کفر و نیز از او زنی از عبادت بن سیمان از ابر عبد الله روایت
 کرده که فرموده ز ما یک پیران شد امیر المؤمنین در لشکر خطاب بر رسول خدا می‌گردد این را در روز قمر رسول خدا پس گفت
 یا بن عم ان القوم يستغفرون و یقتلوننی پس پیران آمد از قمر رسول خدا که می‌نماید و صدایه می‌نماید که
 صدای آنحضرت بر وی اول بگوید در لشکر میگفت یا هذا کفرک بالذخلفک من تراب ثم من نعمة ثم
 سواک و جلاد و آسانید و نخل کرده که بمو قار حضرت صادق روایت کرده اند و بدستی امیر المؤمنین با خبر
 اول وفات کرد پس اجتناب نمود بر او و فرمود که آیا راضی می‌وی که رسول خدا در میان من و تو حکم باشد پس گفت
 چگونه و بداد رسول خدا امر اقترب باشد پس گرفت از دست او و آورد او را مسجد قبا پس گاه دیدند رسول خدا در آنجا
 پس حکم کرد در نشست علی و فرات اول و از آن بن شنب روایت کرده حضرت صادق ع فرموده بدستی
 علی در فاطمه ابوبکر را پس فرموده با او که قیامید آمد بدست رسول خدا از امر کرده و بر من با خطیب امیر المؤمنین سلام
 دهی و بر من تابع باشی پس بموارد او را بر میگفت آنکه پس گفت فرارده میان من و تو حکم پس حضرت فرمود آیا
 راضی باشی رسول خدا گفت که مرا برساند بشود پس گرفت از دست او و آورد او را قبا و داخل مسجد قبا گردانید
 و بداند که رسول خدا نشسته است در محراب پس رسول خدا فرمود که آیا امر نمودم ترا که در مقام تسلیم باشی برای علی
 و بر او تابع باشی گفت بی فرمود پس عزال کن و کار را تسلیم کن و تابع او باش گفت بی و چون بر پشت
 افتاد که در برف خورشید و او را از خیمه خبر داد که در پس ما گفت آیا فراموش کردی سحر بی هشتم را و
 نیز که کرد او را خبر داد پس و خود داری کرده و کار خود می‌توانی تا بگذرد و سوگفت که بدی نیز و هجرت آن قمر را
 انمول بر خود داشته و چون از خوشی از آنکه که با می را امیر المؤمنین رسول خدا را دید محل بر آن کرد و بگو صاحب

نیز چنان می‌داند غایب آنچه ظاهر او از عمر عقیق ترجمه است و تا هیچ یک از ایشان مستقر سازد نبوده
 چنانچه از کلام خوشان ستاده شود اما اول پس میگوید و دنیا اضلع یا ام بکر فان الموت من تحت
 الی ان یقول ایومنا این کشته شدن تحقیق و کیف حیات مندر و ما یم ایما این کشته شدن حق
 و کسبی از ابلت عظامی تا آنکه میگوید خلا ان الیکم علیا فالجماعا فاصت بالجماع قمر و
 در حق رسول خدا میگوید کما قال امیر المؤمنین یم لعل جنت من شرف حدیث عقیق و ضعیف و
 من صلب البیرون فی نفر احشرم فشرتم بک حدیث غرارة با ام بکر و تا از بد و بر بنده نشا
 ان القوم ضللت حلوم بدعوة نزع العیة بالوق و حققت الی دین بداد است فاصد به دنیا
 ضمت بظلمه و ان انزل للناس الولیة شیعة و عیة العالم صریح القدر تا آنکه میگوید
 ایما و باید انتقامات او را از او لا یکن فوئل الی الخلفاء فی الله انما بها الناس الموت بالحق
 ایما و ترا و دستی بر این که برگردی بر خود آن بود و معاویه مدعات و میت او را فراموش و در بنوی و در حق و پیغمبر
 خدا گفت و نوشت ان الیمن خرج من حدیث صلیب حدیث تا که روزی شد بر آنجا که یزید بر او رسید و
 در پای تخت خوانده و بجز غیر از اوست خود گرفته از نهایی او نیز و بگفت یکتا شایع بیست
 خرج المخرج من ریح قتل لا یجوز استنوا فقا ثم قالوا یا یزید ریش است من مدفان تم
 من بنی اعدا ما کان فیل خواهر پیران او کسی زیادت که در دل خود را بگوید و اینک ایشان سفارش کنند
 حدیث جیش من پسر معاویه عیلة بنانه ضعیف غیرانه فیکتف استانه فطقت الانامل الخ و انا

الجلیل الثامن والاربعون

من انظرین

خبر بکه و دلات بر حیات رسول خدا با امیر المؤمنین بعد مهلت در انداخته و از خود و از شرف
 بر فرخی و مشبه و در آنجا است که اگر کسی شرف بر آن بگذرد که شود بزرگ شایسته رسول خدا را دیده باشد و حق

که یکی از زوجات خویش منوال صفت است بدی است که محبت کردن با احد زوجات که در زندگانی
از مردگان بیکار ساخته نمی شود و باید دانست که زوجات اتم است از انبیا و حوریات پس صبر بر ماند
نوی است زیرا که انبیا مرده اند مگر اینکه بگویم در این اسم در قالب مثالی حاضر حضور حضرت باشند
و بعد از این صفت در آنجا آنچه سید در مقام از تقی از بری و غیره نقل کرده و باید دانست که اگر غیر بری بر او منتقم
بنوی این حضرت نقل روایتی که بری با تفراده او را در دست کند بگوید که در غیر او اسم این دو
نقل کرده است که بنویسم نقل غیرو از منتقل بن عمر میگویی شبیدم از صادق میفرمود بدتر از این است که بری
از عمر بن خطاب چیزی پس می از فرستاد و فرمود بگوید بر او رسیده بمن از خویشین و چنان خوش گذشتم که شب
نعم بود تو سزاوار است که نوری در حق من کرم را خدا غنبت علی القدا الی ان یبلغ الکتاب جلد پس
سلمان برخاست بجانب دور ساند بر او از او خطاب کرد و بر او بعد از آن شروع کرد بر تعداد مناقب امیر المومنین
و وصف کرد فضل او را در این او را پس عمر بن خطاب با او گفت ای سلمان بسیار دیده شده از عجب امیر المومنین
و من فضل او را نمیگویم آنرا آنچه او را سر و یکصد در میان دشمنی اخذ پس سلمان گفت نقل کن من چیزی را که دیده
از او پس گفت یا ابا عبد الله بی رونی خلوت کردم با او پس خطاب در چیزی از او شنیدم پس برید سخن مراد از نزد من
بر چیزی است و گفت در این باش تا آنکه برگردم بوی تو بختی حاجتی بمن رود او پس پروان شد و بر زودی برگشت و
بر یکسها و عاتق او عجب بسیار بود که گفت کار تو چه بود فرمود حاجتی از او ندا که رسول خدا بسم در میان ایشان بود اراده شری
داشتند در محراب زمین که او را صبر میگویند پس پرسیدم برای اینکه بر او سلام بدم پس اینها بر من نشست از
سرعت راه رفتن پرسیدم از زودی تعجب چنانچه بر پشت در نهادم پس گفتم مردی در مرده و پوشیده شده و تو
کمان تکیه و ساعد با او منافات کردی و بر او سلام در این عجب است و از خبر داد است که نیتش پس غضب کرد و بر من
تکلیف و فرمود تا مرا بکند بیکمی ای پسر خطاب پس گفت غضب کن و برگرد بر آنچه در آن بگویم بدستی و بیکار از خبر داد است
نیتش پس فرمود که اگر از آن بگویم تا آنچه چیز از او ندا که حاجتی است که میخواستی از خدا از آنچه گفتی و بر دل خود آورده است

سبحانی

و احداث تو بیکمی از آنچه تو در آن گفتی فرمود نیز با من پس پروان شد و با او بیکار و بدستی چنانچه میخواست
بست در پس من چشم چم نهادم و بدست خود را بر اینها نهاد پس آن فرمود بیکار و بدستی چنانچه میخواست
خدا را یا ابا عبد الله میان حاجتی از او ندا که بگویدم از او چیزی را پس از او فرمود در حق من و حق تو و حق خدا
کردم مگر سینه را فرمود دیدی و اگر گفتی فرمود چنانست را پیشش پس بگوئیدم پس از آن گفت بیکار و بدستی چنانچه میخواست
ناگاه دیدم زمین مست و نه اثری سکن میگویی گفتم با او آیا از حق غیر از آنرا دیده گفت بی اثر گشت بیکم و بیکم تو
روزی پیش من آمد و از دشمن گرفت و با من رفت بگو که به هر حال من را به هر محبت بگردید و دوست او
تو می دانستی در میان ما جاد است از خیال مدینه حاصل شد پس قوس خود را زدست برداشت پس از آنکه رفت
شبان سوی کردید که در آن خوراک ده و روی بجنب من نهاد که مرا بچ کند پس چون در او دیدم را هم هر روز
من و او را بجای کشیدم و خندیدم بروی علی و گفتم ای امان یاد آوری کن آنچه را که میان من و تو بود و بیکم پس چون
سخن مرا شنید خندید و فرمود گفت کردی در سخن امیستیم و قبیل را بگوئیم پس دست خود بر آن زد و از او گفت
او را ناگاه دیدم که با نقوش است در صورت او بگو پس از آن گفت یا ابا عبد الله در سخن با من بدستی من این
قدت را از تو کس گمان کرده ام و ترا خبر دادم آنرا یا ابا عبد الله بدستی ایشان امیست پس به کلاه او سخن گفتم و این
مجموعه را از او بیکبار پارت کردند و هر آنچه تحقیق از او بگوئیم شد آن ظاهر میشد و بوحاب و عصبه نه میزدند و نه
میگردند در مقام جا نیت و من آنرا بیکم نقل علی را و سابقه و نجه و کثرت علم او را پس برگرد بگوی او را خدا
کن از من با و او را از او بگوئیم را خوانان شود و گفت گوید از این حدیث متفاو میشود و عمر رسول خدا را اندک سار و راه
پوشیده و سید نیست چنانکه آن نیز خاتمه را از زبان هم چنان میداند و فرقی با من مرده مخصوص و غیره
نمیداند و حال آنکه اخبار در خلاف این معقده متواتر و درست اجناد مصوبین بر زمین و سید اجبار ایشان پوشیده
نیت و بتمام ضرر و در رسیده با و جوا این چنین اشخاص عقول کاسه خود را در ک محبت و شتم غافل میباشند
و قدت خدا را محمد و نقل خویش پنداشته اند و حال آنکه عدم مقایسه اجناد حضرت مصوبین با اجبار ایشان

در نهایت و ساین شده است چنانچه در جالس باقی مذکور گردید پس قیاس کردن امور نشان بر سوانت
 ناس بود و شش و بین جبالت خواند شد زیت اینها که از بابت اینکه شیطان بر اینها عت سوار شده از ذکر و ارج
 که روزی در جبهه نو وقت باشند و هر نسبت ایشان داده شود غریبه می شنوند تا اگر تجمیع و اک محمد با اتفاق
 تا و سیدین سر یکی در میان خود و از آنجا رو چکیده و در کار می روند که غریبه نسبت داده شود و یا چیزی از حد و پرور
 و کار و تمامی مینع مشاهده و اگر غریبه و چکیده نقل شده مقتضای حصول کاسه و اوام فاسده و خنک کنیب می نمایند
 عادی موت مومنان را به واسطه سباب عادی سگر می شود و قطع دل حیوان و جشی را بر جای دل آدمی از کار
 استیاری حرکت تا خود غریق می نمایند اما پوشیدن بدن شده و اعلای صاحبین حضرت مصومین را سبب
 میکنند و هر چه در در و مانده دیده باشند باور میکنند اگر چه معیبه باشد اما تواریخ اسلام و احادیث و اخبار را
 و وقتی که علی اعدا می شود دروغ و بهر می رسد و در واقع اینجاست و غریب می مانند یا خوشیایان باشند و این
 شکیست و تولیدت را از برای اغوای عوام از روی عناد و آب و دیدن کرده اند و اما همچون در اول کار
 به از آن اساس معین بود که ایم بکار از روی تقلید بر آید و اجناس قبول دین منهد ایم علاوه بواسطه عوزدن
 مردم را در مصالحی و بجز اگر اعتقاد هم داشته باشند که در ایم با تفریق و در عاید خود دست فرسود شک
 شده و ایم با ایشان محبت کرده شباهت ایشان را تقویت میکنیم با وجود این نام خوراسان نهاد ایم با هم
 با خود را در شاه رنجی را که بر دستیار و ترک و اجابت منافق می دانست تا بیان و قلمانیان که از برکت
 اینچنین و ایم و قنابند نام قلمی شده اند و صاحب قری گردیده اند و اسرار و بر مکرر که نمیشد
 به اجناد و وقت مخصوص نبوی و آیات قرآن که میگویند که بر قلم و مالکین می دهند و حال آنکه اگر شکر کنی پس
 پس آنکه در وقت از بسین در ملک ایشانست و اگر قلم یکدیگر ندانم از عرض است اول صحت آن محتاج نشین
 از زمین مساجد و به جرات و تده آن می باشد اما بنا به تائید که از رحمت ایشان بعباد کسبید و پیش از آن
 است و بوب میگویند و هر چه در دست که شکر می نمایند و عین زکوة در آن باقی است با وجود این قایان زکوة

نیزه مینه نمیدانم این باقتضای کدام دین یا که در مذنب است بازمیان و بینان فریبند و این
 و با میان معاشرت و در که می کنند با هم بخورن و قمار بازی و عداوت و عداوت و عداوت و عداوت و عداوت
 شریکداری و در آن نامی می باشد با حیوان و در حیوان و در حیوان و در حیوان و در حیوان و در حیوان و در حیوان
 هم با جمیع عول با نایب دل دست و انداخته اند و دست خدا را بر و بر جای دست هم قرار داده اند
 آن هم القات می زند و دل آنکه همه می چوب نش قرآن بر همان و تمه در نیرسد و با نایب القات
 و سفت در هر چه جان از ششونت عداوتی است و راسل و سچی رسیده و از قلم بر این بیان می باشد
 هم شده و هر مورسلان و دخل و تصرف میکنند و کس از میانان این بیان را می شنود و این
 اعمال مشکوک خوانند با دست مست میزند و دنیا سمن بر دیده و اگر ندیده می بیند که صورت و زشت
 که در میان این اعمال در واقع با یکدیگر مطالب و گفته و مرده مصوم تا اندر و سارین نیست و در این
 مانع بخار و در که مقدّم است قلم می نویسند و چون شاه نمیکند سبب و نام این زدن از این چنین
 و از رشید عجمی نقل کرده که حضرت امام حسن علیه السلام میفرمودند که بعد از حق است با حق نشود بود و حضرت
 کرده که با حق می بخند حضرت حیدر کثرت نمودند و به راسته عایدات از آنجه نور میر میگویند و شرف شدند
 و هم برزایت و آخرین محمد بن محمد اعتقاد حضرت حسن بن علی نقل کرده است و از این صیر می کند و عرض
 کرده ام با وجود این من زوالی و شبیهان تو هم و هم ضعیف خیرم پس من شکر این بهشت را پس فرمود که ترا
 عداوت است اما در غیر این را عرض کردم چه میشود اما از برای من جبریم کنی فرمودت سیه که اگر از خود چای
 دست نمیدارم آنرا پس چیزی را داده از آن نخور و چشم من مسیح فرمود پس دیدم پرتابنده از خود و او را
 بر اینها را آیات نقل کرده و حالت بر حیات حضرت مصومین بعد از ماتم دارند و در اینجا سبب یک آنچنین
 کفایت میکند و هم ولایت میکند بر دقایق و امور بعضی کار را از مردگان آن بر گوزن مثل آن حضرت میفرماید
 بعد از قتل و کشتن که حسین برای و در جازانه مادر خودشان را بر آن بدن مبارک افکند و فحش و فحش و فحش

پس

از این فضا شد ایستاد حضرت کاظم را چهار نفر حال بر تنه برداشته و نفس حقین بر آن می گذاشتند و بر کفن
روند بر وی خاک شبانه روز ماند و در آخر بادی نشینان بی استدار بر او دفن و حاضر شدند السلام علیک
یا من دعا فیه اهل الصراط الخ
الموتس دعا دارم فیه علی اعدائهم

المجلس الحادي والخمسون من الملائكة والروح فيما

بدانکه وقوع عالم قدس باطنی که نظایر این است قاضی و بعضی از ساطین و رؤسای علمی و تفسیریه و مجتهدان و
فاضل عجبی در کتاب مرآت المستوفی عباراته ایشان نقل نموده و ما نقل ترجمه آنها را در اینجا میگذاریم پس آنچه در شرح
بر آنکه شرح مفید میسر میسر شد این است فصل اول در بیان کثرت اشیاء و اشیاء که در دنیا و در صورت هر
شیء آمده است حدیث بآن با اختلاف الفاظ آن و معانی آن و صحیح آنست که بدین اشیاء در دنیا که در دنیا و در دنیا
مانند در پس پر گردانند و فی الواقع در این دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
از نور و ظلمت پس عرض کردی پروردگار چهست اینها پس فرمود خداوند تعالی که اینها در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
برادر کثرت ایشان را در پر شدن آفاق را با ایشان و اینچنین است مانند آنکه در چکان باشد و در دنیا و در دنیا و در دنیا
برادر و قدوة خوار و شایسته و در برادر با افعال نسل و کثرت ایشان پس آدم عرض کرد خدا یا جبراهیل صلی الله علیه و آله
بر ظلمت و بعضی از ایشان ظلمت بدو نور و در بعضی ظلمت با نوری نیم پس خدای تبارک و تعالی فرمود تا آنچه بر تو حاصل است
ایشان برگزیدگان منه از اولاد تو آنرا که اطاعت میکنند مرا و محبت میکنند مرا و چیزی از فرامین من پس آن
ساکنان بشنودند آنچه بر ایشان ظلمت حاصل است پس ایشان که فرزند از اولاد تو آنرا که عیبان میکنند مرا
و اطاعت میکنند من و آنرا که بر ایشان نور و ظلمت است پس آنرا که مرا اطاعت میکنند از اولاد تو و در دنیا
بدینچنین است آنچه میسر شد و اعمال حسن و خوشتر از اعمال سیئه و خویشتن ایشان که را ایشان را بر این است اگر چه

[illegible]

باطری و صده است از آن صبح با طریقی قوه با کام است و خبر داد آن خدا بطریق خلق هر روز
 و هویت یا خریدن نعوش الفاظ و آله یا بعد از آن لایق است مثل و می و شتاب است و باطل که گویند که
 بر وجهی است دارند پس طلاق قول بر همه آنها با آن اعتبار که گفتیم صبح است و نفس جوهری است از دست نموده
 ایشان که دلالت دارند بر بعضی مطالب و سخن گفتن خانه جارت است از حکایت او از اینکه او را برای همه است پس در غایت
 سخن گفتن چند است بر یک و شاهد او با بعضی عقل فوری و دلیل قریه بر صحت ایشان و وجه و حدیث در نفوس
 بشری که قانع و فی الحقیقه آنکه بجز آن پس کوپار بجای بدین واسطه بایشان گفته است بر یک و ایشان را شاهد بر
 و در آیه که فرموده که قبل از آنکه نیست و از آنکه است که حضرت ابراهیم علیه السلام در حق تعالی گفته است و در
 که صفتی نفس معرفت خدا لازم گرفته است و نفوس بشریه در این عالم را بر خود قبول کرده اند و متعاقب در ولایت بود
 محدث شده اند که باز آن صبح بر پویه او قرار کرده و در جوابی که گفته اند که قائل است هر وقتی نفس ثانی آید
 مثل علی آید که هر کس که از زمین رود و در لایق است و گوید و بدین واسطه تحقیق ایشان بر این تمام شده و در
 روز قیامت می تواند گویند که از آن عالم بودیم یا حق را که بندگان ما شریک قرار دادند و ما ندانیم صفا بودیم و در آیه
 و شهادت اینان و قضا کردیم زیرا که در هر یک عاقل عالم حدیث و لزوم وجود محدث در جهان آشکار است که در عقیده آید
 و هلاک خود صحت در باشد و در روز قیامت حرف حجاب داشته باشد لیکن حجاب نیست شریک از انبیا و اولاد است و در
 دارند پس در جواب ایشان چیزی نیست که دلالت بر حقانیت ایشان کند بحیث لو لا اله الا هو و انشئت غیر خود بخود پیغمبر را
 باشد که در عقلشان دلالت بر لزوم اجتماع نیست که باشد و در طبقه انبیا آنقدر استعداد وجودیه قرار داده که
 می تواند بر حالت خود لزوم معرفت قائم از انبیا و ولایت امیر المومنین بعد از او نیز نسبت بخود و غیر خود باشد و مال
 حکایت قائل شهادت دهند لیکن آنقدر استعداد وجودیه ندارند که بر لزوم استاده ولایت آنقدر آله آخر آید و ظهور
 نیست آری با دست حضرت لام شایسته تریم گوای داده باشد که انبیا و اولاد و انعم و جهان خلق که در بر است
 در دست از حق و توفیق و توفیق و توفیق که در دست ایشان است که در دست ایشان است که در دست ایشان است که در دست ایشان است

و معرفت
 آری

بر این تخمین بر انبیا و خدایان مقدم راسع است و ولایت آل محمد و نور است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 اولو العزم کرده و العلم خداوند و شاه بر این است که در جنت بر پیغمبری ولایت است بر پیغمبر و پیغمبر
 نبی که سر خود حمل که از و پس با پار باید بداند از آنست که شریعت امری نصب کند آری که در پیوسته خبرند
 اختلاف برسد بعد از آن هم لازم است که بعد از شریعت او کسی از برای خدا آن نصب نماید و وضع این مجال باشد
 قائل شده و در مجموع بر پیغمبر اولو العزم بود و بعد از خود و از ایشان اولی است که باید شریعت قائم آن نبی باشد
 و وضع بخود و در هر زمان شخصی باشد که از خدا کند بعد از آنست که با پیغمبری از انبیا بداند و تقصیر این بر کس
 با وی آسان و بیان قالی و انبیا اولو العزم شده است یا اینکه ایشان بود و دلالت از انبیا بر کس است
 بر فضیلت محمد و آله و لزوم استاده ولایت شان گواه بعد است چنانکه اگر هیچ هماعلی را از انبیا بر پیغمبر
 با هیچ عظیم آل محمد قیاس کنیم که در هیچ او کثیر بود آنهم در هیچ نشد بلکه برای او فیه آمد آنکه در هیچ و در هیچ
 هیچ نفر بود و حقیقه در هیچ بود هیچ اسماعیل است پدر آیه و هیچ ایشان با است دشمن اسماعیل بر حق نیست
 تا بعد از حسین که با پار و پاره بود و حضرت اسماعیل نشسته بود و آن نشسته بود و هیچ او در نظر از آن نبود
 و هیچ ایشان در پیش چشم آمدن خود و بران بود حضرت اسماعیل اگر هیچ پیش کرد بود که او را هر یک کند تا آن که در هر
 عربان کردند سر ایشان را نیز میزدند و اگر با تا شام بودند و اسماعیل را بر خود میزدند و او را می کشتند و شکنجه
 بریدن یا سر او تو بین کردند تا بر بدن حسین مظلوم با عیاد است و دانیدن و سر او را با چوب خیزان تو بین کردند
 ختم کن با سینه خود و هر احم از

المجلس الثالث والخمسون في الملائكة والروح

بسم الله الرحمن الرحيم
 بحسب نظر نیز در آیه که میگوید بر حق است این تا ماند و بهتر است که این را در حق شریعت اقل آن تا ماند و با تفسیر
 و آن آنکه در مجلس جل و یکم از اینجاست مبارک گذشت که حضرت صادق علیه السلام در ولایت محمد بن محمد و منق
 کرد و روح شهبان را از این نیست و او بدان را از این نیست محروم که یک اصل از آن نیست بود و فرموده اند

قد

ع باز گفت باز که ربی پروردگار خویش و سزل تحف کن فرمود ای خویا کردم دیگر باده بر سحر دم پس رفت
و در حضرت ابراهیم خلیل الرحمن پس از پشت سر او زد که در خواب برسان برانچه از من سلام و نبرد ایشان را که بدستی است
و نوار است و خاک تن پاکیزه و سحر است و نرم و سفید است و غرس آن عبارت است از **بِجَاءَ اللَّهِ وَحَمْدُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
آمین **وَلَا تُلَاقُوا** اما **بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اگر کن است خود را که غرس است زیبا گشته و توف کوی با وجود همیکه ناز و نرس
حضرت موسی و خواش رسوخته تا غیر تب تحفی او اند بار من تو بش که و کالت را که کن میکند و از ادای آن با نگر
و زود و نام نهاد که بجز از این است و دولت و حال که نماز ستون دین و قیمه است برین است **قَالَ لَقَدْ بَلَغَ**
وَجَاهِدَ فِي الصَّلَاةِ آنکه سجدت به بین است نماز بود در روز و شوار با آن غیر و در و شکی عرض کرد که خدا که از شر مردمان
نگرک یا حضرت یارن بسیارید با و درین حسین معلوم با عنوان صلوة خوف و طهاره و شوق ادای نماز نهند و چند وقت
و در پیش رو او ایستاده تیر بار با سر و سینه از مضموم و قیام بگردند بعد از ختم نماز سجدت بعد از آن برافا و عرض کرد یارن
ایا من ششیدم فرمودی شهیدی و سلام مرا بجهت پرسان و عرض کن مرا بیت ترا در حق را بیت بخورند بعد از آن بهشت
یک بیک بنام بخورند که پروان آید از تن بیک که منظر ایما بودند از خیمه گاه پرودن دو بدند در حالتی که میخشد یا انصار
رسول الله و انصار امیر المؤمنین و انصار ابی محمد محسن یا انصار ابی عبد الله محسن باری گنید و دفع با غناید از این بیت پیغمبر
ایشانید که پروان آمدند جماعتی از یاران و انصارند و بودند و جوهر کم نور سلسل است بود و بعد از نظر از خیمه گاه پرودن
در حالتی که بروی و سینه میزدند و موسی پریشان دالی مصرع است مبارک است **وَلَا تَحْزَنْ جَالِسٌ مَعَكَ لَنْ تَحْزَنَ**
موقع مهتد خلق محروک آه و دایلمین حال خویر چه میشود و لکن چه سازد و خواهد بیا رویا در اگر بنید میان خون باز
خویر قتل فادو برکت خویش دل رازل بداده زیبا در باشند نه چاره خواهی که آرد سوی او روی پناهی که در چشم است
خویر من اینس من بجای مادر من بزد و خیمه و تو گریتم بزدان من ترا اینا پیغمبر و اطفالی نام تو پارسا که کتایت از بخت
مرا که از با قتل در نیل که بجاده برویم در اقبال پیش جد و یاب و مادر امروز روم تو صبر کن اینجا هر روز را با هم روز
ایا پیغمبر استند با برای دیدار کبر و شتایم که من از تو بدیش و کلبایم بدیدار حله و جویم بی شتایم ویر بختایم

امیر کشته چناب بیچو گوگر وید نیلاب بنو بکدر قتل با فرقت کند یزیدم انجام شهادت که چون نشسته است بر سر
محرّم از آب زلالم اگر نارخارم انجیانت منیدم که نوش بر من است اگر یاقم وی نوز چن که شیرینی شاد
بیرون خداوند امین آمل پاک که در حق توفیق و است بر جانک من پیار و خواجاده ساز دی ز خدا خوردیم بین
کرم تاب جان در دادم بجز نموی خورد بر که آرام شهاب با شیر پیار و روزگار طریقی پیش نهاده و فراتانک و در

المجلس الخامس والخمسون في الملائكة والروح فيما

[illegible]

نماز حضرت سید الشهدا در دواغ آخرین بخیر اود اهل شد حضرت زینب در نزد آنحضرت بود چون نظرش پدید کرد
 فرموده قال سید من ربنا هذا بنی بنفک رسول الله حضرت فرمودت کشتن سیربان چون نشست و
 اول نوبت طاعت عرض کرد ای خداوند منی در دواغ جنابت با منم چه کردی فرمود استخوذ علیهم
 الشیطان فاضلیم و ذکر الله تا آنکه تنه از جانب کیده شد و روی زمین از خون ایشان و مار کین گریه
 کرد و عزم جاس و شد و فرمود اگر کشته حضرت تاجا گریه و چو ناکت شد یک یک انصار اوستید تا فسخ شد
 اینک عرض کرد و بنی یعنی علی اکبر حضرت زینب میفرماید من جیران اندم و بر ادم چو نه شهادت علی اکبر را خبر خواهد داد
 اینقدر زبان و دینچه با غیر از بنی نو مردی باقی ماند حضرت سجاد را زان گریه و چو ناکت شد من فرمود عجبان بقی
 عسای برای من بیا و بر ادم فرمود چه کار داری با تیغ و عصا عرض کرد عصا را نمیکنم و با تیغ چو باد دشمنان میبارم
 آرام شود اگر نگفته شوی روی زمین از نسل آنکه عالم اند و توحید آید از من ثم نادری با علی صوته یا و ندید یا تم
 کلثوم یا رقیه الخ

الله عامن ان خیرین

المجلس السوندر لمللاکت والروح فیها

مردم آنکه خلقت روح برضت ابدان معذرت باینکه باید دانست که روایات بسیار دالات دارند بر تقدم خلقت روح بر
 خلقت ابدان و بعضی تصریح شده و بعضی بر اجمال پیش از خلقت ابدان روح خلق شده اند و قائل مجری در کتاب مآزه احوال
 و شیخ عریجی در مجمع البحرین از شیخ بزرگوار مولانا الحیدر نقل فرموده اند آنچه از زبانه لفظ آن اینست میفرماید فصل آنرا خبر یکدور است
 خدا خلق کرد و هر پیش از عباد بدو هزار سال پیش از آنجا آمد است و تحقیق آنرا روایت کرده عاتق چنانکه روایت کرده اند
 نه قدم و نه انگار نهانیت و قطع شود بر صحت آن بر خدا و جز این نیست که فعل کرده و او آن بجهت خلق آن پس اگر
 ثابت شود خلق پس معنی در آن است خداوند تقدیر کرده و او را در علم خود قبل از اختراع اجساد و اختراع کرده اجساد و خلق
 کرده و بی آن روح را پس ضعیف برای روح پیش از اجساد است خلق تقدیر است در علم چنانکه پیش گفتیم آنرا و نیست بعضی
 که در آن دوات روح چنانکه وصف کردیم آنرا و خلق کردن احد ثواب و اختراع او آسان بود و صواب است و نه بر کرد

نماز ایشان و اگر بدستی آنکس چنان بود است و روح با نفسهای خود و باشند و آنجا باشند و است
 و آنجا باشند و اگر بدستی آنکس چنان بود است و روح با نفسهای خود و باشند و آنجا باشند و است
 خلق اجاده اینست پوشید که نیست بر فدا آن و اما حدیث اینکه از جبهه و تبتا ندیس و چه از کتاب مذکور اند و نیست
 میباید هر چه یکدیگر را نشانه اختلاف میکنند پس معنی در آن است که بدستی روح که تا میباید بود با آنکه بدستی یکدیگر
 و یکدیگر را مخلوق دارند با هم عرض پس آنچه مذکور کرده از آنها با اتفاق رای و موافقت است و یکدیگر را نشانه
 یکدیگر را با بیعت رای و موافقت اختلاف میباید و اینجور است با تحقق و شهادت و نیست از آن سیکه چنانکه در
 کرده اند از آنها در عالم در آید و میکند چه بخورده نبوی آن حویه هر یک بیان که علم از آنکه نیست نه از این که
 بر آن پیش از ظهور او در عالم اگر هر میرزا یا دکنده و میکند و در پس واضح شد آنچه اگر چه از سیکه بدستی از آن نیست
 و ما در گردیم و قتل محبتی بعد از نقل محمده میفرماید سیکه بی طرح کردن طواریت و خباستیفه مثال بندگی
 وجود میفرماید است بر خدا و بر اندین و اگر تا عمل کنی در آنچه و معنی ایشان است برین رذل ایشان آنچه در میفرماید
 در غنات و از ده بر آید میاید که با مثل آن تا ممکن نیست جز است نمودن بر خبر و حدیث میگوید ممکن است در کردن این
 کثیره و سوخته با طایفه که بایر با آنها و امثال آنها گفت گوید ای محبت از قتل محبتی و میگوید نه است و چه در کرده
 کردن بر شیخ بزرگوار و عدل آنکه خیالیش مصدق تو قیامت هم زانست و قیامت ایشان از قیامت بر خدا و است و این
 بر او اقل است و در کس ملاحظه مر تب صیاد و او در نقل جابر میاید خواهد دانست که در است بر خدا و او را میباید نیست صیاد
 در مخطیبت واضح که او را شیخ آید و جابر اطمینان کرده بلکه معنی مسیح از بیان نه منتهای مرتب شده کرده و این و نیست
 با اخبار احمد که بر مفسر تولید چیزی نمیکند و زینب هر علم اصول ستر است و هر مستقیق در کمال خبر و حدیث و قدم
 آنچه ظاهر است و استخاضه هم در اصل دیگر روایات معلوم نیست و بر آنکه غالب آثار تا آنکه کثرت تا نقل حاصل شده است که در
 زینب آنکه در روایات آنجا بود و در کتب خویش نقل کرده اند و شخص ذیل را نیز میگوید مشهور است که در روایات
 و خبر با سند رسیده است و آیه شیخ و معابد اخبار حرف از تاخرین است تا میاید که هم آیه است که با خبر باشد

مرد

بنام و کای تاویل معنی قبول میشود در اینجا هر چه جایز است آنست که هر حق علی بر حق ازین صفت است اما معنی قبول
 ران شده است نام نامی حضرت زکریا علیه السلام است و در ناول غیبت است بر سینه عذی شأن حضرت
 زکریا و خود غیبت بر سینه عذی و شرف رسول خداست و در آنچه از ندی باقی نماند که گفته علی شوق من اعلی
 شایسته بر یک شوق در نام حضرت معنی قبول و شوق در نام خداست معنی فعل است و معنی عذی در حضرت ایزد
 خانه و جواز جرم و احوال همواره فانی هر کس بود و باقی نماند که گفته عذی و فانی شد و در آنچه شوق است و قدرت
 بیکه کسی بر جانش پیش دستی نموده و در ضربت او کسی جان بسلاقی نبرد و در عداوت بخشش کسی تقدم و حقوق بر حضرت
 تحت و در جیب و نیل سبب کسی بر او تقدم ندارد و در مسکن رفت بر همه غلایق تقوی و در نه شایسته در رتب بار بار
 بر است و در شرف سبی و در عباره از دایره رتبت بر نسب و اضافت نام برایشان تقوی خواهد کرد زیرا که کسی
 مثل بدین او و همی ماست همواره در حق رسول خدا آید از دایره این فضیلت او از جلال آن بخت فضیلت هم غلبه نماند
 سیکوید اگر مقام شرف عرب را بخواهی بوم چه را به هم و کیستند آنها برای من بوی حیا را آنها ترویج است
 فخر زبیری را و فخر مایق لولاه و جود انوار لولاه و بخت شگاف ایمان خوان بزرگوار نیز با جود خلقت
 در پیش فخر سیکویدکی از دواج انقدر بود و فاطمه زحی سر و سر غلبه که بادی و لقی این جای افتخار است و چه
 در بیست بر است غمزه که با شرف خدا و خدایت باشد و شیر از خزان در بخت باشد و درخت طوبه و جود ناری کند
 یزیدی و جود حضرت رسول اکرم میر میفرماید بشارت با تو ای ابا محسن که بدستی خدای عزوجل ترویج کرده فاطمه
 بود و آسان پیش از آنکه ترویج کنم نور بود در بین و تحقیق نازل شد بر من خدا این موضع را ترمیم پیش از آنکه تو بیاید و کل
 آسمان که در دنیا مختلف است مذکور بوم پیش از او نازل شد و او پس من گفت السلام علیک ورحمة اللہ و بركاته
 مرده با دوازده ای خود با جمیع آمدن شمر و طایفه نسل پس کتم در صیت آن و بیکت عرض کرد با تو من سبطی است ملک ملک
 تویم عمر شمر از پدر در کار خلقت که مرا از دین و در بشارت تو این است جبرئیل در اثر من است که خدای عزوجل
 جبرئیل در ترابا کرمت خویش بر او میفرماید سخن او تمام شده بود جبرئیل بر من نازل گردید پس من گفت

بنام سبط و رحمة اللہ و بركاته یا تقی الله پس ران بدست من میر سبط در خیر بخت است
 و در نه شسته بود پس کتم بدست من جبرئیل بر من است و آنچه باشد پس جبرئیل عرض کرد یا تقی بدستی خداست
 صلح گردید بر من پس ترا جنتی کرد و بهشت و سعادت با دست خویش پس آن هر بار و طایفه شد بر من پس جنتی کرد
 بر این و بر ادوی و دریزی و صبحی و دای را پس ترویج کرد و با دختر تو نام کتم بجایش بود گیت پس بیکت بود
 تو در دین و پسر تم تو از نسب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و بدستی خدایتی کرد و بدست کرمترین شوی بدست من
 گردید و بدست طوبه و در خدای خدای من در رتبت داده شد بدست و در العین و در که در خدای تو و در
 در جمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور پس هر دو نوزاد که کتب صلح و آسمان پنجم بود آسمان چهارم و در جود
 و آنکه آسمان دنیا و آسمان قیوم و آسمان تیم با آسمان چهارم و خدای من در آسمان غازی جان را بر هر کرمت رتبت
 بر بدست المعمور و آسمان جبرئیل در دم جود نوزاد بر ادوی او و در عرض جبرئیل و آسمان رتبت از نور پس ای دین
 خدایت و من بودی که زلال که ای محب خود در اصل گویند که بر آن خبر و در آنچه و تحفه ای و بدو نماند
 او را آنچه آنست و دین در میان ملک کسی که زیاده تر باشد از او را بابت معنی و تیرین تر باشد از او را بابت خدایت
 را جیل در رفت بر آن خبر و در در کار خود آنچه و تحفه و تحفه پس کرد و شاکت با آنچه او بین بود و آسمان جبرئیل
 آمد و از روح فرخ و سر و جبرئیل گفت پس از آن دوی فرخ و خدای من که خدای خود را با یک تحقیق من ترویج نمود
 که بر خدای را در خدای من تحفه بدست خود علی بن ابی طالب پس من خدای را بهتم و بدست را با جود شاه گفتم و نوشته
 شهادت ملائکه را بر این خبر و خدای امر کرده که او را بنمایم و با ختم مکتب از او کتم و بسیارم او را برضون غازی
 و خدای تو جل آگاه که شاید گرفت ملائکه را بر ترویج فاطمه علی بن ابی طالب از خدای درخت طوبه را تا که در خدای
 و آنچه در آن است از خدای پس درخت طوبه را تا که در خدای را که در خدای و در العین آسمان را تا که در خدای
 برای افتخار آن خبر و گفت گوید که بید و در زمان بعضی خلقی جاسته در گوید بایه را سینه خدای با دوازده کتم معنی یافت
 شد و تحقیق امر مرغ بود و در سطر آن مکتوب بود اما در من انشاء فرشته بوم ترویج و اللہ السبیل کنت

وین

اصف

روز طبعه حضرت امیر از بهر محبت و میان چشم این از او سید فاطمه را حضرت امیر سپرد
پس از آنکه از آنجا که در آن روز شایسته پیش خود خواند و جاسق بر او طبعه ایشان را سید فاطمه

الحسن الثالث قال لول الله في الدنيا

حسن نگارم و قرن صفه نه روز می سپهر صدر است از بهر حسن و حسن و علی است از باب فعال مثل کرم اگر
به بحث مدد بخورم و رف من زاده حسن که در آن روز در آنجا که نا احمس و به حسن اشارت بر یک حسن و در آن
ما حسن ارف من صدر است بن و سید فاطمه از بهر بی و طبعی را با و بنده حسن و زیاده غذا و مکتبیت یعنی سید
خو زیبا است و هم زیبا به و حسن ابوست بخلاف زیبا به دیگران که لازم است یعنی حضرت به آنکه از محو و محو
و از او بدیگری تقدی نماید و این نکته است و حق و سیرت عجب که نا بر کرد و در آن با فکر سلیم و عین و چون انعام
کردن به دیگری و زیبا است که از نعم بر نعم تقدی میکند آنست که ناچار از احسان میگوشاید و خلق حسن بر آن
غیر صحت است بخلاف محاسن غیر تقدی مثل حسب و نسب و جمال و علم و کرم و غیره آنست که صفات لازم و ذاتا و صفا
نسبت خلق احسان بر آن هیچ نسبت مگر بعد از آنکه تقدی بینه فقه و معنی لغو حسن به حرکت نیاید است یعنی در بین حق
حسن و امر حسن و حسین صفه حسن است مثل چهل از چهل و آنچه در حسن و حسن که نیم در حسین و در آن احسان نیز خواهد آمد و
خداوند نیک و نام را که از بهر شکر بکر التین المجر و تشدید اب و شکر با تکریم نامهای پسران مارون برادر حضرت امیر
باشند به بر حضرت امیر المؤمنین برادر حضرت خدی مرتبت میباشد که در وایش از با آنها نامیده است و این
نیز صفای ایشان است و شایسته حضرت اب و محمد با حسن بر آن باشد و فرق میان برادر بزرگ و کوچک است
در آن روز در مقام وصایت از بهر سواد و فضل از امام حسین است و منع کرد و در آن محبت و در معنی فقه
میان لغو حسن و حسین نیست چنانکه میان حسن و ذوالاحسان فرق نیست لائق الحمد الاحسان لا یحق الا بالحق و غیره
بی در نسبت فوق دارند چنانکه در جل و جبه و در است نماید دارند لفظا و معنای بزرگ و جل اطلاق میشود بر مراد صفات و جلال

برادر بزرگ است پس در جبهه است شایسته در نسبت و تنها در نسبت و غیره و در آن روز در مقام وصایت از بهر سواد و فضل از امام حسین است و منع کرد و در آن محبت و در معنی فقه
میان لغو حسن و حسین نیست چنانکه میان حسن و ذوالاحسان فرق نیست لائق الحمد الاحسان لا یحق الا بالحق و غیره
بی در نسبت فوق دارند چنانکه در جل و جبه و در است نماید دارند لفظا و معنای بزرگ و جل اطلاق میشود بر مراد صفات و جلال
در آن روز در مقام وصایت از بهر سواد و فضل از امام حسین است و منع کرد و در آن محبت و در معنی فقه
میان لغو حسن و حسین نیست چنانکه میان حسن و ذوالاحسان فرق نیست لائق الحمد الاحسان لا یحق الا بالحق و غیره
بی در نسبت فوق دارند چنانکه در جل و جبه و در است نماید دارند لفظا و معنای بزرگ و جل اطلاق میشود بر مراد صفات و جلال

درمانند حضرت اورا احضار فرمود گفت که تو چستی باج بزن نداری عرض کرد چه فرمود پس زهر روی بازین فر
 مباشرت میکنی عرض کرد و خاتم بگذاشتن گفت که از بکت دین اسلام جنب روداده نه در شکره اخور جرات
 کرده باشم پس باز گردید و عیال خود را به تصرف در آورد انقضای همه چیز اهل بیت چنان شد و دوستی و دشمنی در میان
 اسلام موقوف بر اسلام و ایمان و کفر و فسق است و مسلمانان در عهد رسوله همچنان بودند پس عبدالله بن ابی
 رسوله آمد پیش کرد که اگر رای مبارک بر قتل پدر من صادر گرفته اذن بده من خود گردن او را بر تو حضرت امیر
 سر حیل گرفت و در بر زمین خوابانید که سر او را بر حیل گذشت فرمود از ترس مرگ اسلام را قبول کردی عرض کرد
 چون دیدم چه تو را در هر بنام غرض بر قتل من کردی و انتم که این دین بر حق است حاصل دوستی ایشان موقوف بر ایمان
 شان هر کول بر کفر نبوده بر مناد الحکب للک و البص للک قال فبذلک اذنا در میان هر کول و ثروت و در مردمان
 دارند خصوصاً ای استغنی صفت از او ممکن باشد اگر چه کافر باشد و دیدیم که آنرا که تحقیقا و سهوا از غل و سادات
 دست تربید شد و خدا تعالی بر آن صفت در نزد اهل بیت مردمان ارکانیکه حضرت فاطمه و از دست تربید شد و در
 ایشان مایل ترند از مردود غل و سادات و دشمنی که هر اهل حقند حال آنکه اگر هیچ نباشد از جانب ایشان
 با ما ویم که لای را با باب مصی باروی خوش و دقت تخمیر از حضرت امیر نقل است که سیر باید امرای خود
 ان یلقی با صلیب لخاصی بوجه کفره در حقیقت سخت قبح است که شخص بر نبوت و امامت مردی ایمان آورد
 از دوستی او بزند و با دشمنان دوستی و با دوستان او دشمنی نماید و له مع الاسف را این است از اول که چنان
 شده است که در میان ایمان و حالان قرآن با او داد و عزیزان رسوله او دشمنی کردند خصوصاً ولدی شریف
 سید الشهدا که بمیدان شد مراتب سجده از نسبت با او که مکرر فرموده بود حسین بنی اناس حسین سکه نمی خواند
 می و بمبارد دیده بودند احرامات رسوله را با دو که میبکاه انکار خاطر او را و نمیداشت چنانچه در قصه خداوند
 آند و بزرگوار که فرمود من بنی امیه این خدا را بریزد بر تان علی بن ابی طالب و این بود برای اینکه اگر
 حسن از جبهه دهم دل حسین شکسته کرده و اگر نجویم خود حسین بگو تر است خاطر حسن آزرده کرد و حسین قتل

نصرت پیغمبر و اعباد الوهاب نامید و بود در نفس زیند نقل کو کشتی بزرگ و بخت بزرگ و بخت بزرگ
 هم بین طایفه ایشان از حضرت فاطمه فرستاد من از من پرسیدم که چگونه ایشان در نزد خود بخت کشت آن
 نموده بود منی شد که سخی بگوید که باعث کشتن هر یکی از آنها شد و پس گردن بند خود و خشت عهده است بر سرین
 تا از ترس و گفت هر کس شتر بردارد و ترست نه تا از ترس از امام حسن و امام حسین بپایستد و هر دو بر
 بر سر عهده و بتجربین بنام خود جز پس از جانب فدی عیسیل مانور شد که آنقدر دو پارو کند که دل حسن و حسین آند
 سوادای بزرگ خدا و رسول و علی و فاطمه با کفار و صاحبین سرافق نشد و له تو سر برید او را و مجلس خود
 و بر لبان او خیزان میرند و با اینکارای خود حق را زینکی بزرگ کرد و او را بقتل رسانند عبدالله بن ابی بخت
 و سرانجام مظلوم در آن بود و روی خود را روی خود بر آن بزرگوار نهاد و عرض کرد در محراب خود به باش که من
 شهادت بروم و اینست خدا و رسالت بده تو محمد بنی ختم کن مجلس از کبر و حالات مجلس برید و اما عرض شد

المجلس السابع والستون من الملائكة والروح فيها

کبریا که عمل بر محویات قرآن مجید باعث ترقی است و ملت و ملت در دست راست بزرگ خداوند عالم عموم مسلمانی
 و الله و انهم ما استلعم من قوة و فریاط المخلوقه یومنون به و الله و انهم ما استلعم من قوة و فریاط المخلوقه یومنون به
 بعد از بر اعدا و قوتی حربه و اسباب و فاعیه و تکلیف جبار و اجماع بر عموم این اسلام از همه است و اجماع بر عموم
 کرده که امانت ولایت را و سلطنت اسلام را بر اهل آن تأویذ نمایند و خلافت ائمه با کرم ان خود را در امان
 علی علیها و هم عموم را بر بعد است و درستی کرده نه قوادات الله یا مریا بعدل و خداوند غفار نماید اما نور بعد است
 کرده و قوله و اذا حکمتم بین الناس ان یحکو بالعدل پس اگر بین مسلمانان برین عمل میکردند و هر کس بود علیه خود قضا
 بودند قضا سلطنت اسلام ترقی میکرد و چنانچه حسین بنی قیوم تکلیف جبار و اعدا و قوتی و اعدا و احوال عدالت
 با آنکه وقت حدود و کی مضاعت که مسلمانان داشتند روز بروز ترقی کردند و بهر طرف روی آوردند و فاتح شدند

نصرت

در حقیقت بجهت برادرش است اسلام برسد که در آل محمد را بشود و باب برسد
 شد و اینده فاسد از نزد نوید گشت زیرا که خدای جو رخصه شان و علای مصداق ص...
 بودند بر آنکه خدای تعالی در بود و جواب مسند را داده باشند و خلاف رای ایشان بود و نیز را گویند مسند ایشان
 دم حین بادم عذره را طایفه از خلف بن حماد در منایا عفات میخواست از حضرت که علم برسد اول که این
 خدیو گرفت فرستاد حضرت در آشنای راه با او وقت کرد و گفت میفرماید باید صبر کنی تا چشمها بجواب بریزد
 بعد بایه میگوید که چشم و صبر خود را بپای از شب گذشت بر خاستم و رایی شدم در آشنای راه او دم حضرت را
 دیدم اینا ده است من گفتم راه راست برو بفلان خیمه که امام در آنجا نشسته است انتظار تر امید رفت
 دیدم نشسته است چو مسند را خسته سوار کنم فرموده حرف چند را نفس کشید و بعد از آن بجای من باز نشسته
 و فرمود ای خف تر خداست از اینها و کنسید و درین خلق معکوس تعلیم نمایند پس جواب مسند را فرمود و
 گفت که اصل نظریات بر این وجه که دشمنان از فتو او ادون آنحضرت مستحضر شوند و ندانند که مردمان
 در مسائل دینی به خود رجوع میکنند تا باعث حرکت حدیثان نشود بلکه در قتل و دفع آنحضرت اقدام نمایند
 چون بعد از وقت وقت و قتل رسید جوانان بهشت اندک آل محمد را غیر از حق تعالی نماد و بود در جهات
 که حسین بن علی علیه السلام را با همه آن خصوصیات که داشت بر طایفه وقت طهر مانند کوفت سر
 بریدند و کسی چون و چنان و آن خصوص نکند و یکچرا بابیت سایر ائمه ترستند و احتمال قتل بر
 خود نمیدانند حال آنکه خصوصیات حضرت سید الشهدا علیه السلام در ایشان نبود از خود در زمان او
 کسانی که رسول خدا را دیده بودند و احترامات و محبت های او را در خصوص آنحضرت مشاهده کرده بودند
 بسوزند و بودند آن بود که در احتیاجات خویش میفرمود اگر بر سخنان من باور ندارند از ایشان
 اما کت و زید بن ارقم و ذن و فخر بن سید ایشان شنیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود چنین
 استی و آنرا من چنین با وجود این وجوب گفتند انما نفاک فیک فیما لا یسک علی الخ و ساس دعا

المجلس التاسع والستون من انوار البکاء والروح فيها

پس که عمل کون بنیامین قرآن مجید و دنیا و آخرت است و کمال و زنده اند نوع بشر است و این سبب
 حیات بدی و سفلت جاویدی آخرت میباشد زیرا که حیات اخروی مخصوص نوبین و جبین است
 است و تا قرآن و معیان امدت غیر حیات و لکن لا نشعرون اگر چه آخرت در نود است و من در آن
 بعد در آن عالم زنده خواهند ماند لیکن با قرآن و طبقات جسم چنان باشند که خدا فرمود لا یخوفون فیها
 و بجای ای بسا ندگم باشد که مردن بهتر از اوست بخلاف آنکه که با عدالت که علی صهری در ده دقیقه بقیه
 متعالمین در عمارت که خشتی از طلا و خشتی از نقره نباشد و خاکش از گدازد و در میان دو عالم است
 خضرویه مانند هر برکت شهر مانیه کما قال تعالی و ما هم بها شاکرین بر باقی در دوست من بین مشرق و مغرب
 نه مشکدرانش علما مانا بروی غلمان مخلصان مانند لور و لور و مشهور فرشتایش از خبر و دین و بزرگ
 خرد نیایش هر چه دلش میخواهد از فو که و طعوت و سایر و حکم طریقا بشنوند و نشیبه نیایش را که در
 سلسل و ما و امیجوة و عمل صفتی و شراب طهور و زبانش خیر است و در بین مامانان که مکتوب
 و از غیر از هر چیز است که از قد تقیر و اندازد تحریر دست خود با دست گرفته و همه فیما ما تشبهه
 و فلان لایین و رسول خدا فرمود فیما ما لا یخوف من الموت و لا الذل و لا الفقر و لا البخل و لا
 عالة است و لا کلام و نه مرضی و نه غمی و نه خوف غری و نه ترس فرمود است که فرمود بشیر من الجنة
 من الدنيا و ما فیها صدق در کتاب خصال آنحضرت جعفر بن محمد زیدش از پدرش از حضرت زید
 نقل کرده که میفرماید رسول خدا فرمود بدستی خدا نگاه که بیا فرید بهشت را بیا فرید از آخرت خوشی
 طلا خشتی ز نقره و دیوارهای آرزو از با قوت و صفت آرزو از زبده و بجای آرزو از لوله و خاک آرزو از بخران
 و مسکن و فر فرار و پس از آن با و فرمود من در آبی پس گفت لا اله الا الله المحی الیوم و قد سجد من خلقی

پس

پس خدای عزوجل فرمود قسم عزت و عظمت و جلال و ارتفاع خود داخل تو می شود و من نمی دانم که ملا
 فان وهو القام ولا ديوت وهو القيان ولا تلاح وهو الشط ولا توف وهو اللقي وهو الخوف
 هو التباين ولا عشار ولا قاطع حم ولا مده بايد است که منی خبر است که اگر اینجا است به توبه از دنیا
 می رود داخل بهشت می شود نظر بر این که توبه کردن غالب است بر استحوال یا عدم اعتبار آخر است و الله در این
 متفق شد که اگر اینجا است یا غیر ایشان از خاص بیان متفق می باشد و از عمل خود توبه کند آمرزیده شود اگر
 متعلق نباشد لیکن توبه هم بخند بعد از عذاب باشد از استحقاق داخل بهشت می شود و مراد از قدری ظاهر آنجمله اند
 افعال اختیاریه از قدرت حق و عاصیان از محبت و طایعان از عبادت مجبور می آیند و شاید این که در
 برای عباد بهشت ازشت ملا و نمره و دیوارهای عمارتش از باقوت باشد که شسته از آنها غفلت نباید کرد
 که توفیق آنجا باقی ماند پس غایب از اشکال نیست چه اگر مراد استحوال باشد چنانکه گفتیم پس این عملها خصوصیت
 است که در امر اول در آتش است و اگر مراد عمل باشد با فرض آنکه از دنیا غیر کافر و معتد بود و پس عدم اول
 در بهشت شکل خواهد شد گر این که بگویم که اینک نفس نفس طبعات بهشت است و در بعضی معتقد بود اگر
 اینجه از تصور متفق باشد مقتضای انصاف آنست که بگویم اینجا است اگر توبه بر نهد و داخل بهشت شود
 شد زیرا که طایفه اولی که در آنجا می رسند فاعدا و انصار و شیعیان و یاری صدوق و دیگران در آنجا
 از فضل من بسیار از حضرت به جبر نقل کرده که سیر مایه و خدمت است که هر که طاعت کند خدا را با آنها
 داخل بهشت کرده و شهادت لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و الاقرع علیا من عند الله و الحام لعلوا و
 ایتاد الکون و صوم شهره و عنان و حج البیت و الولاية و ولایا الله و البیت من عند الله و اجتناب تکلیف
 باید دانست که مراد از اقرار بر ما چه است اگر چه ظاهر آنست که باطن اقرار بر ما است و این المومنین
 و الاقرع علیا و صوم شهره و عنان و حج البیت و الولاية و ولایا الله و البیت من عند الله و اجتناب تکلیف
 نیست که بگویم حضرت باقره از اقرع علیا و صوم شهره و عنان و حج البیت و الولاية و ولایا الله و البیت من عند الله و اجتناب تکلیف

بهشت بوده باشد و اوصاف متعدد مانع از دخول بهشت داری باشد و کسی که یکی از صفات مانع او
 باشد موق می شود و این که صفات موجب و اجتناب باشد و الله اعلم و این شایسته از میان اینها خبر بر خیزد
 و اینها هم خبر حیات است و بت بر دخول بهشت است و دخول بهشت موقوف بر عمل مجتهد است و این
 و باید دانست که مستعد از آیات قرآن آنست که بعد از اعتقاد بر حق و توبه و عمل بر فروع دین هر کس که
 کبره اجتناب کند داخل بهشت گردد و خداوند از سایر تفسیرهای او در گذرد و کما قال تبارک و تعالی و تحقیق
 ما تنهون عنه فتنه و ما ینهاکم منکم و ما ینهاکم منکم و ما ینهاکم منکم و ما ینهاکم منکم و ما ینهاکم منکم و ما ینهاکم منکم
 صادق روایت کرد و میگوید عرض کردم فدای تو شوم چه شاهد توبه بهیم بر جان خود بگذارد و شهادت
 ندیمیم بری خود و صاحب خود که انبیا در بهشت از صفات شهادت گریز نباشد و شهادت بری گریز نباشد
 و بعد از این که شهادت بر عیض کردیم چه نیست اگر کبار بر فرموده اکبر لک الوالدین باقی و عقوق و بدین
 و التقرب بعد العیة و قد فی الجنة و العز من الخوف و اهل مال الیه فدا و الی بعد لیت در آنجا
 عرض در نماند و ندی فرمود آنها از اینها نیست باید دانست که ظاهر معانی بخوم برساند که هر کس از اینها
 عاری باشد داخل بهشت خواهد شد و اینها هم اگر کبار بود و خدا بر امر او در کثرت همان شکر کنی و اگر کون در کثرت
 زکات جلی که موجب غلو است در آتش و مراد از تعجب جلی برسان شریفه از این است که امکان آنست
 و معنی قد فیت زمانه دانست و محسن زن شایسته است و طاعت و خوف و در سینه و جبهه است
 قرآن از این که بر موجب قد و سقوط شهادت است پس شاید تخصیص بحد من باب مثل باشد با اینکه قد
 محسنه با محسن از این که کبار باشد و قرار از خوف قرار عباد است و بعد نیست که در این زمان برماند
 جدا باشد و مراد از این که کبار باشد با آن معنی که بعد نیست در شین آنست که خبر باشد هر کس که
 ربار نشود و بر او بیان نشود که عدا بر احرام کرده و در این باره قام باشد و شکر از حق بر او توبه نخواهد شد
 و مراد از مومن در اینجا هم اهل ولایت اند که ولو فی الجمله با حکام اتق کرده باشد اگر چه فاسق هم باشد

در حالتی در سالم نده اند از آفت و گرام و دوا قضا ابد است میفرماید پس جبار قتل و کفر میفرماید با خود
که با ایشان ندمید درستان مرا بوی بهشت و گناه ندید ایشان را با خلائق به نحو بهشت که کرده رضای من
بر ایشان را جب شد رحمت من بر ایشان و چگونه از او میگویم که گناه دارم ایشان را با صاحب سلامت
ایشان میفرماید پس میرند ایشان را اما که بوی بهشت و چون میروند بدو از در بزرگ بهشت و آنکه حلقه در
نیز نه موقوف گوید شاید بعد از اقبال در آب حیات پیش عرش میروند پس در در بهشت میکنند و هر حال
میفرماید که چنانچه بر در درخت که صد آفرین میگوید و در صدی که در درخت یکبار میگوید و در صد
مردمان بای دستان خود بهشت پیش شد و ملائکه نایب آنها آنگاه که میشوند صدای حلقه در را پس بغیر ایشان
ببینی گویند که به تحقیق آمدند بوی درستان نه این گشاده میشود برای شان در بهشت پس در غل حبت که از
و شرف کردند بر ایشان از دایره شان از نور العین و آیتین پس میگویند که ما که فاکان اشد شوق
درستان نه هم مثل آنرا با ایشان میگویند پس علی عرض کرد یا رسول الله خبر ده ما را از قول خدا فیروز
نزد من خود قصه آنکه از چه نباشد انداخته یا رسول الله فرمود یا علی غرور ما نه بهشت که بنا کرده آنها را خدا
در بهشت با تو با قوت و در بهشت که صفای آنها از خدا باشد و نقش باشند با نقره برای هر غرور از در
باشد و بر در ملک باشد که سوختن بر آن بیاید در آنها فرشته باشند و نباشد که بعضی آنها بای بعضی
باشند از خیر و بیای و چون معتقد دشو آنها سکت و کافور باشد و آن قول خدای عز و جل و فرشتان
آنکه در غل شود من بر منزل خود بهشت و میگردد بر سرش تاج پادشاهی و گرامت را میپوشد
و از طلا و نقره و با قوت و گرام و آن است قول خدای عز و جل بخوان فیما من آساور من و تب
و دلو و یکسم فیما حیرت پس آنگاه که بنشینند من بر بالای تخت خویش تخت او بگرا آید از روی
شادی پس آنگاه که سفر شود بری دوست خدا فیروز و جل منازل او در بهشت است و آن میکند ملک که بوی
بر جهان او برای آنکه نیست گوید و با که است خدا فیروز و او را پس میگویند خدام من از

هستم بنوعی خبر میدهند و او اذن میدهد پس ملائکه داخل میشوند بر غرض اینکه هزار و دویست باشد و هر
 در یکی موقت باشد و چون اذن میدهد بر ملک در خور ایشان بدو فرستادگان خدا داخل میشوند و رسالت
 خدا بر او تبلیغ میکنند و آن است قوله اقبضوا قبض الملائكة يدخلون عليهم من كل باب فاقبضوا
 بهنیت در استیذان برای الهام است و جلالت مومن است در نزد خدا زیرا که به اذن و داخل شدن
 تو بهین است بر صاحب منزل و از اینجا است که در دنیا هم مقرر فرموده که بر سرل مسلمانان به اذن و اجازه
 نباید داخل شدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و منزل حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) داخل نشد و حال آنکه وقتی
 سوی خود و پدر و مادر و اقربا و خویشاوندان بود و چیریل جسم به اذن بر نمیخورد داخل نمیشد و اول کسی که به اجازه از آنجا
 داخل شد عیسی بن مریم بود که بنا بر مشهور است از آتش زد و از آنجا بفرمود بنی امیه هسم در حصر خود روزی شش بار
 محال شد که به اذن داخل شود و در سر اوقات عصمت آتش زدند و نه امیر و تابعان او آسمان را میخواستند
 و پرده نشینان و دو مان رسالت را میر کردند اما شیاطین بنی امیه حایم آل الله را عارت کردند و یک
 محمد از اسیران بیاروند و دختران بنی امیه را اسیر کردند و ماند اسیران روم و فرنگ رومی کشاد و در
 کوچه و بازار و مجلس امارت و منظر کرد و انداخته از ایشان را بگیری و در خوشه ایشید چون آنجا از
 مجلس بریدند و آنکه یکت یکت میر رسید این کسیت میگذشت در این رقیب است مثلاً این
 کسیت است تا رسید بجزرت سینه خاتون در حالتی که با اسیرین خود را پوشید و دیگر میگوید
 برید و اسیران هر که را بگیری بفرمود چگونگی که پیش کشد شود و برادرش را اسیر باشد با دو
 این خبری نیاید که روی خود را از آنجا مان پوشد خصوصاً شب خوابیده ام آنج هم من با درخت
 این محمد بن سلام الله علیها و انا المنتس منک الله

المجلس الحادی والسبعون من الملائكة والروح فيها

از خود نیز میگوید روح بر آن جفاقی شد چیریل این است که فی قوله ید الروح الامین علی علیها
 ملائكة من الملائكة و شاید اینکه سبب توفیق این اسیر بر تضرع آن باشد که جانش بود و آمدن
 روحی برین و بنیامین پروردگار و شستن با سر و پا و این توفیق شده او مردی که بر اسباب است
 و تضرع و تضرع از آن دلالت در آنجا که در دنیا آنکه جانش بود و جنت یا برکت بود و از آنجا که
 سعادت و بی ترسج داد و اندیش نشان باعث برکت خویش شد و از آنجا که در دنیا و آخرت که
 حضرت چیریل از جانب خداوند بیست و دو و پس عداوت بود که با چیریل اندک کرد و تضرع و تضرع
 خواهد شد زیرا که چیریل و عده که با کت شاز اینده از خدا میآورد و عجب بگوید و چون با او بر شری
 خدا حرف میگوید که اگر خبر از چیریل که دیگر خبر از او میآید بر آید یا نه یا در دهم چپ و در تضرع و تضرع
 در ضمن احتیاجات این صورت یا نقل کرده ایم که در آخر رسول خدا عرض کرد باقی ماند و یکت حضرت که
 از آن خبری بگوید ایمان آورد و تضرع و تضرع که این ملائکه میآورد و آنچه را که میگوید از بنیامین
 فرمود چیریل این صورت یا گفت او دشمن است از میان ملائکه و جبار و قتل و شد و جنت باید و فرستاد
 مایک نیل است که با او در دهر و شادی و خوشی را پس اگر میباید بخت تو به ایمان میآورد و
 بنویز که میباید با دشمنی را محکم و استوار میکرد و چیریل همواره سلطنت مار است و با او که پس
 دشمن است از این روی پس سلطان فارس با فرمود زنده روی ظاهر شد و او را گفت با
 ایمان گرفتار با دشمنی کرده است و سخت ترین همه آنها بر آن بود که خدا او را از دل کرد و بگوی پیروزان
 خود بیت المقدس خراب خواهد شد با دست مردی که او را بخت نصیب بوند و زمان او و خبر او را
 با آنکه یکت آن خانه خراب خواهد شد و حال آنکه خداوند توفیق را در ابد از کار داشت میگوید پس
 میگوید آنچه را که خواهد داشت میگوید آنچه را که خواهد بود چون برسد بر این خبر خداوند آن بولاک الله میت
 المقدس که نشان مافرد فرستادند از اقربای بنی اسیریل و داخل شدن و پیغمبری بود و از آنجا

روحی که بزرگی خلقت حروف است هر روز قیامت بتنهائی خود در مقابل صفوت ر که برین
 و سایر صفتی اخبار آن است که روح من از ترب رسول خدا و اندک بدی از اول رب است شان
 خدا هرگز در چنانچه در روایت آمده عمر خود واقع شده که پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که آیا نیست
 که عالم از اقل می کند از دمان مردمان یا اینکه گنایه است بر ذلک از اقل است میگوید و میگوید
 از آن پس فرمود کار بزرگتر است و لازم تر است از اینها آیا نشنیده و خوانده اید قرآن را و کذا لست
 اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنْ قَبْلُ أَنْ تَقُولَ سَلْ مَا الْكِتَابُ وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُخَوِّفُ لِقَاءَ رَبِّهِ الرَّحْمَنُ
 میگوید و جواب شما در این آیه آیا فراموش کردید یا اینکه او بود در حال که نمیدانست کتاب و بدین جهت
 لغیر نمیدانم فدای تو شوم که پرسید میگوید فرمود بی تحقیق بود در حال که نمیدانست کتاب و ایمان چیست
 تا آنکه که مبعوث گردید و بعد از قتل روحی را که ذکر کرده در کتاب پس آنکه که او را فرستاد و پس از او
 دانست علم و فهم را و از وی است که میگوید از آنکه بعد از قتل هر که را خود پس آنکه که او را فرستاد
 تعلیم میکند و فهم را و از وی است که میگوید از آنکه بعد از قتل هر که را خود پس آنکه که او را فرستاد
 آنکه که از آنکه بعد از قتل هر که را خود پس آنکه که او را فرستاد
 از روز و روزه علم او تین و آخرین را میداند و آنچه ذوق سلیم از این اخبار رسیده آن است که روح
 بعد از از روز و روزه در حضرت مصطفی است که علوم او تین و آخرین را میداند و آنچه ذوق سلیم از این اخبار رسیده آن است که روح
 که خود را بنسبت میرساند روح من از ترب که اذن ابلاغ بواسطه او میرسد و در نزد امام لاحق حاضر بود
 و بعد از رسول خدا نیز همین است که در اول ما ریت بر ابلاغ جان روح در نزد او حاضر شود و بواسطه
 ابلاغ و نسبت خود را بداند بعد از آن خبرشیش و آن مجید را اندرینجا بیاورد پس محسن ما ائمه آتش که گویند
 رسول خدا بواسطه روح الهی خلقت کمالیه خود علوم او تین و آخرین را میداند و آنچه ذوق سلیم از این اخبار رسیده آن است که روح
 که خود را بنسبت ابلاغ آنها را آیه بعد آیه بواسطه نزول جبرئیل دانسته باشد و در میان

حجاب دور من از ترب در نزد حضرت ابی عبد الله علیه السلام و در مقابل صفوت ر که برین
 هم باقی حاضر میشود و بدین تقریب تمام جمیع اخبار مستقیم بر سر خود که هر یک یکی از این ابواب است
 انصاف و از این لازم نیاید که بگویم هم چیز را نمیدانم چه اگر تو همان طریقی را بپوشی و بدو خویش
 که هم به چیز را میداند غایب و آنچه او را بداند از خود و غایب نیست با اینکه هم بداند پیش از وقوع نمیداند
 و به بجز وقوع بواسطه روح من از ترب که میگوید و یا اینکه آنها را که بعد از آنکه ابلاغ جان
 نیست و اذن ابلاغ آنها در مورد لازم بواسطه همان روح با او میرسد و بعد از آنکه که او را فرستاد
 با اینکه هم به چیز را میداند که کاسته و قیاس میان آنکه تفاوتی نیست که در این ابواب
 و عدم آن که لازم لاحق در زمان هم سابق نامور بر ابلاغ میشود و او را از این که هم به چیز را میداند
 نمیشود آنست و او را میگوید هر که را خود بر حق و ابلاغ باشد در یک زمان جمیع نمیشود و آنچه ذوق سلیم از این اخبار رسیده آن است که روح
 که یکی از این که میگوید صامت باشد ضرر ندارد اگر چه صامت هم به چیز را میداند آنچه را که لاحق میداند که ابلاغ
 ابلاغ پس اگر مستعد و ثابت فطرت است پس است زیرا که در عالم محسوسیت بر از اینجه می نماند که گویند
 آن بزرگواران همه علوم را با تعلیم نمیدانند لازم نیست که ایشان را شریک خدا قرار دهیم اینها را
 محیط و ذاتی بدین خود با سه سن اخذ لات و اتصال و این در حقیقت اقر است بر ایشان پس بجز این
 از این باب انصاف و همواره تیری کرده اند و برگزیده که نسبت علم بر ایشان میدهند نسبت
 فرمودند و برسم فرمودند از آنکه بعد از آنکه ابلاغ بواسطه او میرسد و در نزد امام لاحق حاضر بود
 است و آثار و خیرات معده شده شان احتمال ربوبیت و خداوند توان داد و منظور این است که او را
 محسوس که آن توصیف کنند و با صفات خداوند را و وصف نمیدانند و ما را از آنکه تیر تیر بدیدیم و نسبت
 که ایشان معلوم مردمان اینان را نمیکردند که با اینها کار بجای میرسد و مردمان از خواست دیگر ای خویش
 دست بدارند و حال آنکه بحسب آنچه از اخبار مستفاد میشود اندک بدی از اینها نیز و نسبتهای شان برین

بر کوران نژاد زنی اشتهار ذی و تاد میباشند و در بعضی روایات صریح شده که قایان توتی پند
برعت خدا را قایان بید نیست که چنان باشد که ذی اگر توبه کند و برحق بابر گردد شرعاً عظم بر اسلام و ارباب
ادب و توبه او قبول گردد و آنرا غایب کردن بحسب ظاهر شرع و حق او نمیشد و او حکم اوست و از او غیر و دلی
هر یک از این قبیل بنیاست بی عدالت و بگریختن یعنی کتای که با هم بر حق جنگیدن و خروج بر او نمودن
جائز نیست و از اثر این قبیل نبردها نشد و در این میان یکی از باب عدم اهل صلح است
و اثر از ایشان لشکر عدالت زد است زیرا که لشکر نژاد نام را بخشه اما لشکر کوفه هم و جوانان و شیر
خواران و امثال این در گشت و کثیر بر آب را از ایشان مضایقه کردند و بعد از قتل بکر آن افتادند
که بسبب بر دشمنان بپایند چنانکه حضرت سید الشهدا آتشید و انا
لله انکرم غیر جم قتل و مجروحین بعد از استخوان و از التوا به قتال و قبول مجروحان
چون اگر چه توتی شده و مقصود جدی شان آن بود پس چنان است که گویا کردند و التوا به قتال

الجلس الثالث والسبعون من الملائكة والروح فيها

علا بر بندگان بجز نظام است که در کج و در روح بپختنای خبار روح القدس است یا روح من از تربیت
در شب قدر نازل شود و بنابر اینکه مراد روح القدس صمد باشد از تزلزل او لازم نیاید که او غیر از روح
و حق و چون حق داشته باشد زیرا که ممکن است که مراد از تزلزل او آن باشد که او از عالم راز و نیاز که
مقام قرب حضرت رب العزة است بر عالم نذر امور راجع بر عالم کون و فساد تزلزل میکند و اگر مراد
از او روح من از الرب باشد اختصاص او بر محمد و آل محمد منافی نباشد با عدم غلو در این رتبه و در مقام
ایاتم و عدم اختص صشب قدر بر حج این است زیرا که ممکن است که فقط این روح بر حج باشد
نازل نباشد مخصوص برای اینکه خصوصیت باشد برای محمد و آل محمد با اینکه بجهت انبیا سلف

فقد دریا به قدر نازل شود که برای غرقه شدن آن غرقه در غریب به قدر نازل گردد چنانچه در بعضی اخبار است
که از آن روینجه آن روح بر سول نازل گشته باسان بفرقه روح بعضی است که او در نزد اهل بیت است
فی روایتی ابی طین سالم بن ابراهیم الله ذلک الروح علی محمد ماحد الله العالی علیها وودیه
ببصیر کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو مع الائمة من بعد و بنا بر همین این جنبه
که گفته شود که اگر چه آن روح همواره در قدست است لیکن منزل دریا به قدر با وجی خود در سبب
یا اینکه بگویم عدم وجود او بر آسان لازم نموده که هیچ از حضور ایشان غیب نگردد و پس آن
بعد از آنکه در آن باشد که او بر آسان که بگوید اول او است معبود که در آن باشد باشد
بر آسان دنیا که محل لوح محو و اثبات است معبود کند از آنجا بجزر خجسته نازل نماید و ممکن است
که آن روح فردی باشد از نوع روح القدس که با مخصوص درین بفرقه نازل گردد و در بعضی
و در بعضی فیما فرود آید جبرئیل با ایشان در شب قدر استماع ذکر کند و فرستاده است که با سلا که
بر اهل ایمان و نزد بعضی مراد از نازل ملک و جبرئیل است باسان اول و قول آنست که ملک غیر است
نام او است با در نیک فرود آید یا صفتی ملائکه که آنها را روح گویند و در ششگان ایشان از زمینند
شب از غروب تا طلوع نازل میشوند بارون بی آدم یا حضرت صبی بوقت ملک زمین بود
جی تقایر مذکور است که مراد روح حضرت رسالت است که در آن شب نازل ابدال فرود آید
جی مراد از روح وحی است که نور و ملک از آن ابراست روحانی برانی که ششگان فرود آید
و ایشان وحی باشد بقدر خیرات و منافع و اشیاء که فرشتگان بایر سبب فرود آید و این
وحی باشد بقدر خیرات و منافع انقی کلام صاحب الطریق و باید دانست که نازل روح یعنی روح
هم و حضرت عیسی علی السلام و باید از احوال عالم بداند باشد نازل حضرت جبرئیل ممکن است
که فرشتگان وحی نیز باشد و اینجی با اختصاص وحی بر انبیا مانده باشد زیرا که حبیب که ایشان مخصوص

روحی است که بعد از استقلال و ابر بر ابلاغ و حیات باشد و راجع باشد بر امور تکلیفی اما روحی که
 در عنوان نبی است از من لای روحی بالا صلا و راجع با امور کون و اتم ان امور بدیع باشد و متروک باشد
 نامور بر روح است نباشد خصص آن بر اینها غیر معلوم بلکه معلوم عدم است لیکن استفاد از اخبار اند
 آنست که این روحی که در دنیا در قدر نازل میشود غیر از جبرئیل است که در صحنه از قی نفل که نازل
 میشود که روح القدس بر هم زمان و یقیناً الیه منافع کتب و کفر است که مراد از روح القدس
 در ان مقام همان روح من الهی است باشد چنانکه مذکور شد و بهر حال لازم است ایمان آوردن بر
 اینکه در شب جماعتی از ملائکه با سمیت روح که با روح القدس است یا جبرئیل و یا مخلوق غیر از
 ایشان که روح نام دارد بر حجت زمانه نازل میشود زیرا که بقدر انطق قرآن و حجت است و باب
 تاویل را کردن جایز نیست زیرا که تاویل آیت و اخبار انطق آنها تودی بر معنی عقاید و تفسیر
 و معنی مخصوص از حجت میشود و جمعی از غلات در منقولات آیات و احادیث تاویل میکنند بجهت
 بهشت و جهنم و محض خیال و وهم و چیزی مانند عالم خواب رسانیده اند مشاء حشر این در تاویل میکنند
 بر حشر به حقیقت که عند ان اول حشر است و همی تشبیه میکنند آنجه را بر حشر در میان است که در دنیا
 اگر گفته شود که اینجه مشور نخواهد شد صبح خواهد شد چنانکه اگر بر حشر بگوئیم چنانکه نیست صحیح است
 اما که ما در جهان بعد است بر این جواب برای رسوخ آید و شیده و ما آنگاه که آیه استخوانهاست بر سینه
 در محضر آنحضرت خوردند و گفته اند اما انما اننا لم نعوثون و حال آنکه اگر
 زمره من نمیکویم که بلیک بر تنها مسوره خواهد شد بلکه میگویم در میان آنها چه نسبت مانند شیشه
 در میان سنگ چه چیز مشور خواهد شد ایراد آید در تصور است را خط میشد که یا غیر و احاطه خود را بر غیر
 علم و اتم میداند و هم طیر و قه بستی و خبرات الحان و سایر نعم بهشت را چنان میدهند که بان بودن
 و همی بسجده اند و میگویی چنان بنظر آید که گوشت مرغ خورد و اسجدت میگویی مثل بنظرش میاید

که بر شتر را بر سواری کردید لا اله الا الله میگوید چنان میداند که با خود بر با شترت کرد الله تعالی عز و جل
 آنوقت را گیاره خیال میداند آنکه این عظمت کو یا میان سگین معاد و دنیا معاد که در دنیا
 دیگر را باید چه چیز باشد که شترت را عالم ظاهر نبال بود باشد چنانچه و چون زمان را هم در با حقیقت
 بری و جویا میداند زیرا که میگویند هم در غایب خویش تصرف کرده و غایب را در آورده و در جسد
 و در غایب نقیض میکند و دل آنکه جسد با غرض منسوبم و خیال است زیرا که بهوت انسان
 غیر از روح و عناصر جزئی نیست و چون عناصر رفت غیر از روح جزئی نماند که سبب گویند در باب
 در غی طول میکند چنانکه ارواح مردگان بعد از انداخ از غایب در غایب بر غی نقیض میکنند
 باین هم زمان باید وفات کرده باشد و زنده بودن او منضم و جسم و خیال باشد پس
 از ان ملائکه در روح در دنیا در قدر بخیر او نیز باید خیالی باشد یا اینکه در ای انعام بعد باشد
 یعنی در عالم بر رخ باید بخیر او بر سینه خود تصور نمیدانم هر بخیر رسول الله آفریننده و بخت
 حضرت آفریننده و تمام مائده عشره رحمانی بر سر بر آید و در حال آنکه اگر عدم غلور من از محض
 غنی که ایشان میگویند که بقوی بالیت و جو رسول الله آفریننده شد زیرا که در عالم بر رخ نوبت
 مایت آید خیر ندارد و مع ان عناصر و جو یا زنده امام هر انکایت نمیکرد و مع ان غلور من از ای
 با او اثبات امکان طول عمر هم زمان بر این تعلقات طاق که فایز شده اند و حقیقت زمان
 محسوس غیر و خیال و فصل این نکته را انقبیه است که یا اصل تصور اینجه است آنست که چون
 حقیقت محسوس را ساری میداند بخیر بپند بدنوساید برای نفس فیه خویشی و است کند چه اگر
 بگویند هم در بدن عنصری زنده است و بخیر به از دست با ایشان نمیرسد و بی حق و در دنیا
 با بر اینجه است خرافات میرزا علی محمد باب را اینجه است با نده نمیکوید که این او غلام
 مع الله لا رهم نیست بهتر این است که بپرو و بگویم در من خدایم با انچه بر سر من گفته

برهمنه استبدان نمود و بقرح کرد بر اینکه با به اذن پدر تو کاری نمیکرد این چند سال بعد از آنکه
 بدی جسم بسلام چنانچه او مرد نوای خدا را با میرساند بر ملکی نیز برساند بگوید که این تعظیم ریاست
 بر ما سوی زمین است پس تزل ایسان دریا را قدر نیز با فرمان لام زمان باشد یعنی اذن خدا را بر
 آنحضرت تلقی نمایند و ممکن است که این اذن اذن توفیقی باشد یعنی یکبار خداوند بایشان بفرماید
 فرماید در هر سال در فغان شب معین بنورید و بخور تخته خدا نازل شود چنانچه ما را ابلع فرمود
 باید ماه رمضان را مثل روزی بداید و این احتمال با قول بر معین شب قدر اوفق است و ممکن است
 که با وجه یقین آنشب در هر سال نزول ایشان موقوف بر اذن جدید باشد و بنا بر قول عدم یقین
 قدر باید در هر سال در شبی که مشیت خدا بر تزل ایشان قرار گرفته اذن جدید بایشان برسد هر روز
 ایشان بدون اذن خدا نازل میشود چنانکه مصومین بشر نیز ابد بدون اذن عمومی یا خصوصی زود
 خدا کاری میکنند و این از ملکی چندین غایت ندارد زیرا که نفس حیوانه ندارد تا بر جری شوند
 کرده باشند و لیکن زبر خسیه غایت دارد که با وجود نفس حیوانه چنان میل و تمنا داشته باشد که ابد کار
 از روی هوا از او صادر نشود بلکه خورون و آشامیدن و خراج او نیز با فرمان خدا تصادم گردد و او عجب
 مقام بر مصومین متعالیست عالی محمد و آل محمد میباشد که رنگ اولی نیز از ایشان سرزد و بلکه جنبه
 برزی خداوند بخرد و اندو بخار و سب بر خد اشد و اندو چون با بر تخی از سایر مصومین ترک اولی صادر
 میشد تا محمد و آل محمد سابق بالجهیز است بودند و ابد از ایشان ترک اولی سر نبرد پس تحقیق بطلب
 بر بحث کردن در هر مقام است متاع اول در معنی ترک اولی بدانکه مصد و مصیبت از مصد
 مسته است زیرا که مصیبت با عصیت جمع میشود بگو ز قیل و ذیل و فرال و باد و پشته است که با
 که شد مصوم نمیشود و مکه معصوم که شد گناه میکند و چون اصحاب ما انبیا و اوصیا را مصوم میکنند
 آنست که هر آیه را در قرآن مجید که علی بر شش منافی آیند است تاویل بر می مینمایند و این

و از آن شخصی آدم رب غنوی و قوله یا داود انما جعلت خبیثه فی الارض فاعلم بین الناس خبیثه و قوله
 انما جعلت بیست به و تهم بها کونی آن را می بران ربه و بهتر از همه و جو گذشت و جو باست حضرت من
 انما است که با نمون داده و دمی بر این عمل کردن آن است که بخیر نصیب در حق پذیرد و
 از اینان بر قول و فعل است و اینان تمام شده است و است با پشت شان کینه و
 آنجا با عیان عمل کردن خدا بر او امر و نهی می در خط و نام موجب و این حدیث است نامیده
 بر این پس نفس عرض بر حکیم قیامت دارد بنابرین چگونه مقصود است که خداوند عالم بنیار بر خسته
 روی اینکه تخته بر مردمان قیام شود و بر ایشان روز قیامت خداوند اولی را که با خداوند
 بیک دل عیب ندارد که در ایشان باشد و له منی آن از جهان بگذرک دل نبیند و بشود زبر که
 فعل است در معنی علم و اشع و اقوی است یقین فدان امور من فدان منی شش این است که علم
 و علم آنگه بگری زیاده تر است و بگذرد از اشع و اقوی پس معنی آینه فدان کار فندان در اول است
 این است که آن بهتر از این است زیرا که در غیر اولی ابد او به نیست پس برگزیده برای مصوم پیش
 که در هر حسن ذات است و لیکن بچه خوب تر از دیگری است ممکن است که مروج را بگذرد و
 این کند و بگذرد در حق آنچنان مردمان بر گواری با آفتاب است عاید و در دنیا بر می کشد و
 خداوند خداست از بر سیئات المعتبرین و با بعیان محسوس است که قیامت فعل مکرر از عالم کمالی
 ناهم مکرر از خود مردمانی که نیست آن است که خداوند عالم گاهی با نفسی و گاهی با قهر و گاهی با ستم و گاهی
 خیر می نماید و گاهی مل غلبت است و درده در معاصی اختیار و در کتب و اصول خویش ذکر کرده و در اذن
 معین محبت انبیا و در کتب آنست که در ملائکه با سب مصیبت نیست به نفس حیوانه ندارد و عجب و
 شرب نمیشد و آنست وظی و امثال آنها را دارند تا انبیا هم نفس دارند و هم میخورند و میخندند و هم
 آنست بر تیره دارند و خداوند عالم قیامت با عیالی بچنان بایشان فرماید و ممکن نیست پس مصیبت

نماید

غایب چنانچه عاقل اگر چه قادر است کثرت العود در بار او گردش کند ولی اتفاقات او بر قیامت
 آن بستند از او چنان کار بر آید که می گویم که قیامت از بار او بر زمین در بار او جمع مردمان
 و همه در اینجا از او می آید است و کذا منی صحت در اینجا اولی و چنان است و منی است
 صحت از ایشان این است که آنکه قدره بر صحت ندارند و آنرا که کنه در حق ایشان خلیل
 کار نمی آید است که ممکن است از طبقه رعیت هم بعضی با او با طبع در علم و معرفت و تحصیل کمال
 و تحصیل مراتب فضل و جودان کار خود را بقای رساند که چنان به حاجت معاصی ملحق شود که ابد اهل
 کمال و منای مراتب آنست که حصول این رتبه برای او تحصیل است و باید با تدریج این مکرر و در خویش
 نماید و باید این رتبه کمال را از مضموم بنیم و تحصیل کند متناهی بر اینکه صفت این قابلیت در این
 نیز از حضرت معلوم است چنانچه در جی سلطنت ابدان و ارواح شایسته گشت آنست که صحت
 صحت منبری نماید و اندیش میان ایشان و در باب صحت کبری هم فرق است یکی آنکه صحت شان
 از صحت ایشان اقتباس شده و دفع آن اصل است هر گاه آنکه مضموم از اول کار مضموم است اما
 پیش از توالی تدریج کمالی که است گنگ و گسسته بلکه از هم باشند مانند حضرت ابی در ممداد و عمار و
 ایشان بحدت کمال که اول کار خود در دمان صحت و در زیر دست مضموم پرورش یافته و رتبه طاعت
 تحصیل آخرتیه کمالیه هم دارند که ایشان از اول تحلیف کنه میکنند مانند حضرت زینب و حضرت
 و سایر بزرگواران اولی و اولی هر قابلیت و صفتی یعنی رتبه شایسته که در خلقت داشته اند و از آن
 از افعال و اقوال مضموم تربیت گرفته اند پس بطور رعیت را توالی رتبه شان میورثت زیرا که ایشان
 و جوینی و صفتی آنرا از تحت تربیت مضموم جدا نشده اند بخلاف غیر ایشان که اگر چه انتخاب صفتی
 خلقت از مضموم طاعتی داشته اند ولی انتخاب نفسی ندارند و بعد از برهه از عمر خدمت مضموم را در
 کرده اند و از انبیا و افعال ایشان از حضرت سلمان نیز فهمیده میشود اگر چه در این مضموم

و مضموم

او صیانت پذیرد زیرا که در جی سلطنت گذشته که در نسبت صفتی شایسته آل محمد و انبیاء و
 سلف بر این پس حضرت سلمان اگر چه در رتبه تعلیق با حضرت زینب و حضرت عباس بر این پس
 در این انتخاب و رتبه بر تدریج آنکه تدریج باشند و از اول زمان آنکه در تحت تربیت انبیا و
 انبیا و افعال است تا می رسد به این تدریج و از آنجا که در این و در نسبت نسبت به نسبت
 سلمان و از این پس که حضرت سلمان را تعریف و توصیف میکند باید معذرت سنان متاهل
 است و واضح است که مراد از این تدریج که ال تعریف است و نسبت به نسبت و از این پس خدمت
 آن است که از رسول خدا و از شایسته و در حجب شرح بر زبان طاعت نامور است بحدت نسبت
 و حضرت عباس که حقیقه از اهل بیت می باشد و از اینجا بعد از ممداد و عمار و عمار و
 انتخاب نیست از حضرت عباس فضل است لیکن در مقام خدمت شایسته و این تدریج است
 از ایشان خدمت حضرت ابو الفضل از برای تزیین کردن افعال و امثال آنکه توانست و شایسته
 رتبه هم در آن باب است بعد از آنکه از دستش می آید مضایقه خود حق نبی صحت خوب بود
 میگوید که حضرت عباس و این باب از هر چه در دست دارد یکی آنکه در تحت مضموم جدا و جدا
 آنکه بمرات داخل شد و آب بخورد حضرت عباس را تا در خدمت رتبه کبری هم مداند که
 هنگام که در کوه ال قنکاه افتاده بود سر کشاد و پابرهنه بیان لشکر افروخته و آن صفت رتبه
 در خدمت و اطلع باشد و مدافعه تسبیح بکشد حضرت عباس در مدافعه از نام و تدریج رتبه
 رتبه را هم با کعب نیزه باز در خدمت عباس در راه روم دست از حضرت زینب بر میبرد
 و در سر ابو الفضل را تا شام بروند باین بعضی روایات خود حضرت زینب را تا شام بسیر کردند و
 اسیری حضرت زینب در ذاب هر گاه یزید و زوال سلطنت او معرفت رسانیدند مردم بر کمر او
 نهادند و او را که حل روم مله را میزد که حل بر اقصای آن سلطنت واری کنند تا میر کردن

و خرد رسول خدا و پروردگار حق او را در مجلس خاخرمان در مذاق شیشه و تنی محلی گذاشت و بدینجه
به که اهل شام یکدیگر غنیمت شمرند و به خستیدار بریزیدند گفت کردند و هذا الملاجله از غلبه آنقدره که در مجلس بزرگ
خواند قاضی ارکان دولت بریند و ایلمین روم و فرنگ غنیمت شمرند و حاکمیت هم و نافع چون
نیز در نزد ایشان برین در روشن گردید و گفته اند علی بریند و اتباده رخ آنس و عا و ارم

المجلس الخاص فانهم من كل امة

تمام دوم در اثبات اینکه همه آل محمد سابق با نجات بودند و ترک اولی از ایشان سرغیر و اثبات
اینکه قیاسان اخبار و احوالست حالات تاریخی شان میباشد شیخ بزرگوار یعنی در باب قدس
و مندر ضمن روایت عید اکرم از حضرت صادق از روایات بیانیة حضور صغیر باید هذا دلیل ان الوضوء اما
هو مرة لا ندیه کان اذا قد علیه امر ان کلاهما لهما طاعة اخذ باحوطهما و اشد ما علی بینه و این حدیث
اگر انصوم باشد نفس است و در مقابلت بر سونده و اگر اهلین باشد میرساند که در میان شیعه مسلم است
اینکه سونده همواره اخذ بافضل میفرمود مستفاد از هر کلمات مصیبات است که انجیده از از دست
دانشه اند زیرا که گمانه که هر دو شستن زود و خور و فضل دانسته اند و جواب از اخبار بیانیة گفته اند
که شاید یکدیگر شستن در حق سونده آنها افضل بوده است و تحت اند که سونده آ افضل را ترک میکنند
و با بجز اهل استقامت و جمع را پوشیده نیست که انجینی در میان هاتیه مسلم است و اعدی از ایشان
مترم نیست بر اینکه آنجناب مرتب ترجیح راجع بر رجوع میشود و عاده ماق در کد اثبات آن بزرگوار
هم توضیح نماید که آنحضرت همواره اشد و اشد عبادت را اختیار میفرمود و چنانچه عده در
صلوة یل بر بر کپی سبایه و حتی قدومت قدماء و انزل الله تعالی طمنا انزلنا علیک القرآن
لنتقی و کذا الله ابرار از جهان بودند بیل قوه هم میفرمود و انزلنا ما یجیبه لا خیریه و انزلنا در صفات

کما یبکیانند اگر کاهی اقدام بزرگ میبایست کرده اند و بزرگوار و در عجب شده و اند از برای این است
که مردمان آن سحاب را واجب گمان کنند و بدانند که خود و اولاد از آنند و از عجب بدعت و زندقه
و با انضمام این حیثیت ترک سحاب و فعل کرده راجع کرده چون ارشاد مردمان و مصلحت ایشان از مصلحت
بر صاحب شریعت و اوصیای او از هر چه اتم است چنانچه اقدام بر مسابقت از ایشان بزرگوار است
رفع ضرورت بشریه و ارشاد مردمان بر ابا جده و سحاب از مسابقت و تا یکدیگر در بشریه و در وقت شش
بازگشت خودشان بگونه از بابت نشی صرف بلکه آن بزرگواران من حیث لو غلوا و هم قد غلوا
و نقل مندر ضرورت مایل مسابحات بودند و غیر از عباده و بندگانی از ایشان ساخته نمیشد کف لا
و حال که موجب صریح نفوس معتزله شیعیان ایشان انجیده از روایت که بزرگواران میفرمودند که
خودن و آتش میدن مریض هر از او کای منظور ایشان از عجب یعنی مسابقات آن میشد که
در ترجیح آن کار برای ملت اسلام نفس بود و مردمان بجهت جهالت و نادانست این فرقت انکار
فرج دانسته بودند پس آن بزرگواران اقدام بر آنگونه کار میفرمودند برای رفع قیاحت آنها از میان
مردمان چنانچه اکثر از راجح از ایشان تو انکنت که از ایزاده بوده است و لکن هست که عطا
بر این اکثر از راجح رجحان داده و شرعی بر تقیسی آن دانسته باشد چنانچه نفوس معتزله همین معنی را
میرساند و بنا بر آن اقدام ایشان بر آن راجع فرموده اند زیرا که تقیاسی در آداب و سلوک خود
باید پیروی ایشان باشند و مستفاد از بعضی اخبار معتزله آنست که خداوند عالم برای آن بزرگواران
در تمامی قوای بشریه رجحان بر سایر مخلوق داده و چنانچه در شفا و قوت قبله اعدال مزاج
بالدرایه ثابت است حتی اینکه بعضی ناگفته اند که هر یک از اینها یعنی از ایشان را اگر میگویند
و فاستی نمودند مگر بعد از عمر بیا چنانچه امام از دهم عمر کرده و بعضی روایات هست در
که بزرگواران در با قوه و غیره تا قوه چهل میفرمود است پس بابر این عده و بعد نیست که احوال ایشان

[illegible]

از زنج کشنده من است بود جبرئیل گواه من است بر آن در نیت بجهت این بر سایر زنان پیغمبر
 فرستاده که در جنتی اند و این نشان از جنت حق تعالی بر آن زن بود که در پیغمبرها و مشو له نوزج
 شایسته ای شایسته اند آورده اند که حضرت رسالت برای نیت در روز عوسی و نیت نیت کرد
 و نیت ساخت که برای پیچ زن از زنان خود ساخته بود و در این روز پنج شایسته کرد و نیت و نیت
 و نیت مردمان میگردانند و نیت نیت ما و نیت نیت نیت که نیت نیت خدا و نیت نیت
 رسول خود از راه افروزم بر دیگران است چنانکه در شریفه ما احل الله لك نیت نیت نیت نیت
 آنست و از این راه است و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 مجبور بر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 به باشد محض برای آنکه آن مقدّم نیت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 حیدر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و از آنچه که بسیار نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نمودند رسول خدا با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 حرام کرد و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 کرمان گردید و عرض نمود یا رسول الله در منزل من با کبر عزت کردی و حرمت مرا نگاه داشتی
 رسول خدا را بر او رفت کرد و ما را بر خود حرام کرد و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 ترتیب بیان من و تو باید بگویی و دیگر گفته و در آن خیانت نمائے با وجود این حضرت آن ترا
 با عایشه در میان نهاد یا اینکه رسول خدا در روز نیت عایشه با نیت نیت نیت نیت نیت نیت

ترا که شد حضرت فرمود که اینجا را از عایشه محض و از من ما را بر خود حرام کرد و نیت
 عایشه را از آن ترا که کرد و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 عید از عمر و بعد از عثمان نیز که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و هر یک از ایشان این نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 یا ایها النبی انکم منا احل الله للمغتصبی منک ان یغلب و الله غفور یمحی و نیت نیت نیت نیت
 از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 تحسین رضای آنچنان زن که در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 شود و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 آیات چند که از آن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 تحت عیدین من عیدان ما صحیحین فیما بیننا عیدان ما صحیحین فیما بیننا عیدان ما صحیحین
 معلوم میشود که مقصد نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 عید نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 حضرت برگردانند و بر رسول خدا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 که ایشان همانند که ابدی تر رسول خدا را نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 باشند و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 حل میگردد و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 ما و یا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

معه در میدان و سوادیه را بجهت فاعلی و زید را ابرالمؤمنین سید اندد و بگوید که شاید او هم حسین را
 گفته اگر گفته باشد فاعلی نیز که در کاف و حال آنکه قطع نظر از حالات مقام آنحضرت بزرگداشت آنحضرت را
 متعلق واجب میدانت و کسی که در کاف و حال آنکه قطع نظر از حالات مقام آنحضرت بزرگداشت آنحضرت را
 حسین متقی و ائمه جنتی که در کاف و حال آنکه قطع نظر از حالات مقام آنحضرت بزرگداشت آنحضرت را
 خیران بزرگداشتگان خود را که در کاف و حال آنکه قطع نظر از حالات مقام آنحضرت بزرگداشت آنحضرت را
 کاش میخواستند با بر حسین علیه السلام مبدی بنده بن که هم سلمان در کاف و حال آنکه قطع نظر از حالات مقام آنحضرت بزرگداشت آنحضرت را

المجلس الثانی السبعون بیان بتمام هر یک از

قوله من کل لمة و غیره است در اینکه منزل و کلمه روح از باب است هر کار باشد و واضح است که اینکار
 تا چهار بار در راجع بر عالم کون و فاعلی باشد زیرا که عالم امر مرده است از آنکه فاعلی باشد و دیگر و عالم
 لا هوت هم حاجت به منزل ایشان ندارد پس معلوم میشود که از باب است هر کار یک راجع بر امور تکوینی و
 و معانی عالم ناسوت است نازل میشود زیرا که امور تکلیفی تا بر رسول خدا نازل شده و باقیم
 آنحضرت باقی مانده و رسید به دیگر از منزل که در خصوص آن استحقاق حاصل شده و از تکیه اخبار استغفار
 میشود که کلیات امور و کلیات آنها بزرگواران آن حضرت است پس باید نازل و آنکه راجع بر تفصیل
 محلات و توضیح مقامات او بدینیه بوده باشد چنانکه در مجلس سابق روشن گردید و چون مقام
 الهی از آن ارفع است که بگوئیم که از برای تعلیم ایشان میاید پس تا چایاید ایشان
 محض برای دادن در آنها را سوره باشد آمده باشند چنانکه بعضی اخبار را بقیه میرساند و یا اینکه
 برای تعلیم تکلیف خود بجهت مبارک توحید رسیده باشند و در صفای از قلمی نقل کرده و ظاهر آن
 حضرت باقر این را روایت کرده که میفرماید نازل میشود و آنکه در روح القدس بر لایم آن

و بسیارند بر او آنچه را که تحقیق نوشته اند آنرا از حضرت صادق نقل کرده که چون شب قدر میرسد
 نازل میشود که روح و کتب بر آسمان و نیایش میروند آنچه را که بود از تعالی نازل و جمیع در
 میان این دو حدیث و آنچه مذکور شد از تحقیق مطلب چنان است که بگوئیم که نازل میشود بر آسمان
 دنیا که لوح محفوظ است و از برای آن لوح قدرت آن نازل را نوشته و آنکه بر
 بجهت روح زمان رسانیده و بسیارند و ممکن است که هر سطر از لوح که بدیده غایب خود را در
 چون لوح نوشته باشد مثل حضرت عزرا ایل آن حال را بنویسد و حضرت میکائیل طهارت باران
 و امور بعد از آن نوشته باشد و کذا و کذا و غیر جمیع هر کس کالیف خویش را نوشته باشد و آن
 و قمار از برای آن با نام زمان بسیارند که مورد بدایه آنها را که بر لوح نوشته است تا آنکه
 در ماه ن است در دفتر ایشان حکایت هر یک و اصلاح فرماید یا اینکه چون نام در رئیس است
 آنقدر آنرا که از روی لوح نوشته اند معاف فرماید یا آنکه بواسطه غلط آنها مورد بدایه را نوشته
 باشد و به آخر ضمیمه است از برای که نام علم است از جمیع امور پس چگونه که در عالم میگذرد و در
 و تقریر و نقل فیما یفرق من کل امر حکیم از حضرت کاکم نقل شد یعنی در شب قدر و کل امر حکیم پس تقدیر
 میکند تقدیر و نقل هر کار را از حق و باطل و هر چه باشد در آن نازل و هر او است بدو و ثبت مقدم میکند
 هر چه را که خواهد و بجا میگذرد هر چه را که خواهد از اجلا و روزها و جایا و اعراض امرش فرمود و دارد
 در آن آنچه خواهد و ناقص کند آنچه خواهد و افکند او را رسول خدا را بامر المؤمنین و ائمه میکند او را
 ابرالمؤمنین بدین تا آنکه میرسد آن صاحب الزمان و شرط میشود بر او در آن بدو شهادت و تقدیم
 و تا آخر در کاف از حضرت باقر نقل کرد که در حدیثی فرمود در خصوص شب قدر که در آن تقریر
 شود که امر حکیم میفرماید نازل میکند در آن هر کار حکم را و حکم هر چیز نیست و جز این نیست که آن چیز
 بجا میآید است پس هر کس حکم کند از آنچه در آن اخذ نیست پس علم او از حکم خداست عز و جل

در کس

هر حکم کند کاری که در آن اختلاف باشد پس چنان دانند که او اصحاب کرده پس تحقیق حکم کرده
 با حکم حق است بدستی بر آید نازل میشود در شب قدر بوقت امیر تقی که سال بسال مامور میشود در
 نفس خود با حسین جان خود کار مردمان با چنان حسین و بدرستی هر آینه حادث میشود برای اول
 الامر سوا ازین در هر روز علم خاص خسته اگر کون محب و خردن است مانند آنچه نازل میشود
 در آتش و زار پس از آن وقت نموده و کوان مانع از رضی شجره اقامه آید مؤلف گوید باید
 دانست که برخ میان این خبر چند پرتفا میشود اول آنکه نزول ملائکه در میان قدر و اجابت
 بر قدر آید و در آن و هر حق و هر باطل از چیزی راجع بر علم کون و فساد و دوام آنکه آنقدر است
 اول بر رسول خدا بعد با میرالمومنین و سایر ائمه اتفاق میشود تا آنکه بر امام زمان برسند و این با
 روایات سابقه در معاد اتفاق افتاده علی علم سابقین موافق است مستوفی آنکه در
 امور قدره هر سال نیز بدو مثبت باشد چهارم آنکه مساببات احکام تیر در آتش توضیح میباشد
 آن است که امام در هر دو وقت با یک حکم فرماید و گوید که شاید چنان باشد و شاید چنین باشد
 پنجم آنکه بیان محبت و اعلام بدایات مجاوره و در هر روز با هم زمان میرسد و این معنی چهار
 بیان قدر مذکور در حدیث است و کوان از الارض الخ اشارت بر آنیکه خبر نازل در
 علم خداست کسی نمیتواند که بر آنها اطلاع نماید مگر بر آنقدر که آفاقا خدا تعلیم فرماید و نباید ازین
 اخبار و امثال آنها تخمین نمود که ملک از امام اعلم یا استبق علیا باشد زیرا که آنچه ملائکه از قدر
 میفرمایند و در آنها را میفهمند و امام هم آنها را میداند و هم هر کار در چیزی از آنها بداند و وقوع شود
 آن بدو آیه هم میداند و از حفظ اخبار معلوم نیست که بدو امام ملک تعلیم میکند یا ملک امام
 جز آنیکه در بعضی اخبار است که ملک برود پیش رسول خدا و اوضاع است که رفتن ملک لازم مگر آن
 که ملک نمی آید و گوید پس شاید محض برای اذن در امر راجع باشد یا برای تعلیم باشد و ممکن است

که برای تعلیم بود و بجز آنچه خدا و این با خواص مذکور است و حق است زیرا که بدین است شده و گفته
 آن چهار فصل است و سوا میباشد و هم با دلیل روشن شده که علم عقل است چنانچه خدا و تقی و اختلاف
 حضرت آدم و ملائکه بر اخلاص و ولایت و ریاست شان با طاعت شان است و دل در
 و محب و فواید مذکور است که گفت که ملک بر امام ریاست و آمرزش و بر حق است
 که هم بر سبب امر ملائکه است پس بعدی مذکور آمدن ملک با بجز امام زمان برای تعلیم
 خودشان بود و باشد که اگر چنین است پس چه حاجت بود به نزول جبرئیل زیرا که شایسته پس از
 از برای اذن در ابلخ نازل شده باشد و شاید محض حکمت قول او آن باشد که اوقع در اتمام حق
 بر کافران است زیرا که ایشان استعجاب نموده و میگفتند ما لعلنا الرسول یا قل لعلنا و میسئله
 فی الا سنواقی پس اگر این قرآن بدون نزول جبرئیل میشد کفار کبار قرآن را کلام بشر میدانستند
 و بر سالت رسول خدا باور نمیکردند و الا چگونه مستقور است که جبرئیل از رسول خدا اعلم باشد و
 حال آنکه در شب معراج رسول خدا را بر او امامت کرد و اخبار بار در دست است جابر بر او
 و فضیلت تقدم اعلم دارد شده و آنکی جبرئیل بحسب برخی اخبار فرموده آن آل محمد و این
 محبت ایشان این وحی شده است و در شب معراج توانست از مقام خود بالا تر رود و در
 عرض کرد و نودون اعملة لا تحرق و اما رسول خدا که بعدی رسید و غایت حق با محمد لعل
 و طنت مؤمنان و اطلعت من قبلك و ترفع عالم بر اعلم و تقدم او بر دی سخت فتح است و در بعضی
 روایات است که ملائکه از انوار آل محمد بتبلی و تسبیح و تحمید و تمجید را تعلیم کرده اند پس معلوم میشود
 که گفته ما چندان بعد از او در بعضی اخبار دارد است قریب انمیعون که آنکار که حضرت موسی با
 حضرت خضر و شقی الجبرین نشسته بودند دیدند که مرغی پیداشد و قطره آرب در دایره داشت و شب
 آسمان از لعلت و قطره دیگر بجانب مشرق و دیگر بر اطراف جنوب انداخت و قطره هم بر پاهای آنکه

آن دو نفر از آن دو تنی که آفرینش عاقلانه و منتهی شد بود که بتاوی چیده شده بر آنجا گفتند
حیرت زده می بینیم این قدر عاقل که در عالم که ما می بینیم کار را اینقدر انجام داده اند
و این همه است که علم این جهان و علم این زمین و حسب علم محمد و آل محمد باشد این قدر است و در
این دنیا و آخرت و آسمانها از طاعت که بودند و دیگر اگر بجهت برسد که هیچ است در یکسال تمام از
تمام آن که ممکن در بعضی روایات است که چهل و نه روز حضرت رسول نشسته بود و حضرت
امیرالمومنین و او شد چهل و نه روز با احترام آنحضرت بیای خواست رسول خدا فرموده بود که هر
برای احترام بر آدم علی بیای بر خیزی و حال آنکه او جوان است و من اگر دلی و لیکن او را بعد از من
حق تعلیم است آنکه خداوند آفرینش کرد و من پسید من نشد و من ناچار بودم که با او بروم و هر
یک روزی از من فرمود من ندانم چه کنم که با او ایوان چون طاعت گفت بگوی اینست از رب تعالی
و انقبضت علیه جبرئیل و باید دانست که ممکن است که خداوند عالم نفس برای ارشاد و جبرئیل و انقباض
عبد است امیرالمومنین در آن صورت مخلوق در آن حالت بصورت آنحضرت خلق کند و با اینکه شیخ حضرت
امیر که در عالم افکاک بود چنانکه حضرت آدم هم اشباح غیبی را دیده و بعد از آنکه خداوند تعالی
جبرئیل را ارشاد نماید و بعد از آن این شرافت و نصیبت است برای حضرت امیرالمومنین
و کاشف است از غارت علم آن سرور و عالم لازم گرفت که هویت آن حضرت حقیقت در آن
عالم وجود داشته باشد زیرا که مقدم شیئی علی نفس محال است و باید آید آن بزرگوار از
ابجد است و فاطمه است که شده است و موجود شده است و بعد از آنکه بنود چنانچه وفات کرده است
بعد از آنکه زنده بود و در میان بنود سایر آنکه چهار است که شده است و چهار است که دیده و شاهد
سجده کند شاهد حضرت پیدایش آنکه در میان سی هزار نفر بدرجه شهادت رسیده و در مبارک
اورا از قاضی بریده و بر سر نه کرده برای بنده پیدایش آن بزرگوار آنجا و کاشف دعا دارم

المجلد التاسع والستون

در کتابی از قتی و میانش نقل کرده از حضرت علی (ع) که میفرمود که منیب و متین و مؤمن و پرهیزگار
و روح پاک و آسان و سبک و سحرآمیز و پاک باشد از خدای تعالی پسر که او را خدا بر او
گفته که تعظیم کند چیز را تا خبر از خدای تعالی کند و میگوید که منیب و متین و مؤمن و پرهیزگار
گفته است که ... او را کرده ایم و بدینست که در این روایت و روایات بسیار دیگر از ائمه
من آیه از تفسیر آن است که هرگاه که میگوید که منیب و متین و مؤمن و پرهیزگار
و منیب و متین و مؤمن و پرهیزگار است و منیب و متین و مؤمن و پرهیزگار است
جمعه در صفا و زیارتش از فضل از حضرت صادق (ع) نقل کرده که از آن بزرگوار پرسیده شد از قول خدا
احسنوا لأخوانکم علیکم السلام که فرمود نوشت آنرا بر اینان پس فرمود که بر اینان نوشت
آن را برای پسران شان پس داخل شدند بر آنجا و اما بگویند از حضرت و نه از کتاب و نه
گویند که این خبر اشاره میکند بر حقین بنی اسرائیل که با حضرت موسی و مارون از صحرای مدینه
آمدند و دیدند که یار حقین گمان بودند و در آن سرزمین حلقه توپان کرده بودند بنی اسرائیل که گوشت آن
جوامع را در اراضی گشاده شینند از زمین آن اراضی را با گردن باغچه و باغچه و باغچه و باغچه
از نمای قوم آنجا بود که بودند از وضع حال حاله خبری بیادند و ایشان رفته و فتنه و فتنه و فتنه
و بدان آن قوم را دیدند و چنانچه از حضرت موسی بن نون بر ایشان خبر آوردند که با حریف میدان
حالت و بنیم پس بنی اسرائیل گفتند آننها قوم مجاری و آنان را نفعها ابدام و انعاما فادهم
است و بیک خاندانها امانا فاعدن پس از حضرت خدا بر ایشان ظاهر شد و بر جابا که سر ایشان
گرفت و حضرت موسی و حضرت اردون زبان بشاعت گزودند و هر که از ایشان سخن فرمود

در زمین کنان ز بر سبختی خیر از حضرت یوشع حرام گردید پس بهین سال آن سبخت در اول شب
 فرستاده تا صبح را و میرفت و هنگام طلوع خورشید از آنجا میزدند که در اول شب گویید بوزن آنجا که
 ایشان میزدند و یوشع رتبه میزد و اولاد ایشان را به یوشع و اولاد ایشان را به یوشع و اولاد ایشان را به یوشع
 منسوب نمودند و ایشان را یوشع میگویند و اولاد ایشان را یوشعی میگویند و اولاد ایشان را به یوشع
 و اینست که در شرط آن را که عبارت بود از حسن اختیارشان و جاهد کردن شان در راه خدا پوشیده
 داشته بود چون آن سبخت با سوره اختیار از جهاد نمودند خداوند عالم و قبول ایشان را بر زمین محو
 کرد و قبول اولاد ایشان را نوشت و گویید اخبار داده در این یک صد و چهارده سینه و سینه رزم هر
 در این یکصد و چهار سینه که حق میگرد و اخبار اجداد و منافع آن و آیات شکر بر او و عبادت
 و ایمان و اوج داده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و این است که گفت من این سینه
 فاختی من الاشقیاء و الکثیر من السلاسل و الدلت و خود را در وقوع بداد و سعادت خدا و بجز اخبار
 خیر حق و تحبب از حضرت و اخبار تقیه و ترک و تغییر بعضی وجبات و تحلیل بعضی محرمات در مقام
 ضرورت و دفع ضرر میگویند که ما شاهدیم که ایست چنانچه در کتاب مجالس الاحول مشروحاً نوشته ایم
 چون که گویا باشد و در هر کار خدا را تقدیری باشد که بایست که تغییر نیابد پس بکت از این امور را
 فی بدو مقبول نخواهد شد و حال آنکه خداوند عالم میفرماید ان الله لا یغفر حق بغیرة الا ما بانفسهم
 و این مردم که تصریحیت در این یک اگر بندگان تغییر می کنند خداوند عالم هم حال ایشان را تغییر میدهد
 و در این از حضرت علیه السلام نقل کرده که آنجا که پرسیده شد از قول خدا اینها بخوانند یا نه
 و ثبت و عده ام کتاب فرمود بهیستی آن کتاب کتب است که ممکن است خداوند آن آنچه را که
 خواهد پس از آن است بلکه و عاقل و میگوید خداوند آن نوشته شده است بر آنکه رد میشود با آن
 قضایا آنکه آن خدا واقع میشود در ام کتاب فائده نمیدهد و عاقل آن چیزی و از این خبر است

میباشد

میباشد که هر قضای که در لوح محو و اثبات نوشته میشود تغییر آن با او ممکن است تا آنچه در او
 نوشته شده تغییر دادن او ممکن نیست و این جمع مذکور را نقل کرده که فرموده انما ما یثبت
 فی الزمان الکتاب محو میکند خداوند آن آنچه را که خواهد و ثابت میکند آنچه را که خواهد و ام الکتاب
 تغییر نیابد از چیزی و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که هر امری که موقوف و محکوم فلان کان من محکوم
 امضاء فلان کان من موقوف فله فی المشیة یحق فیها بشا و اینها هم عبارت است
 از مقرر آنکه که لا بشرط مقرر شده و اما موقوف عبارت است از مقرر آنکه که امضای آن موقوف
 و منوط است بر احوال احتمالی و عباد و امور موقوفه را در کتاب محو و اثبات می نویسد
 می نویسد که عمر فلان سه سال است و تا که از اچنان میگذشت و در واقع شرط آن فسخ در
 یا عدم صدق آن بعد است و خداوند به بعضی مصالح از طایفه پنهان داشته و در لوح محو و اثبات
 نوشته و چون آن شخص با اختیار خود صدقه رحم کند خداوند سه سال را پس از آن کتاب محو میکند
 و جای آن سی و سه سال می نویسد و اگر کسی که نام آن ام الکتاب است شرط و شرط را
 نوشته مثلاً نوشته است که فلان صدقه رحم خواهد کرد و عمر اوست و سه سال باشد چنانچه از نوشته
 منقول است که فرموده است بدرستی مرد صدقه میکند رحم خود را در حق آنی که از عمر او بماند که هر
 سال یا کمتر پس در از میکند خداوند عمر او را تا سی و سه سال و بدرستی مرد صدقه میکند رحم خود را در حق
 هر از عمر اوست و سه سال باقی باشد پس ناقص میکند از آن سه سال تا آنکه گوید از این قبل
 اخبار در خصوص صدقه و عاقل نیز این است که قولم الله عاقل و المبلد و قد اوفیتم اوفاناً و ثلثه
 فی خصوص الصدقة و از جمله آنچه دلالت بر مدعا دارد خبری است که نقل کرده ایم آنرا در کتاب
 شرح اربعین خود سنده از شیخ الطایفه با سند بسیار صحیح از ابی حمزه ثمالی سبکی که عرض کردیم بحضرت
 ابی جعفر که بدرستی علی میفرمود تا بعد از سال دهم یا است و میفرمود که بعد از بلا و در آن پیش است

میباشد

عین رسالت که گشت و انکشافی ندیدیم پس فرمود ابو بکر ای ثابت بدستی خدا این
 از دست گرفته کرد و بود و بخت و سال به آن نگاه که گشتند چنین سخت شد غضب خدا بر اهل زمین
 پس تا خبر گشت آنرا نیکوید و بهیچ راه حدیث گفتند بشما حدیث را دادند فرمودید و پرده سر را
 داشت کردید پس به باغی رفتن از خانه و قرار داد آنرا وقتی رفتن و میخواستند مایشان را دیدند و
 عندک ام الکتاب دیدار داشت که حاضر ابرار از این امر فوراً حرکت و فرج آمل نموده باشد و سینه
 تاریخ مفاصل از آنجا بپوشانده است و احتمال میرود که اول بعثت شده باشد و بنا
 بر آن بنای آن مدت قریباً سال شهادت حضرت سید الشهدا و موافق آن روز که شهادت
 آنحضرت رسالت مبرور سال شصت و یکم از هجرت واقع شده و حضرت رسول در سال
 یازدهم از بعثت هجرت کرده و احتمال ضعیف میرود که بعد از آن از هجرت رسول خدا بوده باشد
 یا از نزدیک حضرت سید الشهدا این حدیث را نقل فرموده و اظهار این احتمالات در نزد حقیر احتمال
 نماند است و از این معلوم میشود که شهادت حضرت جعفر نیز ختمی نبوده است زیرا که حتی بوی
 این باقیه بر فرج و رسالت بنفاد هم منافعه میباشد خواه بعد از آن یا از بعثت گریه یا قبل از آن زیرا که
 وقوع فرج در سال پنجاهم موقوف بر عدم وقوع شهادت بوده است و حجة انما با فرض عدم
 امکان بقدر منافعه باشد پس مردمان با سوء فهمت یا آنحضرت را گشته اند و اگر چه چنان بود ممکن
 آنحضرت در زمان شهادت در بر سلطنت تعدیه و چون علایق از حضرت آن بزرگوار نقل
 نموده و آنحضرت گشته بودید خدا بر اهل زمین غضب کرده و فرج آمل نموده را که موجب فرج علایق بود
 تا یکصد و چهل سال تا خبر گشت و داد احادیث یعنی شرا خبر را که منصف نموده اند یا شال را
 برانی بودند که حصول آنقدر از محل آنها خبر نموده باعث شده بر اینکه آن کار را آن قدر
 بنا بر آنکه که در نزد امر وقت یعنی برای آن قرار داده و در دست آید بحواله الخ و غیر

عدم میرساند که باز تا خبر تقدیم این کار ممکن است و این سنان نیست با اینکه اخبار داده از طبیعت
 حضرت جعفر نقل آنکه خبر داده اند زیرا که خداوند علم غیبی و افعال غیبی را به اهل این خبر داده است
 و ممکن است که بگوئیم خداوند عالم مشروط را که تا خبر فرج و غیبت تمام نشود خبر است خبر و شرط
 آن را که عبارت از قتل حسین و اذاعه بوده است از این چنان دانسته و پس از وقوع
 شرط به آنکه تمام شده که شرط تا خبر فرج این دو بوده است و ام باید دانست که ظاهر هر دو
 مقابل قتل حضرت حسین بلکه با آنرا از آن قرار داده و بعد از آن باید آن باشد که از و باعث شده
 چندین قلم مصحوم گردید زیرا که خداوند غیبی جو را در همان اذاعه شده و شنیده اند که آن
 بزرگواران خلاف ایشان را باطل میدانند و شیعیان خود را مدعی میدانند که باز نیز گفته
 و کسی را با تبع خروج خواهد کرد و سلطنت تمامی ملاطین با دست او خواهد شد پس هر یک از آنها
 در عهد خود احتمال خروج در حق قلم معاصر خویش داده و در عهد قتل و دفع او شده و بلکه سبب
 امام دوازدهم بر غیبت نیز همان اذاعه شد زیرا که خلفا دانسته بودند که نباید روی زمین از
 حجة خالی باشد و بدان سبب محذرات خانه امام حسن عسکری را تحبس میکردند و امام زمان را جعفر
 مینمودند چنانکه اگر با چشم ناقل در محاورات خلفا با حضرتان از دستگیری خویش دید که دست بزرگوار
 خلفا همین معنی جهل است چنانکه منصوص در بعضی محضر صادق علیه السلام بگفت که تو چنین و چنان
 گفته و آنحضرت موسی را امروان الرشید میگفت که تو چنین گفته یعنی سخنانی که مشرب دعوی غیبت
 حضرت هم گویند بخورد که خبر ندارم در آخر تعبیر از آنکه زمانه را زیاده بیاورد بود فرمود وقوع دارم
 که از آن بدی بشود من بر شیره تو ماست گنده چه بدتم فرموده است که چون مدتی را هم با یکدیگر
 ملاقات نمایند خون قرابت بگرفت آید و غیض ایشان بر یکدیگر ساکت گردد و انشای از آن و او پس حضرت
 از دست او گرفت و چون مدتی گشت مارون دست بگردان آنحضرت کرد و از حقه آن

بد کرد

عدم صدقه است و مسلمانان که از این صدقه بیرون شده بودند و نمیدانستند که در مرتبه دیگر
 خود را بخواهند برگردانند و در حاجت خواهند نمود چون در حدیثیه کاربند شد و مراجع انجمنه
 خبر شد و بکند انجمنه که رسول خدا از بزرگ بودی محض خبر داد و حاضرین را پوشیده بود و بیک
 برگشتند و است با اینکه صدقه در چون بود و جهت کرد و بیکصد که در نزد ایشان مجهول
 بود و ایشان ظاهر گردید علاوه از اینها قرآن مرسوم است از اینکه آیات که فلان قوم اعطاست
 کردند و ایشان را راستی نمودیم و فلان قوم مخالفت نمودند و ایشان را هلاک کردیم و فلان
 جماعت تو بنمودند و تفرغ و زاری کردند و بار از ایشان رفع نمودیم مانند صدقه قوم یونس و امثال
 آنها پس از آنکه آیات و تواتر است و استقامت بر بیاید که اعمال عباد در مقتدرات خداوند است
 و این لازم می آید که خداوند عالم نفوذ داشته باشد بر هر کار کرده ای چنانچه در حدیث مذکور
 و تواتر آنها را پیش از ایجاد ایشان میدانست و میدانست که مثلاً ابراهیم با جناب خود کافر و اهل
 جحیم خواهد شد و حضرت سلمان با جناب خویش مؤمن و مطیع شده و از اهل بهشت خواهد شد
 و این نوع نیست از اینکه خدا برای بعضی مصالح و نفع خود را بر طاعت او و از اهل بهشت خواهد شد
 دارد و بعضی از ذوق کفر و طغیان او کافر و ایمان و طاعت از مؤمن ظاهر شود که این را بهر شرط کرده
 خداوند جبرم و این دیگری از اهل بهشت خواهد شد و پس از بیک صدقه بدست آمد و بیک
 خداوند که حکم علی انطلاق است برای بعضی مصالح در بعضی مقتدرات شرط را در لوح محفوظ
 نوشته و شرط آنرا پوشیده داشته پس چه خلاف آن شرط از من فیه تقدیر واقع شود
 نوشته اول را محو میکند و خلاف آنرا می نویسد و بچنان ملک از روی جهان لوح پیغمبری جهان
 معتبر را خبر میدهد و آن پیغمبر از روی گفته ملک معلوم خبر میدهد و چون خلاف آن شرط
 که در واقع بود از من بنیده مقتضای واقع شود آن نوشته تغییر یابد برای ملک و پیغمبر و قوم آنچه

پوشیده بود و ظاهر کرده و حاصل و تقدیر خدا مقتضای ساری بر عباد است بر اعمال ایشان
 و اگر لازم آید که ثواب و عقاب و تاثیر اعمال در دنیا بیکر و باطل گردد و احوال برین طریق
 بر اعمال حسنه و خیر ایشان از نعمتی نمود و فایده باشد این جمله و فی لفظ قیامت و آثار
 ساله و حق است پس اگر شد شخص صلح کند عمر او را از مقتدرین که در دنیا بیکر و باطل گردد
 اگر آن وقت کند خدا را از نعم او آتایان باشد و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 میشود و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 ممکن است طایع با جناب خود صاحب و صاحب طایع گردد و طایع با مقتضای اعمال و آثار ایشان در
 لوح محفوظ است مقتضای دیده باشند و از این بهر باشد که در آیه اعمال خود را بنویسند
 و او را در لوح محفوظ است مقتضای راجع بایشان و تغییر خود و او را در لوح محفوظ است
 اعمال عباد است پس در صورتیکه مؤمن در ایمان و کافر در کفر بماند و بماند و بماند و بماند
 تغییر در حق ایشان مستقر و مفروض باشد و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 سبب مفروض شد و تغییر سبب نیز باید ممکن و مفروض باشد و میشود که خداوند بسم الله
 علم شان محیط گردد پس میشود که خداوند با مقتضای اعمال و مفروض در حق شخصی مقتضای گشته و بعد از
 آن عمل او تغییر یابد و خلاف مقتضای ایشان ظاهر گردد آن است که فرموده اند که خداوند در جهان
 نهد است با چیزی مثل بد ازیرا که اگر مقتدرات خداوند بداند و بداند و بداند و بداند و بداند
 باقی میماند علی عامه که غالباً در اعمال عباد و بیکر فایده باشد و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 که احاطه علم خدا بر مقتضای و تا آخر عدم امکان تغییر در آن است و ذکر شد نیست زیرا که علم خدا
 تابع معلوم است نه معلوم تابع علم و مبارزه اخیری احاطه علم خدا که عین ذات او است بر مخلوقات

و کرد

و کرد ایشان ایشان را میجوئد بیکدیگر و یا بر سر و بگذارد استقامت بر یک حالت و در بعضی سابق
 واضح گردید که تقدیر خدا یعنی نوشتن امور آتی را در لوح آسمان بر هر نوع است یکی موقوف است
 یعنی شروط است با شرایطی که اختیار آنها در دست مذکور است و دیگری موقوف است بر
 لا بشرط است غایب آنست که مقتضات موقوفه را بجهت تغییر احوال مقتضای تغییر سبب بدانند
 و در فعل واقع باشد در حقیقت و در غیب مستقین و احوال صاحب و تقدیر ایشان از تمامی و گمان بر
 دیدن چشم توفیق است انشایدن با کوشش مشاء اگر رسول خدا را با صاحب خود خبر میداد که این
 پیروی اگر امر و صدقه مذکور بود و در صدقه خواند و او خواند و او خواند و این در دل خود ام آنقدر
 اثر داشت و چون اول امر گشت و خبر داد که کاری بود و صدقات پروردگار از میان بود و خبر
 که او صدقه در آن مجبور بود و بعد از آن پیشم دیدند و فی زیر سرها خواند و او انشاء صدقه
 و آن امر که از او بی کرده بر حسن ثمره صدقه بشر متعده شدند با بجهت از مآل مآل معلوم شد که
 بدو است بقوس صعود و ذات خدا که مکرر نیست بلکه در قوس نزول نسبت نگذارت بدو حاصل
 میشود و بیکه اینی سبب بر اینند است که بعد از وقوع بای انکار و اشکال نیست چنانچه حضرت
 علیه السلام فرموده اند و در پنج اسماء علیا نمیدانست بی اشکال در این است که محمد و آل محمد پنج نام
 بودند یا نه و مشهور این است که ایشان نیز بر این نمیدانست که بعد از وقوع و زیاده و نقصان
 در سوره ایشان از این را بدست و لیکن مستفاد از اخبار و جمع میان آنها آن است که آن بزرگواران
 که از این بر این مفسر از وقوع میدادند و لیکن تا آن بر این از آن نبودند مگر آنکه که از جانب
 خداوند در اخبار برسد و همچنان پیش از آن خدا را تصور بر عمل کردن بمقتضای آن نمیدادند و
 در تقیید از او ایست متعده در خصوص معنی از او یاد علم ایشان در این است که در مشایخ جمعی که
 که بر مستفاد میشود با وجه این چون اثبات از غنی بر خلاف اصل و لغو هر معنی است که احکام بر این

حساب نقل است و بهتر است که بخیر را در خودت بزرگواران و آنکه از این سخن که خود ایشان خبر
 آن خود را ندیده است که بدو امید اینها را بر خیز بر آن کنیم بلکه در بعضی اخبار تصریح شده است که
 نمیدانیم و خواهر احوال ایشان نیز آنکه از این سخن است چنانکه حضرت سید الشهدا علیه السلام فرموده اند
 خود خبر میداد و با بزرگواران سبب بر این دست بر این است حضرت سید که فرموده اند و آنکه
 و در دیگر با بصره و کوفه که انداخته است مستفاد میشود و بجهت موقوفات با خود و بجهت دیگر که
 بقریه برساند که برای اهل بیت چهاردهمین باشد و بعد از آنکه بخت مقرر اند و خود نمیدانست
 می نمود معین است اگر بجهت خبر به احوال بدو امید است که در این بخت و این نسبت است
 نخواهد و او پس در آنکاره چندان فایده متعده نمیشد بلکه در آن استقامت برساند و بجهت
 شمرده بن سید مآل خبر بشود چه اگر چنان باشد با ایشان را مجبور در شوق بدو این خود
 و ما قل الله اعلم بحقیقته احوال و ما انتم منکند و

الجلس الواحد والثمانون سوره فتح مکیه

باید دانست که در معنی سوره فتح و بوی گفته شده و اول آنکه ماهی الاثنا عشر یعنی نیت آتش
 که سوره فتح یعنی تقدیر کرده شود در او و آنکه در خبر بجز و شبهای و بجهت در غیر آن هم باید
 محبت قصدا کرده شود هم سوره فتح یا نیت است که سوره فتح کثرت سلام و که در این شب
 بر قاصد و هم در اکتساب ساجده اهل ایمان و یا اینکه سلامی است آنشب از شایعین و سوره فتح
 چه در این شب ممنوع باشند که ضرری بکسی برسانند تا اینها خود از نسخ و عقا و قین است و تخیل
 عصر تقدیر در آن شب بر خیز و سلامی منافعه است باطنی و قول من علی آنکه مستفاد شده از اخبار
 تمام زیرا که از اخبار معلوم میشود در آنشب در حق بعضی خبر و حق جماعتی شمرده میشود و باید در شب

که امر بکمال حلاله ایشان بواسطه جرات لیا قدر بکوه مستحق شواست اعزوی و بط ذنوب
 گردیده و در درجات رفیع بهشت جای کرده اند پس لازم است که قدر این سعادت و
 نعمت علی را دانسته و در شکر گذاری آن تصور کنیم و بواسطه امر در صحت و مسامحه در توبه
 کار خود را بجای نرسانیم که خدا کرده و نور ولایت ازل تا ازل کشته و با عداوة آل محمد از دنیا
 رفته باشیم زیرا که در اخبار دارد است که مصیبت کاری و عدم تدارک با توبه کار شخص را
 بجای نرساند که در دنیا با عداوة آل محمد می رود و در مستحکام جان و اذن ملائکه علیه در صورت
 مردن او در سر بالیش حاضر میشود محقر ایشان گوید چاره من چیست که اینک در شکرات
 مرکب میباشم در جواب میگویند که مرکب چهار نیست لیکن ما آمده ایم که بتو خبر دهیم اینکه حق با
 حق نبوده است بلکه وحی و خلیفه رسول خدا را فرموده اند و عداوة این دشمنان پرور
 توان شد مگر بواسطه تقوی و توفیق خدا باشد قال الله و اتقوا الله و اتقوا الله و اتقوا الله و اتقوا الله
 اگر مستحق بودن بوده باشی حسن عاقبت را درک خواهی کرد و عداوة توفیق خود را از توبه بیده
 نخواهد داشت و برابر سر خود نخواهد گذاشت و آنگاه برنده اینجا که شیطان اسباب فراهم کرده است
 که مردم کن بکاری و ترک واجبات را ابد آسان و ولایت و محبت محمد و آل محمد نمیدانند
 بلکه محبت ایشان را واسطه تجوی در صحت قرار داده اند و حال آنکه اصل معنی ولایت سلطنت
 و اهل ولایت کسی است که فرمان برادر ایشان باشد چنانچه رعیت شدن سلطان معنی شش
 آن است که خود را در تحت فرمان آن سلطان بداند و در کون همیشه فرمان برادر باشد مگر گاهی که
 مقتضی خارجی او را از طاعت اصلی پرور کند آنسبکه بعنوان اینکه من رعیت سلطانم پس طاعت
 او را کردن و بیکر من لازم نیست و هم مقتضی است که سلطنت ایشان راجع بر امر و نهی در حال و
 و حرام و وجایات و محرمات است نه مانند این سلاطین که نظر او بر اشیای ایشان راجع

بامر و نیای پس کسیکه در امر و نهی خود را از او جدا اند و در بند توبه و توبه نباشد باید اتم
 و بجز در چه موضوع بنادار که فرمان برادر ایشان باشد و حال آنکه آن بزرگواران بجز امر و نهی الهی
 و نبی ندارند زیرا که در میان خدا و ایشان در انتقام جزو نیست و معنی امامت ایشان نیست
 مگر اینها که در امر و نهی خدا پس کسیکه در امر و نهی خدا فرمان برادر و تابع ایشان نیست
 که تفرقه از رعیت ندانسته و بر سلطنت ایشان انقیاد ندارد و بل ممکن است که شخص نبای اصل آن
 باشد که باید مطلع باشیم و لای که کاهی بواسطه امر اعلی خارجیه از تنوی خود پرور شود و معنی لغت نماید و
 باز بجز تفرقه از ایشان باشد و نفس خود را در دست ناید پس در این صورت البته بواسطه محبت و دوست
 شان کند او آمرزیده میشود یعنی توبه او قبول میشود زیرا که در مقتضی بر حضرت است بجهت اینکه
 رعیت آل محمد است و معنی اینکه کسان هرستان ایشان آمرزیده میشود آن است که چون
 و انما استحقاق حضرت را در اندیش توبه ایشان قبول میشود بخلاف آنایکه در ستار ایشان نباشد
 توبه ایشان قبول نباشد که گاهی که ولایت ایشان را قبول کنند چنانکه حضرت میرالمؤمنین میفرماید
 ایها الناس و یسئکم دینکم فان التبتدیه فحقه فغیره لا یقبل و اینکام راجع است بر حق
 وجود شرط قبول و عدم آن که در غیر اهل ولایت چه شرط قبول نیست پس حیات ایشان قبول
 نمیشود بخلاف اهل ولایت که حیات ایشان قبول میشود و معاصی شان بسم با توبه و تدار
 عفو کرد و الا معنی حدیث آن نیست که اهل ولایت را از ذنوب معاصی شان به توبه آمرزیده
 میشود و حاصل معنی همه آن جنبه بر یک در صحت است هر سندی که آل محمد وارد شده است
 که در دل شخصند و محبت ایشان نباشد که او آمرزیده نمیشود و آنگاه با وجود محبت شان مصیبت ضرر
 ندارد زیرا که چاره برادر است و ممکن است با توبه آمرزیده شود و با اینکه وجود نور ولایت در دل
 که جرات است از اعتقاد بر سلطنت شان لازم گرفته که شخص در نا فرمانی خود او را نمیکند

قتل

[illegible]

دارد که با وجود کسبهای او احتیاج بوسیله دیگر نیست و شاید خصوصیت دستهای او با وجود اینکه در راه خدا هم
 مسافر بود و هم جان آن باشد که در چند مقام دفاع از امام مظلوم و یاری دین خدا کسبهای او با وجود بسیار بود
 و نه با هرش و با مبارزه اش نیز دفاع کرد که هرگاه بتی یا تیری از لشکر کفار برآید آنها را بر سر و سینه خود قبضه کرد و با
 دست و بدن داشت کافران بشارت میوزیدند که بدین وقت خود قیامت آن باشد که بعد از زنده شدن و کسب
 از دست مظلومیت آن بزرگوار آید و برگردید و اول مبارکش منکر شد و بعد از آنکه در وجه نظر خاص آتی گردید
 مانند این که در مقام اعلا کلوب المکشف پس شیخ آوردن دستهای او بعلب لطف خدا میشود و از اینجهت میگردد
 که در این سال نیز کشتی از راه غرض کسبهای حضرتش افضل از شیخ آوردند و اندک عالم دعای او را از نو میکنند
 و آنچه از این روایت و سیاه پریشان بختم سخن بادل را در گریبان زد اما آن آتش گیریم با خدا و شیخ آید
 بریزان که در راه پیش بریدند و شنیدند بدست بداند و ظم عدوان که این تخته نور پای طح را زدن در قبول و در
 شاه و وزیر بر بارستند که گراست بخت و بد آنچه شاید ایشان که از بهر یکسب یا چهره نباشد زاده
 که در غفلت نشانی این بدینار نام از غم و دل بعضی بیکسب که گم غم غم که شکل شده در دم اندر زمانه گم
 و در روز دوشنبه زده انام جهان پادشاه خدایق سرور انام همه اناس و همه جهان همین یادگار بقیل رشت
 و یکسب اند و دین بچون بسم از قاریان اناس این است که از اول لطف و در غم زده من بخوانند
 زبیر من غم که من میهم بریز خوشان ای حاصل بایست یکسب بر زاده تقریباً بشاد و دهنده سال میباشد
 مددی پس انکتاب بر برگردیم و بشاد و دهنده تمام کرده بد از این با توفیق بزدان و تائیدت خلیفه رحمت
 قبل از آنکه فی جبهه بجزیرت صدقه خویش زده و هوول شول خواهم شد انشاء الله تعالی و قد فرغت من تالیف
 تلك الاوقات و ما کرا و مصیفاً فی شهر یوم الاحد الحی بیست من شهر جمادی الاول من شهر رسته
 الحادیة و الاربعین من المائة الرابعة عشر من جمرة خیر البشر و انما انما الله عار من انظرین و المستعین و تینی
 من جنایم العود و انما من انما عطا و الشهوات و اذنه فیها التي لا یخلو منها انسان و ارجو ان

بجهد الله تعالی فی نه کزنی لسان الاخیار و یجیبها فی نه کزنی لسان الاخیار و یجیبها فی نه کزنی لسان الاخیار
 بحق محمد و آله و اصیاء الطیین الاخیار و یجیبها فی نه کزنی لسان الاخیار و یجیبها فی نه کزنی لسان الاخیار
 التلیل و اطراف التلیل من انان الی یوم انوار و نه علی و یوم
 و سید نسیم الفجار و غالی هم الفجار آمین
 آمین یا خیار یا جبار

سم و احتیاج و انما من انما عطا و الشهوات و اذنه فیها التي لا یخلو منها انسان و ارجو ان

بسم الله و آله و سلم

صدرة اهاز و نه حضرت حضرت ایست قی بزرگو ار شربت اصفا بنوان انما و حق موقت

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم فی سماء الوجود و ثما با زخمه فکانت ظلم اهدت ناسخه و موهبه لاله و حق حق
 و تخرق من سماء الوجود و قدس و لا یفون زانقه بوجد من اف من عین برساله فاسانقه و با حریف فابودت
 من فارقه قلی الله علیه و علی آله الزین عن انام نطقاً و خفاً لخصو صیغیال و کبرجی و یفی و نه منک بنده
 منک بالعهود الوفی و اساکت فی طریق لایزال و لیس فی فک فان انام من و فاضل و فصل
 الکامل با انصایل و الفاضل صلاب تقریبه القوی و نه سببه المیقه و احد من العبد لفرش قی منته
 اناف منته نیایک الطالب من الکرم الفاضل الواهب لایه الله و بحیل نسل المده الله الولی الراجی الی
 محمد شمس انوی حق الله الاله و کثر انان من صرف عمره فی تحصیل علوم الدنیه و الدنیه و نه
 و نه و اجتهد و لم یقع من السماع الا بالتحقیق و من النظر الا بالتحذیر من حق اصح خبر ائمه است بر حش و نه
 انفرقیه و فاضل السایل اتقیقه النظریه و صنف فی کثیر من الابواب و انه فیها بالحبس العجب قد استجاز



۳۳۳۳۳۳۳۳

۳۳

۳۳۳



